

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه اول (۱۳۸۵/۹/۱۵)

«مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱؛ خداوند مالک روز جزاست. جزای کار نیک یا جزای کار بد. در قرائت این آیه بین مفسران اختلاف است. عده‌ای معتقدند که آن در اصل «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بوده است. در زمان نزول قرآن اعراب و نقطه نبود. نقطه و اعراب که علائم خواندن آسان است، در قرن دوم هجری به دست خلیل بن احمد فراهیدی که از لغت شناسان اواخر قرن دوم است، ابداع شده است. بنابراین در این دو قرن، در آیات قرآن کریم و نوشتار عربی، علائم فتحه، کسره، ضمه، تنوین و نقاط و ... را نداشتیم. مثلاً حرف «ح» و «ج» و حرف «خ»، یک جور نوشته می‌شد. حرف «ر» و «ز» هم یک جور نوشته می‌شد. «د» و «ذ» یک جور نوشته می‌شدند. «ع» و «غ» به یک صورت نوشته می‌شدند. استفاده از الف هم در میان کلمات رایج نبود. مثلاً ملک و مالک به یک شکل نوشته می‌شد اما دو جور خوانده می‌شد.

در قرآنهای جدیدی هم که در عربستان چاپ می‌شود و حتی در خود ایران که از روی آن نسخه چاپ می‌شود، به همین سبک چاپ می‌شود منتهی برای کلماتی که الف دارند یک حرکات مخصوصی قرار می‌دهند. قرائت مشهور «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است، قرائت غیر مشهور «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. شنیده شده است گاهی وقتها تنشهایی هم میان طرفداران تلفظ «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» پیش می‌آمده است. گاهی اتفاق می‌افتاده است که امام جماعت مسجدی در

نقطه و اعراب در اواخر قرن دوم هجری توسط خلیل بن احمد فراهیدی، برای روان خواندن، شده است.

قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌گفته است و عده‌ای به او اقتدا می‌کردند. عده‌ای هم به مسجدی می‌رفتند که امام جماعت آن «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌گفته است. عده‌ای می‌گفتند این درست می‌گوید، یک عده‌ای می‌گفتند آن درست می‌گوید. بعضی از مراجع هم دیده شده است که فتوا داده‌اند اشخاصی که نماز می‌خوانند احتیاط واجب یا احتیاط این است که هم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بگویند، هم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

بررسی می‌کنیم ببینیم که کدام یک از این دو قرائت درست است. مرحوم علامه طباطبایی^(۶) می‌فرمودند: در اصطلاح نمی‌گویند صاحب مثلاً قرن دوم، صاحب قرن سوم، صاحب روز فلان و این اصلاً رایج نیست، بلیغ هم نیست. مالک یعنی صاحب. می‌گوییم خدا صاحب روز قیامت است. این خیلی بلیغ نیست. اما اگر بگوییم پادشاه قرن دوم، پادشاه قرن سوم، پادشاه فلان عصر یا فلان روز، این بلیغ‌تر است. اگر بخواهیم یک ترجمه سلیس فارسی از مَلِكِ داشته باشیم، مَلِكِ یعنی پادشاه. اگر بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، یعنی خدا پادشاه روز قیامت است. این افصح و ابلغ است. اما اگر بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی خدا صاحب روز قیامت است. این به آن بلاغت و رسایی و به آن تناسب «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» نیست. پس بهتر است که بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

در مقابل، طرفداران نظریه «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» هم چنین استدلال می‌کنند که: اولاً تلاوت ما موافق با تلاوت مشهور است (این نقطه قوت بسیار مهمی است چون در روایات کثیری از اهل بیت^(۷)

بررسی دلایل
طرفداران هر دو نوع
قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»
یا «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

روایت^۱ شده که قرآن را همانطوری بخوانید که عموم مؤمنین می خوانند. یعنی همین تلاوت مشهور را بپذیرید).

چطور ممکن است که دویست و پنجاه سال از زمانی که پیغمبر گرامی اقامه نماز می فرمودند و مؤمنین هم به ایشان اقتدا می کردند، تا عصر غیبت امام عصر معصوم^(عج) همه معصومین^(ع) فرموده باشند «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و همه مردم شنیده باشند «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» با توجه به اینکه حرف «آ» دو برابر صدای «-» مد دارد چون در تلفظ یک مقدار باید به آن مد داد و رسم عرب به این است که مد می دهد. اما «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مد ندارد ضمن اینکه حالت استفال هم دارد، کاملاً هم شنیده می شود. یعنی نمی شود گفت: اشتباه شنیدم. پیامبر و ائمه^(ع)، نماز را بلند می خواندند. تا زمان غیبت امام عصر^(عج) حدود دویست و پنجاه سال، ائمه به صورتهای گوناگون (در منزلشان یا در مسجد) نماز می خواندند و مردم هم تلفظ آنها را می شنیدند. یعنی این همه آدم، همه «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می شنیدند در حالیکه «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بوده است. این خیلی دور از ذهن است. طرفداران نظریه «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» در مقابل این دلیل، نمی توانند واقعاً مقاومت کنند چون دلیل بسیار محکمی است. آیاتی هم در قرآن وجود دارد که می توان با آنها اثبات کرد که «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» درست تر است. آن دلیل اول اشاره به این داشت که اگر ما بگوییم خدا پادشاه روز جزا است بلیغ تر است از اینکه بگوییم صاحب روز جزاست؛ چون در ادبیات گفته می شود: پادشاه فلان زمان و ... ولی گفته نمی شود: صاحب فلان زمان و ... پس کلمه مَلِك به معنای پادشاه، بهتر است

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳۲، «...إِقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ...»

برای کلمه «یَوْمِ الدِّینِ» تا مالک. در جواب می‌گوییم که خود مُلک که مَلِک هم از آن منشأ گرفته و هم خانواده آن است، زیر مجموعه مالکیت است. مَلِکیت تحت مالکیت است. در آیاتی از قرآن به این حقیقت اشاره شده است. می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ...»؛ بگو خدایا تویی مالک مُلک. پس اگر ما بگوییم «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»، مالک مُلک قیامت هم، خداست، اشکالی ندارد. در روز قیامت، مَلِک، خداست. مُلک قیامت هم مال خداست؛ پس خدا مالک مُلک قیامت است. پس وقتی می‌گوییم «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ»، مُلک و همه ویژگیهایش را، خدا صاحب است.

به نظر می‌رسد که خود آیات قرآن هم گواهی می‌دهند که این تفسیر و این تلاوت درست‌تر است، خصوصاً که تلاوت موافق مشهور است، اهل بیت (ع) هم به تلاوت موافق مشهور توصیه کردند، گفتند: همین قرآنی که در دست مردم است، بخوانید. روایاتی که گواهی می‌دهند چیزی از قرآن کم و زیاد شده است، در نهایت ضعفند. ما یک روایت که از نظر متن و از نظر سند هیچ مشکلی نداشته باشد و شهادت بدهد که این قرآنی که در دست ماست یک کلمه از آن کم و زیاد شده است، نداریم حتی یک روایت. روایت در این مورد زیاد داریم که یا سندش اشکال دارد (به خاطر وجود افراد مسئله‌دار و مجهول در سلسله سند) یا اگر سندش مشکل ندارد متنش به این مطلب شهادت نمی‌دهد. یعنی نمی‌توان با متن آن روایت صحیح‌السند، اثبات کرد که در قرآن کم و زیادی واقع شده است.

«مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» درست‌تر است چون از زمان پیامبر (ص) تا غیبت امام عصر (عج) این بزرگواران در نماز «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» قرائت می‌کردند و نیز سفارش کرده‌اند مطابق تلاوت مشهور، تلاوت کنیم.

آیات قرآن هم گواهی می‌دهند که مَالِکِ تلفظ بشود صحیح‌تر است.

یک نکته‌ای در فتاوی فقها است که اگر شما طبق قرائات مشهور حمد و سوره را بخوانید، اشکال ندارد؛ مثلاً در آخر سوره توحید بگویید: «كُفُّوا أَحَدًا» یا «كُفُّوا أَحَدًا» یا «كُفُّوا أَحَدًا»، در حالیکه در قرآن کریم «كُفُّوا أَحَدًا» خوانده می‌شود و قرائت مشهور همین است و آن دو تلفظ دیگر که ذکر شد قرائتهای غیر مشهور هستند. در قرن چهارم هجری، یک فردی به نام ابن مجاهد بغدادی که از اهالی بغداد و از اهل سنت بود، قرائتهای هفت‌گانه را تدوین کرد و برای آن حدّ و وضعی گذاشت، سلسله روایتی شناسایی کرد که بعد این مطالب در کلاسها و مدارس و جایگاههای تفسیر و تلاوت و قرائت کم‌کم راه پیدا کرد؛ اگرچه عمل ابن مجاهد مورد مخالفت بسیاری از محققانی که از خودش هم با سوادتر بودند در عصر خودش، قرار گرفت. به خاطر همین خیلی از علمای بزرگ و محققان صاحب نظر در علوم قرآن، تحقیقاً گفته‌اند که غیر از تلاوت مشهور، جایز نیست شما در نماز بخوانید. به فتوای مرحوم آیت الله صدر جایز نیست. ایشان می‌گویند: شما اگر بگویید: «كُفُّوا أَحَدًا»؛ نمازتان باطل است و باید بگویید «كُفُّوا أَحَدًا». دلایلی هم دارد. ما روایتی نداریم که امام معصوم این تلاوتهای مختلف را تأیید کرده باشند. به هر حال جای احتیاط این است که ما به همان شکلی که عامه مردم، قرآن را تا الآن تلاوت کردند و متواتراً نسل به نسل منتقل شده و نوشته شده است، بخوانیم.

مگر خدا مالک همه چیز نیست، مالک جانها و انسانهاست، مالک کوهها، دشتهای آسمانها و زمین است و همه چیز مال خداست، چرا آمده از میان اینها روز قیامت را انتخاب کرده است؟ چند جواب در این رابطه داده می‌شود:

طبق فتوای فقها اگر فردی مطابق قرائات مشهور حمد و سوره را بخواند، نماز او صحیح است.

سؤال: چرا خدا از میان تمام مخلوقات خود، روز قیامت را انتخاب کرده به عنوان مالک؟

جواب اول: در روز قیامت، آنچه در این دنیاست جمع می‌شود.

جواب اول: در روز قیامت آنچه در این دنیاست، جمع می‌شود. شما اگر آیات را پیگیری کنید، همه این مملوکهای خدا در روز قیامت جمع می‌شوند و در تحت سایه اراده الهی قرار می‌گیرند. انسانها که معلوم است. ماه و خورشید، «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»^۱؛ ماه و خورشید هم جمع می‌شوند. آسمانها و زمین هم دوباره از نو خلق می‌شوند، همان آسمان و زمینی که قرآن می‌فرماید: ما آنها را خراب می‌کنیم «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»^۲، دوباره با نفخه دوم بازسازی می‌شوند که سند آن در قرآن است، «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ...»^۳؛ روزی که آسمان را به هم می‌پیچیم مانند به هم پیچیدن طومار، «...كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»^۴؛ ولی باز به همان نحوی که اول، خلقش کردیم اعاده‌اش می‌کنیم. «نُعِيدُهُ»، یعنی از نو آن را برمی‌گردانیم. پس آسمان و زمین آفریده می‌شوند. حیوانات هم دوباره محشور می‌شوند «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»^۵، «...ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»^۶، این آیه اشاره دارد به حشر حیوانات و پرنندگان و جنبندگان و همه

۱- قیامه آیه ۹

۲- تکویر آیات ۱ و ۲

۳- انبیاء آیه ۱۰۴

۴- همان

۵- تکویر آیه ۵

۶- انعام آیه ۳۸

موجودات. پس اگر قرار است کل این مجموعه دوباره برگردند، خدا هم مالک آنهاست. وقتی می‌گوییم «مالکِ یَوْمِ الدِّینِ»، یعنی الان هم مالک همه چیز است.

جواب دوم: اینکه خداوند فرمود: «مالکِ یَوْمِ الدِّینِ» این نفی مالکیت غیر یَوْمِ الدِّینِ نمی‌کند.

جواب دوم: اگر خداوند فرمود: «مالکِ یَوْمِ الدِّینِ»، این نفی مالکیت غیر یَوْمِ الدِّینِ نمی‌کند. به قول اهل منطق، می‌گویند: اثبات شیء، نفی ما ادا نمی‌کند. اگر گفتیم حسن آمد دلیل این نیست که حسین نیامد. اگر گفتیم زید آدم شایسته‌ای است، این دلیلی بر این نیست که مثلاً عمرو آدم ناشایستی است. ما در مورد او سخنی نگفتیم، فقط سکوت کردیم. سکوت ما یک جهتی داشته است. اگر خدا فرمود: «مالکِ یَوْمِ الدِّینِ» معنایش این نیست که خدا مالک چیزهای دیگر نیست، خدا مالک همه چیز است. به خاطر یک ویژگی است که در اینجا آن را بیان کرده است. در آیات دیگر می‌فرماید: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۱. آیات زیادی در قرآن کریم به این شهادت می‌دهد که آنچه در آسمان و زمین است، خداوند آفریده و ملک خداست و مخلوقات هم مملوک ذات اقدس الهی هستند. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲؛ پادشاهی آسمانها و زمین مال خداست. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...»^۳. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴؛ ارتشهای آسمان و زمین هم ملک

۱- بقره آیه ۲۸۴

۲- آل عمران آیه ۱۸۹

۳- آل عمران آیه ۲۶

۴- فتح آیه ۷

خداست. پس ما به هر چه اشاره کنیم، همه ملک خداست. قرآن به غیر از روز قیامت، مالکیت خداوند را به همه چیز سرایت داده است.

جواب سوم (که مکمل دیگر جوابهاست): در روز قیامت بر خلاف دنیا، ظهور این مالکیت، شدید است. در این دنیا حجاب است. ما این مالکیت را نمی بینیم. یک چیزی که داریم، فکر می کنیم مالکش خودمان هستیم. خیال می کنیم انسانها مالک یک سری چیزها هستند. مالکیت اصلی را نمی بینیم اما در روز قیامت این پرده ها کنار می رود و ملکوت اشیا ظاهر می شود. حقایق واضح و آشکار می شوند. دیگر چیزی به عنوان حجاب جلوی چشم کسی نیست.

«در حقیقت مالک اصلی خداست
این امانت چند روزی دست ماست»

در این دنیا این مالکیت دیده نمی شود. می گوئیم: زمین من، مال من، خانه من، چشم من. خیال می کنیم ما مالک هستیم ولی روز قیامت که شد مردم متوجه می شوند که مالک همه اینها خداست. در دنیا از این مسئله غفلت می شود لذا اینجا فرموده است: «مالکِ یومِ الدین». آیاتی که در این زمینه است به این ترتیب است: «...فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ...»^۱؛ روز قیامت مردم می فهمند که همه حق و همه دنیا مال خداست. «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرِ»^۲؛ اسرار فاش می شود. این اسرار، فقط اسرار اعمال ما نیست، همه اسرار فاش می شود. ملکوت اشیا هم آشکار می شود. «...یَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ

جواب سوم: در روز قیامت، مالکیت اصلی اشیا و چیزها ظاهر می شود که همه از آن خداست.

۱- قصص آیه ۷۵

۲- طارق آیه ۹

ید/ه...»^۱؛ انسان به اعمالش نگاه می‌کند، خود اعمال را می‌بیند. ما آیاتی در قرآن داریم که خود اعمال مشهودند و نفس عمل دیده می‌شود.

دلیل چهارم: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، یادآوری هیبت و هیمنه روز قیامت است که ای امت اسلام یادتان باشد، هر روز در نمازهایتان یاد کنید که فرا روی شما یک روز بسیار سخت و دشواری است. که امیرالمؤمنین (ع)^۲ تعبیر می‌کنند و می‌گویند: «وَأَعْلَمُ إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةَ كَثُودًا»^۲؛ ای فرزندانم بدان که در فراروی تو یک گردنه بسیار دشواری وجود دارد به نام قیامت. این تذکار و یک هیبت دادنی است به روز قیامت. قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ»^۳؛ خطاب به پیامبر، شهر علم و معرفت، می‌فرماید: تو چه می‌دانی روز قیامت چیست؟ «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ»^۴؛ باز هم تأکید می‌کند می‌گوید: باز هم چه می‌دانی روز قیامت چیست؟ «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»^۵؛ آنجا دیگر هیچ کس مالک چیزی نیست. معلوم می‌شود که این مالکیت‌های دنیا، مالکیت‌های اعتباری بوده، نه حقیقی. فقر و ناداری واقعی ما در روز قیامت کاملاً معلوم می‌شود.

مالکیت خدا با مالکیت غیر خدا چه تفاوتی دارد؟

جواب چهارم:
این «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، یادآوری هیبت و هیمنه روز قیامت است.

۱- نباء آیه ۴۰

۲- بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۲۹، باب ۶

۳- انفطار آیه ۱۷

۴- انفطار آیه ۱۸

۵- انفطار آیه ۱۹

مالکیت خدا، مالکیت واقعی و حقیقی است. مالکیت غیر خدا، مالکیت جعلی و اعتباری است. مثال: شما شاد هستید و مالک آن شادمانی هستید، این چه جور مالکیتی است؟ آیا آن را خریدید؟ قراردادی است؟ جعلی و اعتباری است؟ وابستگی این شادمانی به شما، یک وابستگی بین دو وجودی است که یک وجود، محیط بر وجود دیگر است. می‌گویید: من مالک شادمانی خودم هستم. شما نسبت به علم خودتان یک چنین حالتی دارید. اما اگر رفتید یک شیئی را خریداری کردید، مثلاً یک خانه ای، یک وسیله ای، یک کتابی، این مالکیتی که حاصل می‌شود قابل تفکیک است. قابل فکِّ مَلْک است. می‌توانید دوباره آن را بفروشید. بعد دیگر مالک نخواهید بود. یعنی تابع یک نوع قرارداد و جَعْل است. جعل، همان قرارداد است. این مالکیت جعلی است (گاهی وقتها وقتی گفته می‌شود حدیث جعلی، مردم فکر می‌کنند جعل یعنی دروغ. خیر، جعل یعنی قرارداد). بین این مالکیت با آن مالکیت خیلی تفاوت است. مالکیت ما چون مالکیت جعلی و قراردادی است، تصرفات ما هم، تصرفات همه جانبه نیست. مثلاً شخصی مالک عبدی است. او فقط می‌تواند از یک بخشی از منافع عبد استفاده کند اما نمی‌تواند از روی عمد او را کتک بزند یا حبس کند، نمی‌تواند بیش از حد قانونی از او بار بکشد، نمی‌تواند او را بسوزاند. مثلاً بگوید تو مَلْک من هستی، من دوست دارم تو را بسوزانم. اما مالکیت خدا حد و مرزی ندارد.

اینجا یک اشکالی پیش آمده است که مفسرین جوابهای مختلفی داده‌اند. آن اشکال این است که اگر خداوند مالک مطلق است، پس اگر خدا اراده کرد که همهٔ بندگان را آتش بزند، آیا مال کسی را سوزانده است؟ مثلاً یک شخصی بگوید من چند تا اسکناس در جیبم است که می‌خواهم

تفاوت مالکیت خدا با
غیر خدا:
مالکیت خدا، مالکیت
واقعی و حقیقی
است. مالکیت غیر
خدا، جعلی و
اعتباری است.

آنها را بسوزانم. آیا کسی می‌تواند بگوید تو این کار را نمی‌توانی بکنی؟ خدا هم بگوید: من این بنده را خودم آفریدم. آیا کسی به من مواد اولیه داده است؟ کسی به من در خلقت از نظر فکری و تجربی کمکی کرده است؟ شما اگر یک شیئی را بدون وساطت هیچ عاملی و فاعلی ایجاد کردید، حتی قوانین بشری هم می‌گویند که در محوش مختار هستید. ولی اگر مثلاً من از یک شیئی که یارانه دارد یک چیزی بخرم، بعد یک وسیله‌ای بسازم، بعد بگویم می‌خواهم این وسیله را از بین ببرم، قانون به من این اجازه را نمی‌دهد و می‌گوید شما از اموال دیگران استفاده کردی. ولی اگر شیئی را ما بدون واسطه ساختیم، بعد خواستیم آن را از بین ببریم از جهت مالکیت اشکالی ندارد و ما نمی‌توانیم برای آن اشکالی پیدا کنیم. به این مالکیت مطلق می‌گویند.

مثلاً فردی می‌آید زمینی را حیازت می‌کند، اسلام می‌گوید حیازت کننده زمین، مالک آن است. مالک باغ بگوید: حالا که من مالک این زمین هستم، دوست دارم همه درختهای آن را آتش بزنم، قانون می‌گوید: شما حق نداری چنین کاری را بکنی، شما نمی‌توانی درختانی را که از آبها و امکاناتی که مال تو نبوده، استفاده کرده است، از بین ببری چرا؟ چون مالکیت ما، مالکیت جعلی و قراردادی و محدود است. اما مالکیت خدا، مالکیت مطلق است. قرآن، خیلی اصرار دارد که این مطلب در عمق باور ما نفوذ کند. اگر شخصی اینگونه مالکیتی پیدا کرد و خواست مملوک خود را نابود کند، واقعاً خلاف عدالت است؟ آیا می‌توانیم از عقل دلیلی بیاوریم و بگوییم که این کار ظلم است؟ اگر این را بپذیریم خیلی مشکلات درست می‌شود. وگرنه باید مجبور شویم مانند اشاعره بگوییم: که هر کاری که خدا بکند ظلم نیست حتی اگر بندگان را بی‌دلیل در آتش بسوزاند. خیلی‌ها این حرفها را می‌زنند و می‌گویند که خدا مالک مطلق است «...يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ

يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ...»!؛ هر که را بخواهد عذاب می‌کند، هر کس را هم بخواهد می‌بخشد. ملکش است به دیگران چه؟ بنده دارم از کنار باغ یک نفر رد می‌شوم، می‌گویم: آقا ببخشید چرا این شاخه‌ها را می‌برید؟ می‌گوید: از اینجا برو مزاحم نشو. باغ خودم است، دوست دارم ببرم. ما هم مجبوریم که از او عذر خواهی کنیم. اگر ما نمی‌توانیم به یک مالک نسبی که مالکیتش جعلی است، در کم و زیاد کردن شاخ و برگهای باغش و ملکش اعتراض کنیم، چطور به خدا اعتراض وارد می‌شود؟ از جهت مالک بودن هیچ منع عقلی ندارد. یعنی عقل نمی‌تواند مؤاخذه کند. چون به عقل گفته می‌شود که یک مالک مطلق که هیچ کس در ساختن این شیء به او کمکی نکرده است، خودش مواد اولیه آن را ایجاد کرده است، فعلش هم مال خودش است، از تجربه دیگران هم استفاده نکرده است، حالا می‌خواهد هر کاری که دوست دارد با این ملکش بکند. عقل اینجا نمی‌تواند کاری کند. البته از جهت مالکیت. نه اینکه عقل نتواند مطلقاً حکمی صادر کند. اما شما همچنان می‌بینید که نمی‌توانید این حرف را بپذیرید، خلل آن در کجاست؟

می‌گوییم که تصرفات خداوند، تصرفات هوس‌بازانه و عبث نیست اما تصرفات ما گاهی وقتها تصرفات عبث است. مثلاً مال می‌آوریم، یک وقتی بیکار هستیم، پیش خودمان می‌گوییم: برویم شاخه‌های درختان را ببریم. حالا چه بسا یک کشاورز بگوید که شما کار بدی کردید و نباید این شاخه‌ها را می‌بریدید و یا اینکه الان فصل این کار کردن نبود. یا جهل داشتیم، که جهل، نقص است مثلاً فرض کنید من یک حوضی ساختم، می‌گویم من از این حوض خسته شدم، خرابش کنم و یک حوض دیگر بسازم. می‌پرسند چرا این کار را کردی، مگر این آب نمی‌گرفت؟ می‌گویم: چرا.

تصرفات خداوند،
تصرفات هوس‌بازانه و
عبث نیست اما
تصرفات ما گاهی،
تصرفات عبث است.

مگر این قابل استفاده نبود؟ چرا. پس خوشی تو را آزار می داد؟! می گویم: ملال آورده بودم. آنقدر به آن نگاه کردم که دیگر حساس شدم، تا حالا مربعی بوده حالا می خواهم آن را بیضی شکل کنم. به این می گویند: کار عبث. چرا من کار عبث انجام دادم؟ چون یک نقصانی در من است که پنجه ملال، من را می گیرد و من ناتوانم در مقابل آن. ولی خدا که اینطور نیست. یک وقتی از روی جهالت و نادانی یک تصرفاتی در یک ملکی می کنم، بعد می فهمم که اشتباه است.

گفته بود: آقای کدخدا شما که عقل کل هستید، این سر گاو در خمره گیر کرده است حالا چکار کنیم؟ مرتب به آنها سرکوفت زده بود و گفته بود که شما اگر من را نداشتید چه خاکی بر سرتان می کردید. گفتند: حالا که الحمدلله وجود مبارک شما است و مشکلات ما را حل می کنید، حالا ما را راهنمایی کنید و ما را سرزنش نکنید. گفت: اول سر گاو را ببرید. وقتی آمدند حرف بزنند نگذاشت و گفت: هر چه من گفتم عمل کنید. سر گاو را بریدند. گفت: حالا بزنید خمره را بشکنید. هم سر گاو را برید، هم خمره را شکست. اینها می خواستند یک جوری سر گاو را از خمره بیرون بیاورند که نه گاو کشته شود و نه خمره بشکند.

گاهی تصرفات ما از روی جهل است. به این می گویند عبث. ولی آیا خدا جهل دارد؟ گاهی وقتها تصرفات ما از روی مرض روانی است. مثل بعضی از این دیوانه ها، که کارهای عجیب و غریب می کنند. وقتی هم به آنها می گوئیم که چرا این کار را می کنید؟ برای خودشان یک فلسفه هایی را در ذهنشان درست کرده اند. مثلاً آهن قراضه جمع می کند، فکر می کند طلاست. اینها نقص است. یک وقتی یک شخصی مجبور است که کاری را بکند. مثلاً به اجبار به او می گویند که یک کاسه قیمتی را بشکند، او می گوید: من نمی شکنم، این قیمتی است. می گویند: اگر نشکنی سر

تصرفات ما گاهی از روی جهل، مرض روانی، اجبار و ... است؛ اما هیچکدام از اینها در خداوند راه ندارد و تصرفات خدا حکیمانه است.

خودت را می‌شکنیم. مجبور می‌شود کاسه را بشکنند. این هم نقص است. چه کسی می‌تواند خدا را مجبور کند؟ می‌گوییم: تصرفات خدا، تصرفات حکیمانه است. اگر یک آقای مهندسی یک برج عظیم صد طبقه بسازد و همهٔ اموالش را هم خرج این کند، بعد که تمام شد بگوید: حالا دوست دارم که چند پوند تی ان تی (TNT) اطرافش ببندم و در یک لحظه آن را خراب کنم، از نظر مالکیت می‌گوییم: ملک خودت است، می‌توانی آن را خراب کنی ولی از نظر حکمت چه؟ آیا این کار حکیمانه است؟ این نشان یک نوع دیوانگی و نقص است.

صدور فعل عبث، از ذات اقدس حق محال است. چرا محال است؟ چون هر انگیزه و هر دلیلی برای فعل عبث در نظر بگیریم به نقص بر می‌گردد. بگوییم جهالت است، این نقص است. بگوییم او را مجبور کردند، این ضعف قدرت است، زور ندارد دفاع کند. بگوییم ملال او را گرفته است، این نقص است. خدا مغلوب ملال نمی‌شود «...هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»! «عزیز» یعنی مغلوب نشو. پس خدا نقص ندارد و چون نقص ندارد، فعلش، فعل حکیمانه است بالضروره.

در حکمت الهی مفصلاً بحث می‌کنیم که اگر ما حکمت الهی را نپذیریم، توحید را نپذیرفته‌ایم. این درست مثل این است که بگوییم ما پذیرفته‌ایم که نور به این آینه تابیده است، اما در انعکاس نور تردید داریم. اگر نور به آینه تابید، قطعاً منعکس می‌شود. به محض اینکه نور به سطح آینه صیقلی برسد انعکاس، ضروری است. چطور می‌شود بین تابش نور و انعکاس نور تفکیک کرد؟ بگوییم امکان دارد نور بتابد اما منعکس نشود. مثلاً بگوییم: من توحید را پذیرفتم، اما در حکمت الهی تردید دارم. یا باید هر دو را رد کرد یا باید هر دو را پذیرفت. بعد اگر حکمت الهی را

صدور فعل عبث از جانب خداوند، محال است؛ چون دلیل انجام فعل عبث، نقص است و نقص در ذات خدا راه ندارد.

پذیرفتیم ولی معاد و نبوت را نپذیرفتیم این مثل این است که بگوییم: من آینه را قبول دارم ولی می‌زنم تصویر داخل آن را می‌شکنم. می‌گوییم: آقا چرا سنگ به طرف آئینه می‌زنی؟ می‌گوید: می‌خواهم تصویرش را بشکنم. اگر شما بخواهی تصویر را بشکنی آینه را هم خواهی شکست. قرآن به این حقیقت اشاره می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ...!»؛ آنهایی که گفتند نبوتی نیست اصلاً خدا را شناختند. یعنی انکار نبوت، انکار توحید است و انکار حکمت الهی، انکار توحید است. ما می‌گوییم که چون خدا حکیم است (با اینکه مالک مطلق است) ولی کار عبث نمی‌کند، دخل و تصرفاتی که در مملوکش می‌کند، دخل و تصرفات حکیمانه است. اینکه یک وقت مملوکی را از بین ببرد، این خلاف حکمت و عبث است.

بگوییم: آقای کشاورز شما چرا زحمت می‌کشی؟ بگوید: این زمین و این دشت بزرگ را که می‌بینی، می‌خواهم شخم بزنم. چقدر هم کارگر گرفته‌ام و امکانات اجاره کردم که اینجا را یک دشت بزرگ درست کنم پُر از گندم. بعد هم آن را خرمن کنم. بعد هم آتش بزنم و دوباره از نو شخم بزنم. ما به این شخص، آدم ناقص العقل می‌گوییم. بله از جهت مالکیت ما نمی‌توانیم به او بگوییم که تو به چه حقی این کار را کردی؟ او می‌گوید: این ملک من است، دلم می‌خواهد آن را بسوزانم. ولی از جهت حکمت می‌گوییم: تو دیوانه‌ای. او دیگر نمی‌تواند بگوید که من عاقل هستم. خدا مالک مطلق است اما او چطور در ملکش تصرف می‌کند؟ حکیمانه یا

عبثانه؟ اینجا مسئله درست می‌شود و دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که خدا هر کاری کرد، عدالت است حتی اگر خواست بنده اش را بی دلیل مجازات کند.

اگر خدا مالک بی قید و شرط است، پس خداوند هر تصرفی در ملک خود کند، از نظر عقل مذموم نیست و خلاف عدالت هم نیست. بنابراین باید معتقد بود به حرف آنهایی که می‌گویند: خدا هر کاری بکند ولو اینکه به نظر ما ناصواب باشد، آن عدل است. اگر خواست مردم را عذاب کند، آن عدل است چون در ملک خودش تصرف کرده است، در ملک دیگری که تصرف نکرده است. اگر بخواهد می‌تواند به شخص، آن چیزی را که مستحقش نیست، پاداش دهد و آن چیزی را که ندارد به او ببخشد یا از کسی چیزی را که دارد باز پس بگیرد. چون خدا تصرف در مال خودش کرده است، ما نمی‌توانیم به او اعتراض کنیم. خدا هم به ما جواب می‌دهد که شما هم بروید در مال خودتان تصرف کنید و چون او آفریدگار همه چیز و همه هستی است، هر تصرفی هم که کند اشکالی ندارد. در جواب این گروه، عرض کردیم که اگر چه از نظر مالکیت ایرادی وارد نیست، اما از جهات دیگر ایراد و اشکال وارد می‌شود. گفتیم اگر شخصی بیاید و یک ساختمان بلندی بسازد، مالکش هم باشد، آیا حق تخریب آن را دارد؟ اگر بعد از ساختن گفت: من دوست دارم مواد منفجره به آن ببندم و آن را خراب کنم، از نظر مالکیت ایرادی بر او وارد نیست؛ چون او مالک آن ملک است. اما از جهت حکمت بر او ایراد وارد است. می‌گوییم این کار خلاف حکمت است. این کار، کار عبثی است. اگر کشاورزی گندمش را خرمن کرد و یکجا کرد و سوزاند، قانون نمی‌تواند یقه‌اش را بگیرد که چرا آن را سوزاندی؟ می‌گوید خودم زحمت آن را کشیدم، می‌خواهم آن را بسوزانم. اما حقیقت آن است که کار بیهوده و عبثی انجام داده و خلاف حکمت

این سخن درست نیست که خدا چون خدا مالک بی‌قید و شرط است پس هر تصرفی در ملک خود بکند از نظر عقل مذموم و خلاف عدالت نیست.

عمل نموده است. درست است که خدا مالک مطلق است اما اگر دخل و تصرفی بر خلاف عدل در مملوک خودش انجام دهد، این قبیح است. ما یک عدل داریم، یک قسط و یک عدالت. در تعریف عدل گفته‌اند: «وَضِعَ الشَّيْءُ فِي مَوْضِعِهِ»؛ قرار دادن هر چیزی سر جای خودش. مثلاً اگر موی انسان بیاید در پیشانی و وصل ابرو شود از حالت عدل خارج شده است. دندان آسیاب بیاید جلو، از جای خودش خارج شده است. جای استخوان دور مغز با ماهیچه‌های دور شکم عوض شود هر دو از جای خودش خارج شده است. سفیدی چشم و سیاهی چشم اگر رنگهایشان با یکدیگر عوض شود، از جای خودش خارج شده است. شما اگر به هر چیز نگاه کنید می‌بینید خدا به طور دقیق سر جای خودش گذاشته است. فاصله زمین تا خورشید اگر بیش از این باشد نیروی گرینز از مرکز بر نیروی جاذبه غلبه می‌کند و زمین از مدار خارج می‌شود. اگر نزدیکتر باشد، نیروی جاذبه غلبه کرده، جذب خورشید می‌شود. حتی در الکترونها اگر فاصله بین الکترون و هسته اتم یک میلیاردیم میلیمتر نزدیکتر شود جذب هسته اتم می‌شود و اگر به همین اندازه دورتر شود از مدار خارج می‌شود. اگر نگاه کنید در آسمان، زمین، خلقت و گیاهان می‌بینید هر چیزی دقیق در سر جای خود است. به این می‌گویند عدل. ضد عدل، معروف است که ظلم است ولی اینطور نیست و ظلم ضد عدل نیست. ظلم یکی از مصادیقی است که ضد عدل است. مفهوماً، ضد عدل، فساد است. فساد یعنی اخراج اشیاء از جای خودشان. چطور می‌شود که فساد اداری ایجاد می‌شود؟ یک آقای که حقش مدیریت نیست، مدیر می‌شود. یک آقای که حقش معاونت نیست و در حد یک کارمند ساده است معاون می‌شود. کار بلد نیست، همه چیز را به هم می‌ریزد و خراب می‌کند. به این ترتیب فساد درست می‌شود. اشیاء که از جای خودشان

خارج شدند فساد درست می‌شود. حد اعتدال دمای بدن ۳۷ درجه است، اگر این دما به ۳۸ درجه برسد انسان تب می‌کند و نظام بدن و مزاج انسان به هم می‌خورد. اگر لایهٔ اُزن آسیب ببیند، تشعشعات مضر خورشید، گرمای اضافی، باعث تبخیر آبهای زیادی می‌شود. یک گوشهٔ دنیا می‌شود خشکسالی و یک گوشهٔ دنیا سیل‌های زیادی می‌آید. نظام زمین به هم می‌ریزد. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...»؛^۱ به خاطر کارهایی که مردم کردند فساد در دریا و خشکی ظاهر شد.

در جنگ نفت، عراق چاههای کویت را آتش زده بود تمام هوای منطقه را دود گرفته بود. یک بارانی آمد که این باران کاملاً سیاه بود، سه چهار بار این باران سیاه آمد. من وقتی این باران را می‌دیدم فوراً این آیه را می‌خواندم «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...»، کارهای مردم، نظام زمین را به هم ریخته است و اشیاء را از جای خودشان خارج کرده است. فساد در مزاج انسان این است که از حالت تعادل خارج شود. فساد در مدیریت این است که زرگر بقالی کند، بقال زرگری کند. مهندس پزشکی کند، پزشک مهندسی کند. هر کدام چون کار دیگری را بلد نیست، خراب می‌کند. هر کسی باید سر جای خودش بنشیند.

مقابل عدل، فساد است. یکی قسط هم داریم که در تعریف قسط گفته‌اند: حق هر صاحب حقی را به خودش دادن. این همان عدلی است که در جامعهٔ بشری وجود دارد و ما به آن عدالت می‌گوییم. ولی چون این کلمات، عربی است، اشتباهاً استعمال می‌شود. قرآن کریم از این به

متضاد عدل، فساد،
متضاد فسط، ظلم و
متضاد عدالت، فسق
است.

عنوان قسط یاد کرده است. همان که ما به آن عدل یا عدالت می‌گوییم، این قسط است. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۱

«...كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ...»^۲ این همان عدالت اجتماعی است. مقابل این قسط، ظلم است. پس قسط یعنی حق هر کسی را به خودش دادن و ظلم یعنی اینکه حق هر کسی را به خودش ندادن.

دایره قسط از عدل تنگ‌تر است. عدل شامل همه هستی و همه مخلوقات می‌شود. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ»^۳. در انسان، در آسمان، در گیاهان و ... نگاه کنید عدل است. یعنی خداوند هر چیزی را در سر جای خودش قرار داده است. مثلاً بال خفاش را به عقب نداده است. جرأت پلنگ را به گربه نداده است. در عالم تکوین همه چیز سر جای خودش است. این ما هستیم که بعضی وقتها در عالم انسانی دخل و تصرف می‌کنیم و اشیاء را از جای خودش خارج می‌کنیم. قسط، همان عدالت اجتماعی است که ما در ادبیات استفاده می‌کنیم ولی اشتباه استعمال کردیم چون تعریف آن را درست نفهمیدیم. مقابل قسط، ظلم است. عدالت به یک ملکه باطنی شخصی می‌گویند که شخص با داشتن آن ملکه، معصیت خدا نکند. بعضی‌ها گفته‌اند که خلاف مروت هم انجام ندهد. می‌گویند فلانی امام جماعت می‌خواهد باشد آیا عدالت دارد؟ یعنی اهل

عدالت: ملکه باطنی که شخص با داشتن آن ملکه، معصیت خدا نکند و به قولی خلاف مروت هم انجام ندهد.

۱- حدید آیه ۲۵

۲- مائده آیه ۸

۳- قال النبی (ص): «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ» عوالی اللآلی ج ۴/ ص ۱۰۲

فسق و انجام کبائر است یا نه؟ نقطهٔ مقابل عدالت، فسق است. در کتب فقهی می‌گویند فلانی فاسق است یا عادل است؟ از شرایط قضاوت، از شرایط نیابت(نیابت در حج، نیابت در نماز، نماز قضا)، از شرایط امام جماعت، از شرایط رهبری، از شرایط مرجعیت، فاسق نبودن است. بسیاری از احکام هستند که عدالت در آن شرط است. می‌گویند نباید فاسق باشد بلکه باید عادل باشد.

۱- متضاد عدل، فساد است. فساد یعنی به هم ریختگی و اشیاء را از جای خود بیرون کردن. عدل یعنی اشیاء را سر جای خود گذاشتن. ۲- قسط، همان عدالت اجتماعی است که مقابلهٔ ظلم است. ۳- عدالت: لفظ عدالت که همان عدالت فردی است و نقطهٔ مقابل آن فسق است. از این سه تا اگر اولی را در نظر بگیرید می‌گوییم: همه کار خدا از روی عدل است. هر که را لایق هر چیز که دیدش، دادش. سعدی می‌گوید:

گر به مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی
شاخ گاو را اگر خر داشتی آدمی را پیش خود نگذاشتی

در تمام زوایای عالم، عدل رعایت شده است. حالا به این نتیجه رسیدیم که اگر خداوند دخل و تصرفی بر خلاف عدل در مخلوقش کند، از این نظر قبیح است اما از نظر مالک بودن قبیح نیست. مثلاً اگر کسی بیاید سنگ مرمر بخرد، موزاییک هم بخرد. آجر روکار و آجر توکار هم بخرد. بعد به آقای بنا بگوید: من می‌خواهم به سبک جدید خانه بسازم. آجرهای روکار را داخل به کار ببر، این آجرهای توکار را بیرون خانه به کار ببر. بنا می‌گوید: آقا هیچ کس این کار را نمی‌کند. می‌گوید: تو چکار داری مال خودم است من هر طوری می‌گویم بساز. می‌گوید: این گچها را کف زمین بکش به جای کف پوش و این سنگ مرمرها را در سقف بگذار. آیا بنا می‌تواند اعتراض کند

که شما به چه حقی این کار را می‌کنید؟ می‌گویید: این مال خودم است، تو فقط بساز. یک نفر گفته بود: آقا این چاهی که می‌کنی، آب ندارد. گفته بود: برای من آب ندارد برای تو که نان دارد. تو کارت را انجام بده، پولت را بگیر. می‌گوییم از نظر مالکیت هیچ اشکالی ندارد و هیچ ایرادی به او وارد نیست. کسی نمی‌تواند او را بازداشت کند که آقا چرا خانه‌ات را اینطوری ساختی؟ می‌گویید: دوست داشتم. اما از جهت عدل، مرتکب فعل قبیحی شده‌است چون اشیاء را از جای خودشان خارج کرده است.

نظامی که خدا درست کرده نظام احسن است و نظام احسن، موقعی به وجود می‌آید که هر چیزی سر جای خودش قرار دارد. نظام احسن، موقعی به وجود می‌آید که هر چیزی سر جای خودش باشد.

نظامی که خدا درست کرده است، نظام احسن است و هر چیزی هم در سر جای خودش قرار دارد. نظام احسن، موقعی به وجود می‌آید که هر چیزی سر جای خودش باشد. اگر از شما سؤال کنند که به نظر شما، سرّ زیبا شدن یک نقاشی چیست؟ زیبایی چطور ایجاد می‌شود؟ یک شعر زیبا چطور به وجود می‌آید؟ می‌گوییم: این شاعر کلماتی را که اینجا گذاشته است، دقیق گذاشته است. اگر یک کلمه دیگری گذاشته بود، زیبا نبود. ترکیب شعر به هم می‌ریخت. یک نقاش هر رنگی را به اندازه در جای خودش گذاشته است. اگر این رنگ را یک کم، بیشتر گذاشته بود این چهره خراب می‌شد، اگر کمتر گذاشته بود سایه پیدا نبود، ابعاد پیدا نبود، چهره خراب می‌شد. چون هر رنگی را دقیق سر جای خود گذاشت، این نقاشی زیبا شد کار دیگری هم نکرد. یک گفتار زیبا چه گفتاری است؟ اینکه هر سخنی را در جای خودش به کار ببرد.

هر چه زیبایی است، سلّاش در همین است. اصلاً زیبایی سرّی جز این ندارد. اگر کسی چشمهایش خیلی گشاد باشد، زشت است. اگر خیلی تنگ باشد که مثلاً معلوم نشود که چشمش را باز کرده یا بسته (البته نمی‌توان به خلقت خدا ایراد گرفت. من در عرف عرض می‌کنم). اگر

ابرو شکل خاص خودش و به اندازه خودش باشد یا چشم به اندازه خودش باشد و در جای خودش باشد، زیبایی تولید می‌شود. اگر کسی مثلاً یک چشمش بازتر باشد و یک چشمش تنگ‌تر و تعادل نداشته باشد این زیبا نیست. زیبایی در همهٔ عالم اینطوری است. شما به نقاش می‌گویید: اینجا جای کدام رنگ است؟ جای کدام رنگ است یعنی چه؟ یعنی من می‌خواهم زیبایی ایجاد کنم. خدا هر چیزی را دقیق سر جای خودش گذاشته است.

پس نظامش، زیباترین است و از این دقیق‌تر امکان ندارد. اینکه می‌گوییم: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...»! آن خدایی که هر چیزی آفرید در نهایت زیبایی آفرید. دیگر از این زیباتر نمی‌شود. می‌گویید: یعنی از کرگدن نمی‌شود زیباتر بیافریند؟ اینقدر مخلوق زشت در عالم است. یک سوسمار بد قیافه که اگر در فیلم باشد نمی‌توان به آن نگاه کرد، شما به این می‌گویید نظام احسن؟! از این زیباتر نمی‌شد بیافریند؟ ببینید اگر ما جزئی جزئی به مخلوقات نگاه کنیم، بله. اما اگر به کل و به مجموعه نگاه کنیم، می‌بینیم بهتر از این نمی‌شد.

اگر به این بنا بگویند (داخل کار را معمولاً آجرهای معمولی می‌گذارند) که چون خانهٔ آقای فلانی است، آجرهای داخل آن را هم، آجرهای گران قیمت بگذار. آنجایی را هم که می‌خواهد سیمان‌کشی کند، بگوید: اول سنگ مرمر متری صد هزار تومان بگذار، بعد سیمان‌کشی کن چون می‌خواهم همهٔ مصالح این خانه گران قیمت باشد. بعد هم بگوید: من تمام مصالح درجهٔ یک و گران قیمت در این خانه بکار بردم. آیا ما به او می‌گوییم: عاقل؟! اگر تکی تکی نگاه کنیم می‌بینیم راست می‌گوید. نه اینکه خدا نمی‌توانست قشنگ‌تر از کرگدن بیافریند. امیرالمؤمنین^(ع)

سرّ هر زیبایی در دنیا این است که خداوند هر چیزی را دقیق سر جای خودش گذاشته است.

می فرمایند^۱: خدا اگر می خواست آدم را از نوری بیافریند که تشعشع چهره اش، چشم را بزند، بوی خوشش مشام انسان را برباید، جمالش عقل انسان را حیرت زده کند «لَفَعَلَ»؛ اگر می خواست می توانست اما اگر این کار را می کرد ابلیس لو نمی رفت. تکبر ابلیس رو نمی شد.

زیباترین خلقت، این است که آدم را از گل گندیده خلق کند که وقتی می گوید: ای ابلیس «أَسْجُدْ» او می گوید: «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ». خدا هم می گوید: «أُخْرِجْ»؛ خارج شو. ما اگر کلی نگاه کنیم می بینیم این آجر توکاری که بنا خریده است برای جایی مصرف دارد که باید این آجر باشد. اگر آجر درجه یک می خرید این بد بود. این خلاف عدل بود. اگر انسان به همان صورتی که امیرالمؤمنین^(ع) فرمودند، آفریده شده بود، تا خدا به فرشتگان می گفت: سجده کنید. اولین کسی که سجده می کرد، ابلیس بود. می گفت: چشم و با سر به سجده می افتاد. تکبر ابلیس که لو نمی رفت! وقتی می خواهند عکس یک مریض بگیرند یک مواد خیلی عجیب و غریبی به مریض می دهند. مریض می گوید: آقای دکتر به ما آب گل بدهید می خوریم، اما این دیگر چیست؟ می گوید: نه باید این را بخوری. نمی توان گفت: آقا ایشان آدم خیلی بزرگواری هستند، اینها چیست که به او می دهید؟ یک لیوان دوغ به او بدهید. اگر دوغ به او بدهند، بدتر می شود.

۱- وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاوَهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَطِيبِ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرَفَهُ لَفَعَلَ وَ... شرح نهج

اگر قرآن نظام خلقت را نظام احسن معرفی می‌کند و می‌گوید: زیباتر از این امکان ندارد نه به معنای اینکه مثلاً کرگدن یا موجوداتی که به چشم ما زیبا نمی‌آیند را نمی‌توان بهتر از این خلق کرد، بلکه در مجموع که نگاه کنیم، زیباتر و درست‌تر و بهتر از این امکان ندارد چرا؟ چون هر چیزی دقیق در سر جای خودش است و ما گفتیم که تعریف زیبایی هم چیزی جز این نیست. آن چهره‌ای زیباست که تمام اجزای آن چهره دقیق باشد. آن نظامی زیباست که هر چیزی که آفریده شده به اندازه، آفریده شده است. خدا می‌فرماید که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ...»؛^۱ خزینه هر چیزی پیش ماست. «...وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۲؛ اما وقتی می‌خواهیم نازل کنیم، به اندازه نازل می‌کنیم.

نقاش می‌گوید: من رنگ اینجا زیاد دارم اما قوطی رنگ را روی تابلو خالی نمی‌کنم. به اندازه، قلم را در رنگ می‌زنم و به اندازه، به تابلو می‌کشم. خدا می‌گوید: خزانه اشیاء پیش ماست، همه چیز پیش ماست اما ما در این نگار خانه هستی، هر رنگی را به اندازه می‌زنیم. سفیدی زشت است یا زیبا؟ می‌گویید: بستگی دارد. اگر برای سفیدی چشم و چهره باشد زیباست. اگر برای مو و ابرو و حلقه وسط چشم باشد، زشت است. هر چیزی در جای خودش. مجموع نظام را که می‌بینیم، می‌فهمیم که خیلی زیباست.

۱- حجر آیه ۲۱

۲- همان

قرآن کریم در صدر سوره ملک ما را به این حقیقت که در رابطه با آسمان و زمین است توجه می‌دهد. «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ!»؛ هیچ سستی و هیچ کم و کسری در این خلقت می‌بینی؟! هیچ جای خالی می‌بینی؟ هیچ ایرادی می‌بینی؟ نگاه کن هیچ مصالحی در جایی به کار رفته است که نباید به کار رود؟ «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتِينَ...»^۲؛ دوباره چشم بصیرت را باز کن، نگاه کن «...يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا...»^۳؛ تماماً روی حکمت است، چشمت خسته خواهد شد. این می‌شود نظام احسن.

می‌گوییم: اولاً او مالک است که این مالک بر اساس عدل و حکمت تصرف می‌کند. این سؤالات، غیر منطقی است که بگوییم: خدا که مالک مطلق است دوست دارد یک روز صبح همه را آتش بزند. مگر نعوذ بالله خدا هوس باز است. دخل و تصرفات خدا از روی حکمت است، از روی هوس نیست.

دوماً خدا هر چیزی را درست در سر جای خودش می‌گذارد. وقتی این شد دیگر آن سؤال از اساس مُنَدَفِع است. این اشکال از اساس حل است. این بحث، ریشه‌های خیلی عمیق دارد. در سوره شوری^۴ می‌فرماید: خداوند مالک آسمانها و زمین است، «...يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ...»؛^۱ چون مالک است هر

۱- ملک آیه ۳

۲- ملک آیه ۴

۳- همان

۴- شوری آیه ۴۹ «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»

مشیت خدا با حکمت
گره خورده و تمام
دخل و تصرفات
خداوند از روی
حکمت است.

چه که می خواهد می آفریند. اما این را بدانید که مشیتش با حکمتش گره خورده است. مشیت او عین حکمت اوست. خواست ما گاهی وقتها، خواست از روی هوی و هوس است. اگر بگویند به چه حکمتی این کار را کردی؟ می گوییم: نمی دانیم، برای تنوع، خسته شده بودیم. خواست خدا بر اساس حکمت است چون نقصی در او راه ندارد «...يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ...». «...يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً...»^۱؛ به هر کس که بخواهد دختر می دهد، «...وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ...»^۲؛ و به هر کس بخواهد پسر می دهد «أَوْ يَزُوْجَهُمْ ذُرِّيَّتًا وَ إِنِثَاءً...»^۳؛ یا هم پسر به آنها می دهد، هم دختر، «...وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا...»^۴؛ هر کس را هم بخواهد نازا قرار می دهد.

می گوییم: خدایا این چه رسمی است به یک عده ای دختر می دهی، به یک عده ای پسر می دهی، به یک عده ای هر دو تا می دهی، به یک عده ای هم هیچکدام را نمی دهی؟ خدا می گوید: من به یادت نیاوردم که «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۵؛ من مالک هستم؟ می گوییم: بله درست است تو مالک هستی ولی آیا این درست است که کسی که مالک است دل همه را

۱- همان

۲- همان

۳- همان

۴- شوری آیه ۵۰

۵- همان

۶- آل عمران آیه ۱۸۹

تکوین یعنی خلقت و آفرینش. تشریح یعنی قانونگذاری. مالکیت خدا هم در تکوین اجرا شده و هم در تشریح.

روایات صریحی داریم که می‌گوید: زنو مرد هیچ فرقی از نظر ارزش انسانی با هم ندارند بلکه اگر زن پرهیزکارتر باشد قیمتش بالاتر است.

خون کند؟ می‌گوید: من گفتم «مَنْ يَشَاءُ» چرا دقت نکردید؟ مشیت من با حکمتم گره خورده است. می‌گوییم: ببخشید. این را به حساب جهالت ما بگذارید که نفهمیدیم. پس این مالکیت، مالکیت در تکوین است. یعنی اعمال این نوع مالکیت در عالم تکوین است. یکی هم نقش این مالکیت در تشریح. تکوین یعنی خلقت و آفرینش. تشریح یعنی قانونگذاری.

شما یک شهری را می‌سازید، می‌شود عالم تکوین. بعد خط کشی می‌کنید و می‌گویید: اینجا ورود ممنوع، اینجا پارکینگ ممنوع، اینجا عبور آزاد، اینجا چراغ قرمز، چهار راه، این می‌شود تشریح. یعنی وضع مقررات. مالکیت خدا هم در تکوین اجرا شده، هم در تشریح. مثلاً بگوییم: خدایا این چه حکمی است که دادی؟ دزد بیچاره حالا اشتباه کرد مثلاً سکه‌ای را دزدید، باید چهار انگشتش را قطع کنیم؟! برای هر انگشتی در شریعت به اندازه ده شتر دیه گذاشتید، یعنی چهار انگشت به اندازه چهار شتر دیه دارد، بیچاره رفته نیم مثقال طلا دزدیده است، حالا بزنیم چهار انگشتش را قطع کنیم؟ نباید این انکار در ذهن بیاید چون ما که دلایل قوانین الهی را نمی‌دانیم. خیلی وقتها هم نمی‌فهمیم. خدایا چرا دیه زن را نصف مرد کردی؟ یعنی جان زن نصف مرد می‌ارزد؟!

ما روایات صریحی داریم که می‌گوید: زن و مرد هیچ فرقی از نظر ارزش انسانی با هم ندارند بلکه اگر زن پرهیزکارتر باشد قیمتش بالاتر است، «...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ...!». آیا خدا می‌تواند در کنار این کتاب حکیم، یک کتابخانه هم درست کند و بگوید: این هم حکمت‌های

احکام، از آسمان فرستادم بروید بخوانید؟ آیا امکانش است؟ اصلاً ما می‌توانیم همه حکمتها را بفهمیم؟ وانگهی خدا از طریق معصومین به ما آنها را گفته است. به آنهايي که دنبالش بودند گفته است، جوابش هم داده شده است. ولی برای همه مردم که امکان ندارد. اینجا راه تعبد است که انسان را نجات می‌دهد. بگوییم: خدایا ما نمی‌دانیم تو چرا این نسخه را پیچیدی، اما می‌دانیم که تو تخصص داری. چطور به پزشک همین را می‌گوییم. می‌گوییم: آقای پزشک ما اینها را بلد نیستیم و نمی‌دانیم این داروهایی که تو دادی چه خواصی دارد اصلاً اسمش را هم تا حالا نشنیدیم ولی چون جناب عالی فارغ‌التحصیل فلان دانشگاه هستید و در خارج از کشور دوره دیدید، هر دارویی که شما فرمودید ما مصرف می‌کنیم. چرا به خدا این حرف را نمی‌زنیم؟! بگوییم خدایا تو عَلَّامُ الْغُیُوبِ، آینده و گذشته را هم می‌دانی، خلقت را هم تو آفریدی، ما حکم تو را گردن می‌نهیم حتی اگر ندانیم این نسخه‌ای که تو پیچیدی، حکمتش چیست؟ مردم به پزشک جایز الخطا که می‌رسند، می‌گویند: مخلصم. به خدا که می‌رسند می‌گویند: تا ندانم چرا نماز صبح دو رکعت است، می‌گویند: تا ندانم چرا نماز صبح دو رکعت است، نمی‌خوانم.

مردم به پزشک
جایز الخطا که
می‌رسند می‌گویند:
مخلصم. به خدا که
می‌رسند می‌گویند:
تا ندانم چرا نماز
صبح دو رکعت است،
نمی‌خوانم.

قرآن برای اینکه ما را از این حالت انکار پایین بیاورد (البته خدا به ما عقل داده است. خیلی از دلایلش را خودمان می‌فهمیم) آیاتی را بیان می‌کند. ببینید چقدر دقیق این مالکیت مطلق الهی را در عالم قانونگذاری یعنی عالم تشریح پیاده کرده است. «وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ دست زن و مرد سارق را ببرید (البته شرایط دوازده‌گانه دارد. دوازده شرط دارد که باید محقق شود) این مجازات کاری است که خودشان با اختیار خودشان

کردند و یک عقوبت نشانه‌دار از سوی خداست (نکال یعنی عقوبت نشانه‌دار) و خدا غالب است، کسی نمی‌تواند بر او غلبه کند و حکیم است؛ یعنی حکمی که می‌دهد با حکمت است. بعد یک آیه می‌آورد. در آیه بعد از این آیه می‌فرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...!»؛ چرا این حرف را فرمود؟ سؤال برای ما پیش می‌آید که خدایا چرا دستور دادی دست بندهات را ببرند؟ می‌گوید: ملک خودم است. آقای کشاورز چرا ارّه برداشتی و این درختها را می‌بری؟ کشاورز می‌گوید: از اینجا برو، من خودم می‌فهمم که چکار می‌کنم.

خدایا چرا دستور دادی دست اینها را ببرند؟ خدا هم در جواب می‌گوید: آیا نفهمیدی که خداوند مالک آسمانها و زمین است؟ اولین حرف خدا همین است. حالا اگر این باغبان بگوید: بیا اینجا بنشین، تا من یک کلاس برای تو بگذارم، باید یک ساعت وقت خودش را صرف کند تا به این آقا کشاورزی یاد دهد. بعد که طرف فهمید و رفت حالا نفر دوم سؤال می‌کند. نمی‌تواند که برای او هم توضیح دهد. درب باغش را می‌بندد و شروع می‌کند، کارش را انجام می‌دهد. این نزدیکترین راه است.

تعبدی که بر مبنای عقل سلیم باشد نزدیکترین راه است.

تعبدی که بر مبنای عقل سلیم باشد نزدیکترین راه است. یک دکتری بگوید: اگر هر مریضی از من سؤال کرد که چرا این نسخه را نوشتی؟ من یک دانشکده پزشکی هم کنار مطبم گذاشتم، فوری او را به کلاس می‌برم و یک دوره برای او تدریس می‌کنم. دو سه ساعت هم مریضه‌هایم در نوبت بنشینند وقتی من به این یکی یاد دادم، بعد نوبت دیگری می‌شود. یا اینکه می‌گوید: شما

قبول داری که من علم دارم؟ می‌گویند: بله. می‌گویند: همین علم بس است. بقیه‌اش تعبد. هر چه نوشتیم برو عمل کن. اگر نمی‌خواهی برو دانشجوی رشته پزشکی شو، ده پانزده سال مثل من وقت بگذار بعد بیا اینجا بنشین. خدا که نمی‌آید وقتی حکم سرقت می‌دهد، سه سوره مثل سوره بقره بیاورد که این احکامی که ما می‌گوییم چه حکمتی دارد؟ می‌گویند: تو می‌دانی من خدای حکیم هستم؟ می‌گوییم: بله. تو می‌دانی که من مالک همه چیز هستم؟ می‌گوییم: بله. می‌گویند: من در ملک خودم تصرف کردم. این مالکیت الهی در عالم تشریح جریان دارد پس چون و چرا نکن!

منطق موحدین و کسانی که می‌گویند: تشریح خدا باید در جامعه بشری حاکمیت داشته باشد، این است که می‌گویند: خدا آفریده، ملک خداست، او هم حق دخل و تصرف دارد. آقایان اروپایی و غربی شما از یک طرف می‌گویید که ما قبول داریم که خدا آفریده، از یک طرف می‌گویید: قانون خدا را بگذارید کنار. این دو که با هم سازگار نیست. یا خدا را انکار کنید یا قانونش را در خلقتش بپذیرید. باغبان می‌گوید: این باغ من است دلم می‌خواهد این درخت را اینجا بکارم، آن درخت را آنجا. آیا می‌توانیم بگوییم: تو بیخود کردی؟ غرب دارد به همین صورت به خدا دهن کجی می‌کند. آنها می‌گویند: دین، فقط در چهار دیواری کلیسا، دین شما اشکال دارد. تقصیر اصل دین که نیست.

خدا مالک است پس مَشْرَع هم خداست. قانون هم مال خداست. همه این کلمات در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» جمع می‌شود و معنای آن همین است. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ

خدا مالک است پس
مشرع هم خداست.
قانون هم مال
خداست.

أَلْأَرْضِ...»^۱؛ تو نمی‌دانی که ملک آسمانها و زمین مال خداست؟ «...يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ...»^۲؛ هر که را بخواهد عذاب می‌کند، (مشیت حکیمانه نه مشیت بوالهوسانه. خداوند ضرورتاً حکیم است و محال است که حکیم نباشد). «...وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ...»^۳؛ هر که را هم بخواهد می‌بخشد. چرا اول «يُعَذِّبُ» آورد؟ رحمت خداوند که همیشه جلوتر است. چون بحث، بحث عقوبت بود، اول عقوبت را گفت تا مطلب روشن شود.

در عالم تشریح، مالکیت خدا به صورت قسط و عدالت اجتماعی ظهور می‌کند. در عالم تکوین، مالکیت الهی به صورت عدل ظهور می‌کند. در عالم تکوین، مالکیت الهی به صورت عدل ظهور می‌کند.

در عالم تشریح، مالکیت خدا به صورت قسط و عدالت اجتماعی ظهور می‌کند. در عالم تکوین، مالکیت الهی به صورت عدل ظهور می‌کند. در آفرینش، خدا هر چیزی را در سر جای خودش می‌گذارد که این عدل است. در قانونگذاری و وضع مقررات برای جهان و زندگی بشر، خدا حق هر کسی را به خودش می‌دهد (او مالک عادل است) که این همان قسط است. هر مالکی حق دارد که برای مملوک خودش برنامه‌ریزی کند.

اگر کارخانه‌ای یک دستگاه تلویزیون خیلی مجهز با قابلیت‌های بسیار بالا بسازد. بعد که این دستگاه را ساخت، یک کارخانه جوجه کشی هم یک دفترچه راهنما درست کند و آن را روی تلویزیون بگذارد و به بازار بفرستد. (فرض کنید این امکان وجود داشته باشد) این کار مجازات دارد. مدیر عامل شرکت تلویزیون‌سازی از رئیس کارخانه جوجه کشی شکایت می‌کند که تو چه

۱- مائده آیه ۴۰

۱- همان

۲- مائده آیه ۴۰

حقی داشتی که آبروی من را ببری؟ اصلاً قابلیت دستگاه من را پایین آوردی. قانون می‌گوید: درست می‌گویی. شما باید خسارت بدهید. مردم هم بگویند که آقا ما راهنمای شما را خواندیم. در راهنمای شما نوشته بود این کار را بکن، در حالیکه باید آن کار را می‌کردیم، تلویزیون سوخت. باید خسارت ما را هم بدهید. کلی باید خسارت بدهد.

خدا می‌گوید: من انسان را آفریدم، تو برای او قانون وضع می‌کنی! من این خلق را آفریدم. این اختراع من است. دفترچه راهنمایش را هم من باید بنویسم. از آسمان باید بیاید نه از زمین. تو چکاره‌ای که برایش قانون وضع می‌کنی؟ ما به آنها می‌گوییم: یا بگوئید ما اصلاً خدایی قبول نداریم یا اگر خدا را به خدایی قبول می‌کنید و در ادب و فرهنگ و اجتماعتان می‌گویید: ما از معتقدترین معتقدان خدا در عالمیم، پس اینجا چرا حق را از خدا می‌گیرید؟ به چه دلیلی؟ قبول دارید این صنعت، صنعت خداست؟ می‌گوید: بله من قبول دارم. می‌گوییم: پس چرا تو دفترچه راهنما برای او صادر می‌کنی؟ اینجا ما می‌گوییم: «مالکِ یومِ الدِّین»، مالکیت الهی چه در تکوین و چه در تشریح و قانونگذاری ظهور و بروز دارد و هر کس بخواهد به غیر از این برود به او می‌گویند طاغوت.

آیات مطرح شده در جلسه اول:

- ۱- «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (حمد آیه ۳)
- ۲- «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران آیه ۲۶)
- ۳- «وَ جُمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (قیامه آیه ۹)
- ۴- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (تکویر آیات ۱ و ۲)
- ۵- «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (انبیاء آیه ۱۰۴)
- ۶- «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (تکویر آیه ۵)
- ۷- «وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (انعام آیه ۳۸)
- ۸- «اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره آیه ۲۸۴)
- ۹- «وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران آیه ۱۸۹)
- ۱۰- «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (فتح آیه ۷)

١١- «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

(قصص آیه ٧٥)

١٢- «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (طارق آیه ٩)

١٣- «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (نبا آیه

(٤٠)

١٤- «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (انفطار آیه ١٧)

١٥- «ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» (انفطار آیه ١٨)

١٦- «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (انفطار آیه ١٩)

١٧- «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ» (مائده آیه ٤٠)

١٨- «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران آیه ٦)

١٩- «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل

عمران آیه ١٨)

٢٠- «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ

مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأْتِيسَ تَبَدُّونَهَا وَتَخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلْ

اللَّهُ ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام آیه ٩١)

۲۱- «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم)

آیه ۴۱)

۲۲- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ

بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید آیه ۲۵)

۲۳- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ

أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده آیه ۸)

۲۴- «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (سجده آیه ۷)

۲۵- «قَالَ لَمْ أَكُنْ إِلَّا سَجْدًا لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر آیه ۳۳)

۲۶- «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر آیه ۲۱)

۲۷- «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ

فُطُورٍ» (ملک آیه ۳)

۲۸- «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (ملک آیه ۴)

۲۹- «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» (شوری)

آیه ۴۹)

۳۰- «وَيُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» (شوری آیه ۵۰)

- ۳۱- «يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكرٍ و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله اتقاكم
 إن الله عليمٌ خبيرٌ» (حجرات آیه ۱۳)
- ۳۲- «و السارق و السارقة فاقطعوا أيديهما جزاءً بما كسبا نكالا من الله و الله عزيزٌ حكيمٌ» (مائدہ آیه ۳۸)
- ۳۳- «و إذ قال إبراهيمُ لأبيه أزرأ تتخذ أصناماً آلهةً إنى أراك و قومك فى ضلالٍ مبينٍ» (انعام آیه ۷۴)
- ۳۴- «قال الملأ من قومه إنا لنراك فى ضلالٍ مبينٍ» (اعراف آیه ۶۰)
- ۳۵- «و قال نسوةٌ فى المدينة امرأةً العزيز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا إنا لنراها فى ضلالٍ مبينٍ»
 (يوسف آیه ۳۰)
- ۳۶- «الذين يستحبون الحياة الدنيا على الآخرة و يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجاً أولئك فى ضلالٍ
 بعيدٍ» (ابراهيم آیه ۳)
- ۳۷- «قال قرينه ربنا ما أطغيته و لكن كان فى ضلالٍ بعيدٍ» (ق آیه ۲۷)

- ۱- «الكافی: ج ۲، ص ۶۳۲»
 إقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ ...
- ۲- «بحار الانوار: ج ۷، ص ۱۲۹، باب ۶»
 وَأَعْلَمَ إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَهُ كَثُودًا
- ۳- «عوالی اللالی: ج ۴، ص ۱۰۲»
 بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
- ۴- «شرح نهج البلاغه: ج ۱۳، ص ۱۳۱»
 وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطِيبِ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه دوم (۱۳۸۵/۹/۲۲)

مسیحی‌ها مشرک نیستند به خاطر اینکه آنها قائل به ربوبیت برای عیسی^(ع) نمی‌باشند. معتقدند که خدا یگانه است اگر چه در قصه تثلیث (سه گانه پرستی) یک ابهامات عجیبی است و قابل توجیه هم نیست اما اظهار می‌کنند که ما قائل به خدای یگانه هستیم. فقط عیسی را فرزند خدا می‌دانند. قدسیت و الوهیت برای عیسی قائلند. اما اینکه عیسی مدبر و خالق جهان یا بخشی از جهان باشد، اصلاً معتقد نیستند.

مسیحی‌ها مشرک نیستند به خاطر اینکه آنها قائل به ربوبیت برای عیسی^(ع) نمی‌باشند.

در زبان قرآن به عنوان شرک خاص از مسیحیان یاد نشده است اگرچه در مرز شرک هستند و قرآن به صورت تهدید به آنها فرموده: «...إِنَّهُ مِنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...»؛ هرکس به خدا شرک ورزد خدا بهشت را بر او حرام می‌کند. اما در تقسیم‌بندی از مشرکین جدا هستند. بنابراین بین اهل کتاب و مشرکین در قرآن کریم تفصیل داده شده است. مثلاً در سوره بینه می‌فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»^۲ یا در سوره آل عمران^۳ می‌فرماید: شما اذیت و آزار بسیار از اهل کتاب و از مشرکین خواهید دید. همیشه در قرآن مشرکین و اهل کتاب در کنار هم آورده شده‌اند. پس یک طبقه مسلمین هستند، یک طبقه مشرکین و یک طبقه اهل کتاب هستند.

۱- مائده آیه ۷۲

۲- بینه آیه ۱

۳- «الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَكَلْبُهُمْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»

اهل کتاب و مشرکین، همه کافرند. هر کافری مشرک نیست ولی هر مشرکی کافر است. چون کفار دو دسته هستند. یک دسته از کفار یهود و نصاری و صابئین و مجوس و ... هستند که باز مجوس هم دو دسته هستند. یک عده ای که معتقد به ثنویت و دو گانه پرستی هستند و قائلند به اینکه یک بخشی از جهان را اهریمن آفریده است و یک بخشی را اهورا مزدا و معتقدند به اینکه دو خدا برای جهان وجود دارد. اینها مشرک هستند. از بدترین نوع شرک هم همین است. یک عده ای هم هستند که معتقد به خدای یگانه‌اند و این گروه خوشبختانه امروز رو به فزونی‌اند. در نشریاتشان هم رسماً اعلام می‌کنند که ما به خدای یگانه ایمان داریم و خدای یگانه را خالق همه چیز می‌دانیم و اهریمن در اعتقادات ما، معادل و مساوی است با شیطانی که مسلمین می‌گویند و در قرآن اسمش آمده است. معلوم شد که اهل کتاب، حسابشان با مشرکین فرق دارد مگر مجوسی که دوگانه پرستند.

مجوس در فقه اسلام
جزء اهل کتاب
نیستند بلکه ملحق
به اهل کتابند؛ یعنی
احکامی که برای اهل
کتاب هست، برای
آنها هم هست.

مجوس در فقه اسلام، جزء اهل کتاب نیستند بلکه ملحق به اهل کتابند. معنایش این است که احکامی که برای اهل کتاب هست، برای آنها هم هست. مثلاً اهل کتاب جزیه می‌دهند و در امان دولت اسلامی‌اند. به صورت ازدواج و عقد موقت می‌توان با آنها ازدواج کرد کما اینکه در سوره مائده^۱ این حکم صادر شده است و سایر احکامی که برای اهل کتاب است برای اینها هم وجود دارد که در روایت آمده است: «سَنُوا بِهِمْ سَنَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ»^۲؛ مثل اهل کتاب با اینها رفتار کنید.

۱- مائده آیه ۵ «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ...»

۲- بحار النوار، ج ۱۴، ص ۴۶۳

می‌گوید اینها ملحق به اهل کتابند (در اصطلاح فقهی به اینها می‌گویند کتابی. کتابی یعنی اهل کتاب. اهل ذمه، اهل کتاب و کتابی هم می‌گویند. هر کدام از این سه عبارت در کتب فقهی دیده شود، مراد همین یهود و نصاری و مجوس و ... هستند).

نکته اول در مورد مشرکین این است که آنها مشمول برائت هستند. برائت به معنای بی‌زاری. من فکر می‌کنم این کلمه در زبان فارسی معادل ندارد، کلمه بی‌زاری هم معادل آن نیست. برائت به معنای اینکه این شخص با خدا و رسول و نظام اسلامی هیچ پیوندی ندارد. این برائتی که در قرآن آمده است فقط شامل مشرکین است. نظام اسلامی و حکومت اسلامی، مشرک را تحمل نمی‌کند. اهل کتاب را تحمل می‌کند. اگر جزیه دادند، توطئه نکردند و سلاح به دست نگرفتند، در امان حکومت اسلامی هستند، مالیات مخصوصشان را هم می‌دهند، معامله با آنها هم مباح است و سایر احکامشان را هم دارند. اگر هم به دادگاه اسلامی مراجعه کردند قاضی اسلامی به حق و عدالت طبق ضوابط شرعی بین آنها رفتار می‌کند. اما مشرک حق حیات در نظام اسلامی ندارد. آیات سوره برائت در واقع بیانگر همین اصل است.

نکته دوم این که در امان دولت اسلامی نیستند. دولت اسلامی هیچ تعهدی برای حفظ جان و مال مشرکان ندارد.

نکته سوم هیچ حقی در نظام اسلامی ندارند. خوشبختانه در عصر ما در کشور جمهوری اسلامی ایران حتی یک مشرک رسمی هم وجود ندارد. ممکن است مشرک باطنی داشته باشیم. کسانی باشند که در باطنشان اعتقاد به شرک داشته باشند، حتی لامذهب باشند و به خدا اعتقادی نداشته باشند اما رسماً فرقه‌ای با این نام و عنوان نداریم.

نظام اسلامی و حکومت اسلامی، مشرک را تحمل نمی‌کند. اما با شرایطی اهل کتاب را تحمل می‌کند.

بحث ما در رابطه با مالکیت الهی بود. ما مالکیت خدا را در عالم تکوین یعنی آفرینش، خلقت و در عالم تشریح یعنی قانونگذاری دنبال کردیم.

مالکیت الهی در عالم تکوین یا عالم خلقت، چند ویژگی دارد. اول خدا به مملوک خودش محیط است. محیط که می‌گوییم یعنی یک شیئی که احاطه و فراگیری دارد نسبت به یک شیء دیگر. مثلاً شما نسبت به شادی خودتان احاطه دارید و بر شادی خود محیطید. نسبت به راز خودتان احاطه دارید. شما خودتان می‌دانید که رازتان چیست. نسبت به حالات نفسانی‌ای که در شما پیدا می‌شود احاطه دارید. احاطه چند نوع است:

خدا به مملوک خود
احاطه دارد.

احاطه بر سه نوع
است:

۱- احاطه علمی

۲- احاطه قدرت

۳- احاطه وجودی

۱- احاطه علمی: اینکه شما نسبت به یک چیزی دانش داشته باشید که این احاطه برای انسان نسبی است و به صورت مطلق حاصل نمی‌شود. مثلاً من نسبت به این دستگاه رایانه اطلاعاتی ندارم اما شما نسبت به آن اطلاعات دارید. این احاطه علمی است.

۲- احاطه قدرت: اینکه بر یک چیزی سیطره و قدرت دخل و تصرف داشته باشیم. به این می‌گویند احاطه در قدرت. مثل پزشکی که می‌گوید: من دیگر نمی‌توانم برای این مریض کاری کنم و هیچ قدرتی بر این مریض ندارم. این احاطه در قدرت است.

۳- احاطه وجودی: یعنی یک وجودی، وجود دیگری را در بر بگیرد. مثل جو زمین که کره زمین را در بر گرفته است یا مثل شما که در برگیرنده شادی خودتان هستید. به این می‌گویند احاطه وجودی.

برای هر کدام از این سه، آیاتی در قرآن وجود دارد. مثلاً احاطه علمی: «...وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ خداوند نسبت به هر چیزی عالم است و احاطه علمی دارد. یا «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ...»؛^۲ خدایی که هفت آسمان را آفرید، «...وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...»؛^۳ هفت زمین را هم آفرید (تنها آیه‌ای که در قرآن می‌گوید: هفت زمین وجود دارد) «...يُنزِلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ...»؛^۴ بین اینها امر الهی نازل می‌شود، «...لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...»؛^۵ تا بدانید خدا بر هر چیزی قدرت دارد.

«...وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛^۶ و این که خدا به همه چیز احاطه علمی دارد. در این آیه هم احاطه قدرت الهی آمده است، هم احاطه علم الهی. گاهی وقتها احاطه، احاطه وجودی است. خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «...كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا»؛^۷ خدا بر هر چیزی احاطه دارد. احاطه ما، احاطه ناقص است نه احاطه مطلق. احاطه علمی ما ناقص است. احاطه قدرتی ما هم ناقص و نسبی است. گاهی این احاطه است، گاهی نیست. احاطه وجودیمان هم ناقص است. شما

فرق مالکیت انسان با مالکیت خدا در این است که در مالکیت خدا احاطه کامل وجود دارد ولی احاطه انسان، ناقص و نسبی است.

۱- طه آیه ۹۸

۲- طلاق آیه ۱۲

۳- همان

۴- همان

۵- همان

۶- همان

۷- نساء آیه ۱۲۶

یک غمی دارید، به این غم هم احاطه علمی دارید و هم احاطه وجودی اما احاطه قدرتی ندارید. آیا می‌توانید این غم را از دلتان بیرون کنید؟ اگر می‌توانستید یک لحظه هم آن را تحمل نمی‌کردید و آن را بیرون می‌کردید. ولی نمی‌شود. قدرت ما برای دخل و تصرف در این شیء ناچیز و ناقص است. آیاتی هم در این رابطه وجود دارد. «... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^۱؛ هر جا باشید خدا با شماست. «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ...»^۲؛ هر نجوای سه نفری، خدا چهارمیشان است، هر نجوای پنج نفری، خدا ششمیشان است. این احاطه خداست، احاطه علمی خدا به همه چیز. یا «... وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^۳؛ خدا غافل نیست از آنچه می‌کنید.

خدا مالک است منتها فرق مالکیت خدا با مالکیت ما این است که در مالکیت او احاطه کامل وجود دارد. من عرض کردم بین مالکیت شما نسبت به احساسات خودتان با مالکیت شما نسبت به خانه‌تان یا وسیله نقلیه‌تان چه تفاوتی است؟ به مالکیت اول، مالکیت حقیقی می‌گویند یعنی حقیقتاً شما مالکید. مالکیت دوم، مالکیت جعلی و اعتباری است.

مالکیت خدا، اولاً از نوع حقیقی است. ثانیاً خدا احاطه کامل دارد، هم در قدرت، هم در وجود. نمونه ناقص احاطه علمی و وجودی این است که بگویید من مالک و محیط به شادی خودم هستم. در این احاطه قدرت نیست. مثلاً به شما بگویند که الآن شاد هستید آیا می‌توانید این

۱- حدید آیه ۴

۲- مجادله آیه ۷

۳- بقره آیه ۷۴

شادی را بردارید و به جای آن غم بگذارید؟ یا می‌توانید به اختیار خودتان غم را بردارید و جای آن شادی بگذارید؟ نه نمی‌توانید. شما مالک محبت خودتان هستید، بگویند شما الآن به اختیار خودتان یک نفر را دوست بدارید. آیا می‌توانید یک نفر را که دوست ندارید، دوست داشته باشید؟ اگر انسان این توانایی را داشت که هیچ زن و شوهری از هم جدا نمی‌شدند. مشکل این است که همدیگر را دوست ندارند دست خودشان هم نیست. اگر اینطوری بود می‌گفتیم: آقا شما خواهشاً ایشان را بخواهید. می‌گفت: باشد، به خاطر شما من این نخواستن را به خواستن تبدیل می‌کنم، اما نمی‌شود. دست ما نیست. اصلاً دل در اختیار ما نیست.

دومین ویژگی مالکیت خدا این است که او مصلح مملوک است. ما اولاً نسبت به مملوک خود احاطه نداریم. خیلی از مملوک‌های ما مملوک حقیقی نیستند بلکه مملوک جعلی‌اند؛ یعنی الان مالک این شیء هستیم یک ساعت بعد مالک آن نیستیم. دوم اینکه خیلی وقتها ما ملکمان را خراب می‌کنیم. خداوند مصلح است. رَبُّ یعنی چه؟ رب یعنی مالک مصلح. وقتی می‌گوییم خدا رب العالمین است یعنی مالکی است که ملک خودش و مخلوق و مملوک خودش را مدام به طرف کمال می‌برد. اصلاح، یعنی اینکه شیء را به طرف کمال ببری. این تعریف اصلاح است. یعنی از حالت نقص او را به حالت کمال ببری. رب یعنی مالکی که مصلح است. ربوبیت مساوی است با مالکیت به اضافه اصلاح. حالا یک اشکال پیش می‌آید، شما بگویید جوانی که پیر می‌شود مگر خدا پیرش نمی‌کند؟! پیری که دست ما نیست. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ...»! خدا شما را از ضعف

خداوند مصلح
مملوک است؛ یعنی
مالکی است که ملک
و مملوک خودش را
مدام به طرف کمال
می‌برد.

ربوبیت مساوی است
با مالکیت به اضافه
اصلاح.

آفرید، «...ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفِ قُوَّةٍ...»^۱؛ بعد از ضعف قدرت قرار داد، «...ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً...»^۲؛ بعد از قوت دوباره ضعف پیری را قرار داد، «...يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ...»^۳؛ خدا هر چه را بخواهد خلق می‌کند.

خدا آدم جوان را پیر می‌کند این کجا کمال است؟ شما می‌گویید: خدا مالک مصلح است، اصلاح را هم که اینطوری تعریف می‌کنی می‌گویی اصلاح یعنی اینکه خدا نقص مخلوقاتش را مدام به طرف کمال می‌برد.

اشکال دیگر مردن و خاک شدن است. یک انسانی که به یک انسان کامل و بالغ تبدیل شد و بعد هم مُرد. این کجا کمال است؟ جواب این است که انسان دو بعد دارد. یک بعد مادی و یک بعد معنوی و روحی. حقیقت انسان این ماده نیست. این ماده آشیانه آن حقیقت است. حقیقت ناپیدای انسان، نفس انسان است که بعد از جدا شدن از این بدن مادی زنده است. آن پیری ندارد. اما این بدن مادی است که مرتب از حالت نشاط و طراوت به حالت سستی و پیری و خزان و زردی و خشک شدن و دوباره بهار و جوانه زدن به پیش می‌رود. این چرخه، چرخه کمال است. یعنی عالم هستی با این چرخه دارد به پیش می‌رود. خود این چرخیدن کمال است.

۱- همان

۲- همان

۳- همان

این ماشینی که در آن نشسته‌اید، اگر چرخ زیر این ماشین نچرخد حرکت رو به جلو نخواهد داشت. حرکت به خاطر این چرخش است. حرکت عالم طبیعت و موج رو به جلو با این چرخش است پس این برای طبیعت، کمال است. برای انسان چه؟ در مورد انسان آن مقداری از کمالات نفس که دست خداست و خدا خودش دخل و تصرف می‌کند رو به کمال است، آن مقداری که در اختیار خود ما گذاشته است ممکن است نقصانی از ناحیه عمل ما به آن وارد شود. چون افساد، به خود ما بر می‌گردد. اینکه یک کاری کنیم که خدای نکرده در شخصیت واقعی خودمان خلل وارد کنیم.

دومین بحث، مالکیت الهی و تشریح است. تشریح به معنای قانونگذاری است.

اصل ۱: هر مالکی حق دارد برای مملوک خودش برنامه‌ریزی کند. این را که کسی نمی‌تواند انکار کند. این یک اصل عقلی است نه شرعی. همه جای دنیا هم همین این مطلب را می‌گویند. مثلاً شما مالک این باغ هستی، هر طور که دوست داری با این باغ رفتار کن این ملک شماست. مالک یک اختراعی یا صانعی حق دارد برای اختراع خود که همان مصنوع باشد، برنامه‌ریزی کند. مثلاً فرض کنید کسی ماشینی ساخته است، دفترچه راهنمای مربوط به این ماشین را خودش صادر می‌کند. مثلاً کارخانه‌ای، ماشینی ساخته است، حق هیچ کارخانه دیگری نیست که دفترچه راهنما برای این ماشین صادر کند خود همان کارخانه باید برای آن، دفترچه صادر کند. این یک حق طبیعی است. شما یک باغ یا یک وسیله‌ای دارید، حالا اگر کسی آمد و فضولتاً خواست اعمال نظر کند عصبانی می‌شوید. همه هم به شما حق می‌دهند. عقل می‌گوید: شما مالک این ملک هستی، برنامه‌ریزی آن هم دست شماست. هیچ کس هم منکر این نیست.

مقدمه اول: هر مالکی حق دارد برای مملوک خودش برنامه‌ریزی کند؛ این یک اصل عقلی است نه شرعی.

اصل ۲: جهان همه مخلوق خداست. در این هم تردیدی نیست. انسان هم مخلوق خداست. حالا یک نتیجه‌ای از این دو اصل بگیرید. برنامه‌ریزی این مخلوق که ملک خداست، حق چه کسی است؟ حق خداست. تا اینجا ما اصلاً حرف شرعی نزدیم. هر کس که معتقد به خدا و معتقد به خالقیت خدا باشد مجبور است تا اینجا همراه ما باشد. نمی‌تواند بگوید: نه من این مطلب را یا این نتیجه را قبول ندارم. به این می‌گوییم: تشریح. خداوند می‌فرماید: «...إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ...»؛ حکم و قانون فقط مال خداست. حکم در اینجا به معنای قانون و دستور است. هیچ کس نمی‌تواند برای این مجموعه هستی برنامه‌ریزی کند. چون خدا خلقت کرده است خدا هم باید برای آن برنامه‌ریزی کند. اگر ما می‌گوییم تشریح، حق خداست به این دلیل می‌گوییم. امروز اروپایی‌های پر ادعا که می‌گویند: ما مؤمن‌ترین ملت به خدا هستیم، ما خدا را قبول داریم، خدا در همه زندگی ما نمود دارد، بروید در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های ما بگردید ببینید در آثار دانشمندان ما اعتقاد به خدا موج می‌زند، می‌گوییم: بسیار خوب ما قبول داریم. حالا شما که می‌گویید خدا، آیا این مجموعه، ملک خدا است یا نه؟ می‌گویند: بله. می‌گوییم: به چه حقی برنامه‌ریزی خدا را قبول ندارید و در جامعه حاکم نمی‌کنید؟ یک دلیلی بیاورید. آیا ما باید برای شما دلیل بیاوریم که دین باید در جامعه بشری حاکم باشد؟ یا شما باید دلیل بیاورید که نباید حاکم باشد؟!

مقدمه دوم: جهان و از جمله انسان همه مخلوق خدا هستند.

با توجه به این دو مقدمه نتیجه می‌گیریم که برنامه‌ریزی برای این مخلوقی که ملک خداست، حق مخصوص خداست.

در دادگستری، اگر کسی گفت: این آقا دزد است و به یک بی‌گناهی تهمت زد به متهم نمی‌گویند که تو دلیل بیاور که دزد نیستی بلکه به کسی که ادعا کرده است می‌گویند دلیل بیاور که این شخص دزد است. اصل این است که ایشان پاک است. تو می‌گویی که ایشان پاک نیست تو دلیل بیاور، «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى». این اصلها را خودتان هم قبول دارید. اینکه هر کسی حق دارد که برای ملک خودش برنامه بریزد را قبول دارید. اینکه خدا مالک اصلی است را هم قبول دارید. به چه دلیل نتیجه‌اش را قبول ندارید؟ شما باید دلیل بیاورید. یا باید دلیل بیاورید: ۱- خدا عقلش به اندازه ما نمی‌رسد ۲- یا بگویید خدا تفویض کرده به ما. می‌گوییم: مدرکی، سندی، شاهی هم دارید که بگویید: خدا طبق این حکم، برنامه‌ریزی را تفویض کرده به ما و گفته من عالم را آفریدم دیگر برنامه آن به دست خودتان باشد؟ چه دلیلی می‌توانید بیاورید؟

امروز از مشکل‌ترین مشکلات بشریت، همین است که در بحث مالکیت خدا مانده‌اند. از این طرف می‌گویند: من معتقدم به اینکه خدا مالک و خالق این هستی است. از آن طرف هم می‌گویند: در قوانین ما است که هر کسی که اختراعی کرد یا یک ملکی داشت، حق خودش است که برای آن برنامه بریزد فرد دیگری حق دخالت در ملکش ندارد، این را هم قبول دارد. اما تا به نتیجه می‌رسد، می‌گوید: نه! دین حق مداخله ندارد. می‌گوید: یک چیزهایی کج و معوج و درست و نادرست و سره و ناسره به هم بافتند به اسم دین. می‌گوییم: قصه شما قصه همان زرگر بدل فروش است. شما رفتید در مغازه بدل فروش، به شما بدل فروختند حالا آمدید در دادگاه از قاضی می‌خواهید که حق شما را از این زرگر بگیرد، مغازه‌اش را هم پلمپ و مجوزش را هم ابطال کند، بعد هم بازار زرگری را ببندد، چون همه بدل می‌فروشدند. این حرف دروغی است. آن ادعای

غریبه‌ها قبول دارند که خداوند مالک است و قبول دارند که هر صانعی که چیزی درست کرد، حق خودش است که برای آن برنامه بریزد ولی به نتیجه که می‌رسند، می‌گویند: دین خدا حق مداخله ندارد.

اولی را می‌توان قبول کرد اما این ادعای آخری به دلیل اینکه یک نفر به من بدل فروخته است پس هر چه زرگر است بدل می‌فروشد این حرف دروغی است. تو رفتی سراغ شیادان به تو دروغ گفتند و به اسم دین سر تو را کلاه گذاشتند، حالا می‌خواهی در دین را ببندی؟ ما دلیل داریم اگر می‌گوییم: دین باید در جامعه بشری حاکمیت داشته باشد.

قانونگذاری خدا از چه طریقی است؟ خدا از طریق پیغمبران، انسانهای عادل، انسانهای بزرگ، با بیانات و معجزات روشن و سندهای گویا، کتاب و آیین و قانونش را برای بشریت می‌فرستد. پس مالکیت الهی در تشریح به معنای قانونگذاری به این شکل است. گفتیم: خدا خالق این جهان است. مالک است «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱، «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲، «...لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۳. خدا مالک است. مالک حق برنامه‌ریزی دارد. برنامه‌اش هم همان دین است و قرآن، کتاب خدا. در اول سوره کهف^۴ کتاب الله را قیّم معرفی می‌کند. بعضی از مترجمین فکر کردند قیّم یعنی دارای قیمت. خیر! قیّم به همان معنای عرفی در زبان فارسی است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ

۱- حمد آیه ۳

۲- مائده آیه ۱۲۰

۳- بقره آیه ۲۵۵

۴- کهف آیه ۲ « قِيَمًا يُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا »

عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا^۱؛ ستایش برای خدایی است که کتاب را بر بنده‌اش فرستاد و برای آن کجی قرار نداد.

انسان در حالت قیام بهتر می‌تواند کار کند. به شما بگویند: بنشین و بیل بزن، بهتر می‌توانید بیل بزنید یا بگویند بایست و بیل بزن؟ خیلی از کارها است که در حالت قیام انسان مسلط به انجام آن است. به خاطر این است که به شخص می‌گویند: قیّم، چون مسلط بر امور شخص است. کتاب خدا، کتاب قیّم است.

علی‌التحقیق و به اعتراف بسیاری از اندیشمندان غربی آنچه امروز اروپا دارد، حاصل فکر و ایده و اندیشه دانشمندان مسلمان است. از دانشمندان مسلمان که می‌پرسیم شما از کجا آوردید؟ می‌گویند: آنچه ما داریم مال اسلام است. هر دو مطلب هم قابل اثبات است. سندهایی گویا و زنده، اقرارهای خود دانشمندان غربی هم هست. آنها کتابهای زیادی نوشته‌اند. کتاب تاریخ تمدن اسلام و غرب، فرهنگ اسلام در اروپا و... کتابهایی است که در آنها اعتراف کردند که ما قبول داریم. خیلی از منصفهایشان اعتراف کردند. پس این دین، دین قیّم است.

خدا رحمت کند علامه طباطبایی^(۵) را در تفسیر^۲ همین آیه در سوره کُهِف می‌فرمایند: هر چه تمدن در جوامع بشری است، بذرش را انبیاء پاشیده‌اند. آقای رحیم‌پور ازغدی می‌گفتند که: اگر نوابغ نبودند انسان همچنان به حالت غار نشینی بود و اگر پیغمبران نبودند، نوابغ نبودند. چیزی نداشتند، میدانی نداشتند. درست هم همین است. این هم قابل اثبات است. اگر ما علوم

علامه طباطبایی^(۵):

هر چه تمدن در جوامع بشری است، بذرش را انبیاء پاشیده‌اند.

۱- کُهِف آیه ۱

۲- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲۷

را به دیده واقعی ردیابی کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید. پس ما می‌گوییم: دین باید حاکمیت داشته باشد. هم دلیل عقلی داریم و هم دلیل تجربی. به اینجا رسیدیم که قانونگذاری در عالم حق خداست.

بین احاطه علمی و وجودی چه فرقی است؟ برای خدا احاطه در وجود و احاطه قدرت و احاطه علمی، عین هم است و یک حقیقت واحد است. قدرت خدا، عین علم خداست. علم خدا، عین ذات خداست. من همان مثال رازداری را می‌زنم شما به راز خود علم دارید. احاطه علمی دارید، احاطه وجودی هم دارید، احاطه قدرتی هم دارید می‌توانید آن را فاش کنید، می‌توانید فاش نکنید. اینها عین هم هستند. پس احاطه علمی و احاطه در وجود و احاطه در قدرت برای ذات حضرت حق در مصداق یک چیز است ولی در مفهوم، تعبیرهای مختلفی دارد. چون علم خدا همان قدرت الهی است. قدرت الهی همان علم الهی است و علم الهی عین ذات خداست. مثل ما نیست که علممان یک چیزی است که قابلیت سلب از ما دارد. امروز عالم هستیم، فردا یادمان می‌رود می‌شویم جاهل. علم ما غیر از خود ماست. برای ذات حضرت حق علم او عین ذات اوست. هر کس که قانون برای جامعه بشری وضع کند و مدعی شود که من برنامه‌ریزی می‌کنم، کاری هم به خدا و دین ندارم، قرآن اسمش را طاغوت می‌گذارد. کلمه طاغوت مبالغه در طغیان است. یعنی بسیار طغیان کننده (کثیرالطغیان). این معنای لغوی است. به چه کسی اصطلاحاً طاغوت گفته می‌شود؟ (تعبیری که در قرآن زیاد هم آمده است) به کسی که مجری قانون خود است، نه خدا. هر حاکمی که خودش قانونی داشته باشد، کار هم به قوانین الهی نداشته باشد، این از نظر قرآن طاغوت است حتی اگر در لباس نرمخوترین دموکراسی باشد. لزومی ندارد که

طاغوت: به کسی که مجری قانون خود است، نه خدا و در قرآن است که طاغوت ولی و سرپرست کفار است.

طاغوت حتماً یک حاکم مستبد خونریز سفاکی باشد. هر کس کاری به قانون خدا نداشته باشد، قرآن به او طاغوت می‌گوید. می‌خواهد خیلی مهربان باشد، می‌خواهد تند و خشن باشد، هر طور که می‌خواهد باشد این از نظر قرآن طاغوت است. به خاطر اینکه دارد کار و جایگاهی را که حق خداست، اشغال می‌کند. بسیاری از معضلات اعتقادی، فقهی حتی سیاسی که بعضی‌ها مطرح کردند اینجا حل خواهد شد.

در قرآن است که طاغوت، ولی و سرپرست کفار است (مدار کفر است) «...وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ...»^۱. حاکم طاغوت کسی است که بر اساس قوانین طاغوت، حکم صادر می‌کند. به عنوان مثال می‌گویید که ما برای دزد مجازاتمان این است و طبق این قانون دزد را مجازات می‌کنیم. ما کار نداریم که خدا و دین چه گفته است خودمان یک قانونی داریم که در مورد دزدان اجرا می‌کنیم. حاکم طاغوتی به نظر قرآن، کافر است. می‌فرماید: «...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲؛ هر کس به حکم خدا حکم نکند، این کافر است.

سومین نکته کسی که نه طاغوت است و نه قاضی طاغوت. نه خودش طاغوت است، نه به حکم طاغوت حکم صادر می‌کند. در مسند قضا نیست. مؤمنی است که مراجعه می‌کند به دادگاه و محکمه طاغوت تا بر اساس قوانین طاغوت برایش حکم صادر شود. قرآن در مورد اینها هم نظر داده است. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ

۱- بقره آیه ۲۵۷

۲- مائده آیه ۴۴

بینهٔ...»^۱؛ به خدای تو سوگند اینها ایمان ندارند تا تو را حَکَم کنند. پیغمبر که الان زنده نیست. حَکَمیت و قاضی کردن پیغمبر یعنی قاضی کردن خدا. چون پیغمبر که از خودش حکمی صادر نمی‌کند. می‌فرماید: به خدای تو سوگند اینها ایمان ندارند تا تو را حَکَم کنند در منازعاتشان، «...ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ...»^۲؛ بعد هم ناراحت نشوند اگر بر علیه آنها حکم صادر کردی «...وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳؛ کاملاً مطیع و فرمانبردار باشند. آنها ایمان دارند. در صدر این آیات می‌فرماید: «...الَّذِينَ يَزْعُمُونَ...»^۴؛ نگاه نکردید به کسانی که گمان می‌کنند. «...أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ...»^۵؛ خیال می‌کنند به تو و به پیغمبران قبل از تو ایمان دارند «...يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ...»^۶؛ در حالیکه قصدشان این است که دعوا و نزاعشان را نزد محکمهٔ طاغوت ببرند. این آیه در مورد کسانی است که ادعای ایمان به پیغمبر دارند چون می‌گویند: «يَزْعُمُونَ»؛ خیال می‌کنند که ایمان دارند. اما در واقع قرآن ایمانشان را نفی می‌کند. «زَعَمَ» یعنی گمان باطل.

۱- نساء آیه ۶۵

۲- همان

۳- همان

۴- نساء آیه ۶۰

۵- همان

۶- همان

نتیجه می‌گیریم هر مسلمانی که به حکم طاغوت از روی اختیار، نه اجبار و اکراه تن بدهد در حالیکه دسترسی به حکم خدا داشته باشد، ایمانش یک ایمان ظاهری و سطحی است و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ایمان واقعی ندارد. باز در آیات ۴۷ تا ۵۲ از سوره نور راجع به همین اشخاص صحبت شده است.

کسانی که از حکم الهی سر باز می‌زنند سه دسته هستند:

- ۱- طاغوت: کسی که می‌گوید من قانون دارم، به خدا هم کار ندارم.
- ۲- آن قاضی‌ای که می‌گوید من به حکم طاغوت حکم می‌کنم.
- ۳- آن شخصی که به این محکمه مراجعه می‌کند.

حکم هر سه را خدا معلوم کرده است. اولی را گفته است مدار و محور کفر. دومی را گفته کافر. سومی را نفرموده کافر ولی فرموده است که خیال می‌کنند ایمان دارند. مسلمانی که حاضر می‌شود حکم طاغوت در حقش اجرا شود، خیال می‌کند که ایمان دارد. آن مؤمنی که ادعای ایمان دارد ولی حاضر نیست به حکم خدا تن دهد. ایمانش یک گمان باطلی است. «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ...»^۱؛ می‌گویند: ما به خدا و رسول ایمان آوردیم، «...وَ أَطَعْنَا...»^۲؛ اطاعت کردیم، «...ثُمَّ

خدا به طاغوت، حکم مدار کفر داده و به قاضی‌ای که به حکم طاغوت حکم کند، کافر گفته و به مؤمنی که به این محکمه مراجعه می‌کند، نگفته کافر، فرموده که خیال می‌کند که ایمان دارد.

۱- نور آیه ۴۷

۲- همان

يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...»^۱؛ آنگاه دسته‌ای از ایشان پس از این [اقرار] روی برمی‌گردانند، «...وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۲؛ اینها ایمان واقعی ندارند.

«وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ...»^۳؛ هنگامیکه دعوت می‌شوند تا حکم خدا در بین آنها اجرا شود، «...إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»^۴؛ می‌بینی یک عده‌ای از آنها رو می‌گردانند. «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ»^۵؛ البته اگر حق را به ایشان بدهی فوری می‌گویند که همین درست است. «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا...»^۶؛ آیا در قلبهای اینها مرض است یا به خدا و پیغمبر شک دارند، «...أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ...»^۷؛ یا می‌ترسند خدا و رسول به آنها ظلم کنند، «...بَلْ أَوْلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ...»^۸؛ بلکه خودشان ظالمند. ببینید چه تعبیری قرآن به این دسته سوم نسبت داده است. «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ

۱- همان

۲- همان

۳- نور آیه ۴۸

۴- همان

۵- نور آیه ۴۹

۶- نور آیه ۵۰

۷- همان

۸- همان

الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ...»^۱؛ گفتار انسان با ایمان واقعی وقتی دعوت می‌شود به حکم خدا و رسول این است، «...أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...»^۲؛ ما شنیدیم و اطاعت کردیم، «...وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳؛ رستگاران اینها هستند.

یک نمونه از روایات را عرض می‌کنم که حکم صادره از طاغوت از نظر اسلام باطل است و هیچ حقی را اثبات نمی‌کند. روایت می‌فرماید: اگر کسی حقی، دینی، طلبی بر کسی دارد و آن شخص بدهکار مدیون، دین را نمی‌پردازد و این شخص برود در محکمه طاغوت شکایت کند و آن حاکم طاغوتی هم امر کند که طلبش را از بدهکار بگیرند و به او برگردانند، «فَأَمَّا أَخَذَ سُحْتًا»^۴؛ مال حرام گرفته است. لابد می‌گوید مال خودم بوده است. روایت می‌گوید: چون به حکم طاغوت آن مال را گرفتی، حرام است. شما می‌توانید از این روایت، شدت حساسیت اسلام نسبت به طاغوت را بفهمید. چون هر چه بدبختی در جامعه بشری است، این است که انسان می‌خواهد در مصدر تشریح بنشیند. هر چه گرفتاری در جامعه بشری است، این اضمحلال و انحطاط اخلاقی و معنوی و فروپاشی اخلاقی که امروز در جهان شاهدش هستیم و این فریادی که امروز از گوشه و کنار جهان بلند است و منجی‌ای را طلب می‌کنند، برای اینکه آنها را از این وضعیت نجات دهد به خاطر این است که انسان خودش را در جایگاه قانونگذاری قرار داده است.

۱- نور آیه ۵۱

۲- همان

۳- همان

۴- کافی، ج ۱، ص ۶۷

لازمه مالکیت خدا این است که تشریح هم مال خدا باشد. حالا اگر حق تشریح مال خداست، پس باید حدود خدا هم اجرا شود که این هم ثابت شد. آیا بدون حکومت می توان قانون را اجرا کرد؟ می گوییم ما حدود خدا را اجرا می کنیم ولی حکومت دینی نیاز ندارد. متأسفانه عده ای در بازار داغ سیاست آمدند مطرح کردند که پیغمبر گرامی اسلام قصد تشکیل حکومت نداشتند وقتی آمدند در مدینه، اوس و خزرج حکومتی درست کردند، حضرت هم به تبعیت از آنها گفتند: حالا که شما حکومت درست کردید ما هم در مصدرش می نشینیم و دستور صادر می کنیم. این خیلی بحث مهمی است. اگر این مطلب باطل، اثبات شود اصلاً موضوع موجودیت نظام اسلامی منتفی است. ما دلایل بسیاری داریم.

اولاً گفتیم خدا مالک است. چون خدا مالک است قانون را باید او بنویسد. این خیلی ساده است. چون قانون را او باید بنویسد، پس کسی هم باید آن را اجرا کند چون نوشتن که نیست. خدا می گوید: حکم دزد، قطع ید است. ما بگوییم: خدایا ما شنیدیم اما اطاعت نمی کنیم. اینطور که نیست؟ باید اطاعت هم بشود. حالا اگر خواستیم حدود را اجرا کنیم آیا بدون حکومت می توانیم این حدود را اجرا کنیم؟

من به بعضی از احکامی که نشان می دهد چاره ای جز وجود یک حکومت قوی و مقتدر نیست، اشاره می کنم. مثلاً در قرآن می فرماید: «...وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ اگر محاربان کفار عقب نشینی کردند و به بیت الله الحرام رفتند،

برای اجرای قوانین و حدود الهی، چاره ای جز وجود یک حکومت مقتدر و قوی نیست.

دیگر با آنها نجنگید مگر اینکه شروع کنند به جنگیدن، «فَاَقْتُلُوهُمْ»؛ آنها را بکشید، اشکالی ندارد. چون آنها در شکستن حریم پیش دستی کردند. اما اگر آنها جنگ را متوقف کردند و صرفاً در خانه کعبه پناهنده شدند، کسی حق تعرض به آنها ندارد. آیا این دستور، دستور فردی است یا دستور حکومتی؟ اگر جنگی شود یک فرمانده‌ای، سلاحی، عقبه‌ای که می‌خواهد، تدارکات از کجا بیاید؟ فرمانده، منصوب از طرف چه کسی باشد؟ بودجه آن از کجا بیاید؟ تشکیلاتش از کجا باشد؟ این دستور، دستور حکومتی است. یعنی بدون یک حکومت نمی‌توان این دستور را متوجه مؤمنین و افراد کرد. این مثل «صَلِّ» نیست که نماز بخوانید. نماز را فرد فرد می‌توانند بخوانند ولی این دستور تشکیلات می‌خواهد، فرماندهی می‌خواهد، طراحی نقشه می‌خواهد، بودجه می‌خواهد که لازمه همه اینها حکومت است.

مواردی مثل:

۱- کسانی که با اسلام می‌جنگند و محاربه می‌کنند.

نمونه دیگر: کسانی که با اسلام می‌جنگند و محاربه می‌کنند و با اسلام و مسلمین بد رفتاری کردند، در قرآن کریم اجازه رابطه با آنها داده نشده است. «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ خدا از داشتن رابطه با کفاری که با شما نجنگیدند و شمار را از سرزمینتان اخراج نکردند، نهی نمی‌کند، اشکالی ندارد به آنها نیکی کنید و با عدالت با آنها رفتار کنید. بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ

أَخْرِجُوَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ...»^۱؛ آنهایی که با شما جنگیدند و شما را از سرزمینتان اخراج کردند، ممنوع است که با آنها دوستی کنید.

ما حالا می‌خواهیم به این حکم خدا عمل کنیم. ما در کشور ایران هستیم سال ۱۳۵۴ و حکومت محمد رضا پهلوی است که با تمام تلاش برای برقراری رابطه با اسرائیل و تمهیدات برای برقراری علنی این رابطه عمل می‌کند. مؤمنین هم راضی نیستند. در جنگ اعراب و اسرائیل طرح و نقشه و پول و نفت ایران به کمک اسرائیل می‌رود برای جنگ علیه مسلمین. ملت ایران هم راضی نیست. چطور به این دستور عمل کنند؟ آیا می‌توانند؟ این که أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ است. خدا گفته که با کفار دوستی هم نکنید. دوستی که می‌شود هیچ، اموال ملت مسلمان در جیب صهیونیست‌ها می‌رود برای اینکه با مسلمین بجنگد. می‌بینیم که این مسئله بر خلاف خواست ملت مسلمان که واقعاً نمی‌خواهند با کفار اینطور رابطه‌ای داشته باشند، دارد اتفاق می‌افتد. پس معلوم می‌شود که ما چون حکومت نداریم اینطوری شدیم. به محض اینکه در ایران حکومت جمهوری اسلامی برقرار شد، همان روز اول سفارت اسرائیل بسته شد و به این آیه عمل شد. در قانون اساسی هم همین آیه آمده است. با استناد به همین آیه قرآن ارتباط با اسرائیل ممنوع. این حکم، حکم حکومتی است.

حکم قطع ید سارق^۱ نمونه دیگر است. بالاخره این حکم را باید دادگستری انجام دهد. چه کسی به دادگستری دستور می‌دهد؟ رئیس قوه قضائیه به او دستور می‌دهد. رئیس قوه قضائیه را چه

قطع ید

سده لازم

تی قوی و

س اجرای

ست.

کسی تعیین کرده است؟ حکومت او را تعیین کرده است. مردم کوچه و بازار که نمی‌توانند دزد را بگیرند و بیاورند دستش را ببرند. یکی حکم صادر کند، یکی هم دست دزد را ببرد. این حکم، حکم حکومتی است. حکم قطاع الطريق؛ دزدان راهزنی که در مسیرها جلوی مردم را می‌گیرند و اموال مردم را غارت می‌کنند، حکم حکومتی است. ما اول ثابت کردیم خدا مالک است. برنامه ریز هم باید خدا باشد. پس قانونگذاری و تشریح حق خداست. حالا که اینطور شد باید در ملک خدا و ملک خدا، قانون خدا هم اجرا شود و برای اجرای این قانون اگر حکومت قوی نباشد اجرا نمی‌شود.

رضاخان گفت: چادر ممنوع. ما اگر حکومت نداشته باشیم نمی‌توانیم حتی به حکم حجاب عمل کنیم. کمال آتاترک در ترکیه گفت: کسی حق ندارد نماز را به عربی بخواند، همه باید به ترکی نماز بخوانند. آقایان که خیال می‌کنند همه احکام اسلام، احکام فردی است، فکر این را نکردند که اگر حکومت در دست دیگران باشد همین احکام فردی را هم نمی‌توان اجرا کرد، چه رسد به احکام حکومتی.

یکی هم احکام جهاد است. جهاد بدون حکومت می‌شود؟ می‌شود گفت: مردم! هر کس چاقویی، تیغی، قمه‌ای، تفنگ دم پری، کلاشینکفی، هر چه پیدا کرد بردارد و برود جلوی دشمن را بگیرد. اینطوری که همه مردم تلف می‌شوند. جنگ فرماندهی می‌خواهد، تیپ‌بندی و گردان‌بندی و طرح و نقشه و ... می‌خواهد. فرمانده را چه کسی تعیین کند؟ آیا می‌توان گفت: آقا ما قرعه می‌اندازیم هر کس حالا قصاب است، دانشجو است، عالم است، بی‌سواد است یک کسی بشود

فرمانده و پشت سرش راه بیفتیم برویم؟ آیا اینطوری می‌جنگند؟ اینطوری که مردم نابود می‌شوند.

در تصریحات
معصومین^(ع) است که
اسلام حکومت دارد و
این حکومت حق
ماست.

در تصریحات معصومین^(ع) است که اسلام حکومت دارد و این حکومت حق ماست و این متواتر است. «لَا رَيْبَ فِيهِ»^۱؛ اصلاً تردیدی در آن نیست. اگر کسی به یک دهم این روایات هم مراجعه کرده باشد این تواتر و این قطعیت را امضاء می‌کند. چطور شما با این همه روایت می‌گویید: پیغمبر دید اوس و خزرج حکومت تشکیل دادند، گفت: حالا که شما حکومت تشکیل داده‌اید ما هم رئیسش می‌شویم.

چهار فرضیه در مورد
شکل حکومت وجود
دارد:

چهار فرضیه در اینجا داریم و فرض پنجمی وجود ندارد. از این چهار فرضیه می‌توان یکی را برای حکومت انتخاب کرد.

۱- هر کس که دارای
قدرت بیشتری بود،
حکومت برای اوست.
۲- فعلاً حکومتی
نباشد.

۱- بگوئیم هر کس که زورش رسید و قدرت را بدست گرفت، حکومتش مشروعیت دارد. در بحث حقوق یک نظریه از دیر باز این بوده است که هر کس زورش رسید قدرت را در دست گیرد.

۲- بگوئیم فعلاً که امام زمان^(عج) تشریف ندارند طاغوت هم که قرآن به شدت روی آن حساس است، پس فعلاً حکومت نمی‌خواهیم.

۱- مستدرک، ج ۱۷، ص ۲۴۴ «كُلُّ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بِغَيْرِ قَوْلِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ طَاغُوتٌ وَ...»

۳- حکومتی باشد،
نه حق و نه باطل.
۴- ولی فقیه حاکم
باشد.

۳- بگوئیم طاغوت که نمی‌شود، دلیلی هم نداریم که حکومت را به دست فقیه بسپاریم، فعلاً یک حکومتی داشته باشیم نه حق باشد و نه باطل. تا انشاء الله امام زمان (عج) تشریف بیاورند و یک حکومت تمام حق برای ما تشکیل دهند.

۴- بگوئیم ولایت فقیه در زمان غیبت امام زمان (عج) حق حاکمیت دارد.

غیر از این چهار فرض، فرض دیگری امکان ندارد. فرض اول اجماعاً باطل است. هیچ یک از علمای شیعه به مشروعیت این حکومت تن نداده‌اند که هر کس قدرت را بدست گرفت مشروع است. فرض دوم می‌گوید که فعلاً حکومت نداشته باشیم. این غیر ممکن است. شما بگردید در تاریخ، ببینید کجای تاریخ یک جامعه ای تشکیل شده است که حکومت نداشته است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «لَأُبَدِّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ!»؛ مردم هیچ چاره ای ندارند مگر اینکه یک حاکمی داشته باشند یا حاکم نیکوکار یا حاکم بدکار. فقط یک فرقه در تاریخ بودند که می‌گفتند حاکم لازم نیست و آن خوارج بودند. جالب است که خود اینها به حاکمیت ذوالثدیه و به امیری او تن دادند. خودشان این نظریه را نقض کردند. چند روز هم حیاتشان بیشتر نبود. در این چند روز هم مجبور شدند آن را نقض کنند. این فرض هم امکان ندارد. ما اگر حاکمیت اسلام را نفی کنیم حتماً رضاخان و محمد رضا پهلوی روی کار می‌آیند.

فرض سوم این است که بگوئیم یک حکومتی داشته باشیم که حق نباشد ولی باطل هم نباشد. آیا چنین چیزی داریم؟ دو نفر دعوا می‌کنند یکی می‌گوید: دو دوتا چهار تا، یکی هم می‌گوید: دو دوتا پنج تا. می‌گوید: آقا فعلاً دعوا را متارکه می‌کنیم، می‌گوییم: دو دوتا چهار تا و نصفی که

سه فرض نخست با
دلایلی باطل است و
تنها گزینه درست،
گزینه ولایت فقیه
است.

نه غلط باشد و نه درست. قرآن می‌فرماید: «... فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...»؛^۱ اصلاً بعد از حق چیزی نیست جز گمراهی. یعنی از حق که بیرون رفتی، گمراهی است. واسطه ندارد. اینکه بگوییم اینجا حق است، اینجا باطل است، این وسط نه حق است، نه باطل. اصلاً چنین چیزی نداریم. حکومتی که نه حق باشد و نه باطل به نص قرآن نداریم. غیر حق گمراهی است. پس این فرض هم باطل است.

برنامه‌ریزی حق
خداست و باید اجرا
شود. برای اجرا
احتیاج به حکومت
داریم و این حکومت
باید منصوب به خدا
باشد.

پس یک راه بیشتر نمی‌ماند. ما سر چهار راه گیر کردیم. باید یک طرف برویم که راه نجات است. سه تا راه را ثابت کردیم که اگر برویم در چاه می‌افتیم. می‌ماند راه چهارم. آیا راه دیگری هم داریم؟ پس می‌گوییم: ۱- پذیرفتن حاکم قلدری که به زور حکومت را در دست گرفته است، شرعاً جایز نیست چون طاغوت است. ۲- حکومتی که واسطه بین حق و باطل باشد وجود ندارد. ۳- اینکه حکومتی نداشته باشیم این هم امکان ندارد ۴- حکومت را به دست یک فقیه عادل بدهیم با شرایط حاکمیت که این تنها راه است.

شما اگر به آیات قرآن نگاه کنید که مسئله حاکمیت طاغوت را با چه شدتی نفی می‌کند، درستی گزینه چهارم را خواهید فهمید. به آنهایی که می‌گویند: ما ادله نداریم که در عصر غیبت ولی فقیه حاکم باشد می‌گوییم: ما از شما یک سؤالی داریم اگر ولی فقیه حاکم نشد حاکمیت به دست چه کسی می‌رسد؟ شما توضیح دهید. هر کسی را که شما بگویید ما می‌پذیریم. این سه فرض قبلی، هر کدام را که بگویید، باطل است. این سه فرض غیر ممکن است. پس دیگر چه

راهی غیر از این است؟ اصلاً ما چاره‌ای جز این نداریم. ما از بحث «مالکِ یومِ الدین» یعنی مالکیت خدا شروع کردیم. مالکیت خدا در عالم تشریح و قانونگذاری را بحث کردیم. چون این برنامه‌ریزی و قانونگذاری حق خداست باید اجرا شود. حالا که باید اجرا شود بدون حکومت قابل اجرا نیست پس حاکمیت هم باید منصوب به خدا باشد. اینها همه مسائلی است که ما از طریق عقلی به آنها دسترسی پیدا کردیم.

آیات مطرح شده در جلسه دوم:

- ۱- «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (مائده آیه ۷۲)
- ۲- «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (بینه آیه ۱)
- ۳- «تُبْلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَتَسْمَعْنَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (آل عمران آیه ۱۸۶)
- ۴- «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده آیه ۵)
- ۵- «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طه آیه ۹۸)
- ۶- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (طلاق آیه ۱۲)
- ۷- «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا» (نساء آیه ۱۲۶)
- ۸- «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (حديد آیه

٩- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (مجادله آیه ٧)

١٠- «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره آیه ١٧٤)

١١- «ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفْتَوُمُونِ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره آیه ٨٥)

١٢- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (روم آیه ٥٤)

١٤- «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (يوسف آیه ٤٠)

١٥- «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» (حمد آیه ٣)

١٦- «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده آیه ١٢٠)

۱۷- «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (بقره آیه ۲۵۵)

۱۸- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» (کهف آیه ۱)

۱۹- «قِيمًا لِنِذْرٍ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهِ وَيُبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (کهف آیه ۲)

۲۰- «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره آیه ۲۵۷)

۲۱- «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ اللَّهَ وَلا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده آیه ۴۴)

۲۲- «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء آیه ۶۵)

۲۳- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء آیه ۶۰)

۲۴- «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (نور آیه ۴۷)

۲۵- «وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» (نور آیه ۴۸)

۲۶- «وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» (نور آیه ۴۹)

۲۷- «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أَوْلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (نور آیه ۵۰)

۲۸- «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (نور آیه ۵۱)

۲۹- «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتَهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (بقره آیه ۱۹۱)

۳۰- «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه آیه ۸)

۳۱- «تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه آیه ۹)

۳۲- «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده آیه ۳۸)

۳۳- «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» (يونس آیه ۳۲)

احادیث مطرح شده در جلسه دوم:

۱- «بحار الانوار: ج ۱۴، ص ۴۶۳»

سَنُوا بِهِمْ سَنَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ

۲- «الكافی، ج ۱، ص ۶۷»

فَأَنَّمَا أَخَذَ سُحْتًا

۳- «مستدرک، ج ۱۷، ص ۲۴۴»

كُلُّ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بِغَيْرِ قَوْلِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ طَاغُوتٌ وَ ...

۴- «شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۷ وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ لِلْخَوَارِجِ...»

لَأُبَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه سوم (۱۳۸۵/۹/۲۹)

در بحث‌های جلسات گذشته از فروع بحث «مالکِ یومِ الدین» و سخن پیرامون مالکیت الهی به اینجا رسیدیم که خداوند چون مالک هستی است حق این را دارد که در ملک خودش آنطور که حکمت خودش اقتضا می‌کند، دخل و تصرف کند. همانطوریکه در تمام قوانین جهان، عقلای عالم این حق را به صاحبان ملک می‌دهند. اگر کسی این حرف را قبول نداشته باشد یا باید منکر وجود خدا بشود یا این که اگر بخواهد موجودیت ذات اقدس حق را بپذیرد، لاجرم باید این اصل را هم بپذیرد که خدا، حق تصرف در ملک خود را دارد.

حکومت برای دین و دین، حاکم است نه اینکه دین شریک حکومت‌های دیگر باشد چون دلیلی بر شرک نداریم بلکه دلیل بر رد شرک داریم. همان طوری که مالیکت خدا شریک ندارد حاکمیتش هم شریک ندارد. اگر شخصی آمد به مالک ملکی گفت: من می‌خواهم شریک شما باشم در اداره این ملک. می‌گویید: چون شریک ملک من نیستید پس نمی‌توانید با من در اداره آن شراکت کنید. ما نمی‌گوییم دین باید شریک باشد با نظام‌های غیر الهی. ما می‌گوییم دین باید حاکم باشد به دلیل اینکه دین برنامه خداست. اصلاً دین یعنی روش. در سوره براءت می‌فرماید: «...وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ...»^۱؛ اینها به روش حق، دینداری نمی‌کنند. اگر قرار است ملک خدا باشد روش هم باید در اداره این ملک از خود خدا باشد. این می‌شود معنای حاکمیت دین.

حکومت برای دین و دین، حاکم است نه اینکه دین شریک حکومت‌های دیگر باشد.

اگر در هر عصری بخواهیم یک دینی حاکم باشد قطعاً ادیان متعارض نمی‌توانند. باید دینی را پیدا کنیم که ملاک حق است. دینی پیدا کنیم که دین آن عصر است. حجت بین خدا و بندگان خداست و در عصر ما چیزی جز اسلام عزیز نیست. بنا بر اعتقادات فرقه مُحَقِّه (شیعه)، در عصر حاضر هیچ راهی جز پذیرش ولایت مطلقه فقیه جامع الشرائط فتوا وجود ندارد.

چهار فرض را بحث کردیم و هیچ فرض دیگری غیر از این چهار فرض نبود:

۱- حکومت طاغوت را بپذیریم در زمان غیبت امام عصر^(ع).

۲- حکومتی نداشته باشیم و مردم سرگردان باشند. گفتیم این دو تا که هیچکدامش امکان ندارد. اولی امکان شرعی ندارد و دومی امکان وضعی ندارد یعنی در عالم خارج نمی‌شود این کار را کرد عادتاً محال است.

اولی را شریعت اجازه نمی‌دهد. در عمل ممکن است از طاغوت پیروی کرد ولی شریعت اجازه نمی‌دهد. دومی هم ممکن نیست «لأَبَدٍ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»!

۳- حکومتی که نه حق باشد و نه باطل. گفتیم که این هم وجود خارجی ندارد. بین حق و باطل، واسطه‌ای که نه حق باشد و نه باطل وجود ندارد. یا حق است یا باطل.

۴- می‌ماند فرض چهارم، چاره‌ای جز پذیرش حاکمیت مطلقه فقیه نیست. هیچ چاره‌ای نیست. بعضی‌ها در جانب‌داری از حکومت مطلقه فقیه، اینگونه تصویر کرده‌اند که ولایت مطلقه، یعنی یک نفر، بلامنازع حاکم باشد بر جان و مال و نوامیس مردم. شما در عرف سیاسی امروز اگر

بخواهید چنین نظریه‌ای را مطرح کنید خیلی قبیح است. بعضی‌ها گفتند: استبداد مذهبی. متأسفانه بعضی از جانبداران هم به جای اینکه دفاع درست بکنند و بگویند نه این طور نیست، بد دفاع کردند. مثلاً یکی از حرفه‌ایی که می‌زنند این هست که مثلاً فقیه می‌تواند همسر فردی را بدون اذن شوهر طلاق دهد. اولاً ولایت مطلقه به این معنا نیست.

یک بحثی شده بین فقهای معاصر. حضرت امام (رض) می‌گویند: اصلاً این بحث در قرن اخیر مطرح شده قبل از آن سابقه نداشته است. اصلاً بین بزرگان چنین بحثی مطرح نبوده که آیا فقیه، ولایت مطلقه دارد یا ولایتش محدود است؟ یک عده‌ای آمدند تشکیک کردند و گفتند: که فقیه فقط در امور عبادی فردی ولایت دارد. مثلاً مردم اگر شک سه و چهار در نماز کردند، بروند از فقیه سؤال بکنند که حکم شک سه و چهار را لطفاً بیان فرمائید. در مورد روزه، حج و در مورد مسائل عبادی فردی، فقیه ولایت دارد اما در مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و ... معلوم نیست. بعضی‌ها این طور حرفی را زدند. طبق این نظر، ولایت، ولایت مطلق نیست.

در بحث مطلق وقتی می‌گوییم که «اَکْرِمُ مُحَمَّدًا»؛ محمد را گرامی بدار، یعنی در هر حال و صورتی و با هر ویژگی؛ نشسته است، ایستاده است، مهمان است، میزبان است، در هر حالت باشد باید گرامی‌اش بدارید. مطلق به این معناست. وقتی می‌گوییم ولایت مطلقه معنایش این هست که ولایت فقیه محدود به ویژگی و موضوع خاصی نیست. مردم موظفند در عصر غیبت کبری در هر مسئله‌ای به فقیه مراجعه کنند. در مسئله نظامی، اگر کسی به کشور اسلامی حمله کرد مردم موظفند به فقیه مراجعه کنند و بگویند تکلیف ما چیست؟ درست مثل زمان حضرت امام (ع). امام فرماندهان جنگ را تعیین می‌کردند. در مسئله اقتصادی اگر مثلاً آمریکا، محاصره اقتصادی

ولایت مطلقه برای فقیه به این معناست که ولایت فقیه، محدود به ویژگی و موضوع خاصی نیست.

کرد، به امام بگویند آقا چکار کنیم تا ایشان تعیین تکلیف کنند. در مسئله سیاسی، مردم موظفند به فقیه بگویند شما تعیین کنید.

آقای مک فارلین می‌خواهد بعنوان نماینده آمریکا بیاید برای افتتاح لانه جاسوسی. کلید طلایی هم دارد یک کلتی هم به رسم هدیه دارد یک کیکی هم برای دهن شیرینی برای افتتاح روابط آماده کرده، با او چکار کنیم؟ امام فرمودند: از همان ترکیه برگردد. اصلاً ما رابطه با آمریکا را نمی‌خواهیم. ببینید ما در مسئله سیاسی، به ولی فقیه مراجعه کردیم. در نظامی به ولی فقیه مراجعه کردیم. در مسائل اقتصادی به ولی فقیه مراجعه کردیم. به این می‌گویند ولایت مطلقه. یعنی محدود به عبادیات نیست.

گفته‌اند: فقیه می‌تواند زن مردم را بدون اجازه شوهرش طلاق بدهد کجا این چنین حقی برای فقیه وجود دارد؟ این حرف، دروغ محض است. بله یک وقتی هست که یک خانمی شوهرش رفته جبهه یا مسافرت دریایی و برنگشته است، الآن ده سال است این خانم بلا تکلیف است. مثلاً نامزدش بوده، عقد کرده بودند، جوانیش دارد تمام می‌شود، نه می‌داند شوهرش زنده است، نه می‌داند از دنیا رفته. چکار کند؟ اگر بخواهد ازدواج کند شاید شوهرش زنده باشد. اگر بخواهد همین طور بماند شاید شوهرش مرده باشد. اینجا قانون اسلام تحت یک ضوابطی، به فقیه حق می‌دهد که شما اجازه دارید این خانم را طلاق بدهید و این طلاق نافذ است؛ یعنی واقع می‌شود. این در قوانین دیگر دنیا هم هست. در قانون آمریکا هم هست. آنها هم اینچنین قوانینی دارند. چرا به آنها نمی‌گویند استبداد مذهبی؟ یک قاضی لیسانس یا فوق لیسانس حقوق حق دارد اینکار را بکند یک فقیه حق ندارد؟ چطور نوبت به فقیه که رسید می‌شود استبداد مذهبی؟!

مردم موظفند در عصر غیبت کبری در هر مسئله‌ای به فقیه مراجعه کنند.

کدام حکم اسلامی گفته است که فقیه بدون دلیل می‌تواند زن را طلاق بدهد؟ یا موردهای دیگری.

فرض کنید مردی بر همسرش سخت می‌گیرد، نفقه متعارف را نمی‌پردازد، آبرو و حیثیت همسرش در معرض خطر است، در سختی و فشار زندگی می‌کند، زن هم می‌گوید: من نمی‌توانم با این آقا زندگی کنم. قاضی می‌گوید: شما چرا نفقه ایشان را نمی‌دهی؟ مال که داری، حساب بانکی شما را هم که ما استعمال کردیم انباشته از ثروت است. دلایل واهی ارائه می‌کند. قاضی یا حاکم شرع اسلامی مطمئن می‌شود که ایشان دروغ می‌گوید. پول دارد ولی از شدت بخل، نفقه را نمی‌دهد. خانم می‌گوید: من درخواست طلاق می‌کنم. مرد هم می‌گوید: نه طلاق می‌دهم نه خرجیت را می‌دهم. اینجا با مداخله حاکم شرع، طبق درخواست خود آن زن (نه بدون خواست او) طلاق می‌دهند. آیا این استبداد مذهبی است؟ آیا شما در قوانینتان چنین چیزی ندارید؟ این مطلب که در همه قانونهای دنیا هست.

نکته: قوانین بشری از یک جهت سه پله دارند:

پله اول: این مربوط به زمان جاهلیت بوده است مثلاً جاهلیت قرون وسطی در اروپا. قوانین اینها و خیلی از کشورهای دیگر این بوده است که می‌گفتند: هر چه طرف مقامش بالاتر است قانون با او ملایم‌تر است مثلاً شاهزاده هر کاری کند اشکالی ندارد. خون او از دیگران سرخ‌تر است. پائین‌ترها هر چه پائین می‌آیند چوبشان بیشتر است. مثلاً اگر یک برده‌ای تخلف کرد باید دو سه برابر مجازاتش کنند. در قرون وسطی اینگونه بود.

قوانین بشری از یک جهت سه مرحله را طی کرده‌اند:

۱- قوانین مربوط به زمان جاهلیت مثل قرون وسطی در اروپا و جاهای دیگر که هر چه مقام فردی بالاتر باشد، قانون با او ملایم‌تر است.

پله دوم: با شروع رنسانس، این نظریه مطرح شد که همه انسانها در مقابل قانون مساویند و این هم جا افتاد. امروز یکی از اصول مدون حقوق بین الملل مساوات قانونی است. در قوانین همه جای دنیا وجود دارد. حتی اسرائیل هم ادعا می کند که ما طرفدار تبعیض نژادی نیستیم. این یک پیشرفت است اما اسلام به این هم راضی نشده است.

پله سوم: اسلام می فرماید که هر چه مقام بالاتر رفت، قانون بر شما سخت تر می گیرد. احکام حکومتی اسلام را ببینید، حاکم اسلامی حق ندارد غذای اغنیا را بخورد. حق ندارد لباس اغنیا را بپوشد. منزل رهبر انقلاب را ببینید، زندگی ایشان را مطالعه کنید ببینید چه طور است؟ اینها جزء واجبات است، جزء مستحبات نیست. اگر مثلاً یک وزیر، دروغ بگوید یا غیبت کند صلاحیت وزارت را از دست نمی دهد بلکه می گویند: کارش را بلد است حالا دروغ گفته. غیبت کرده این یک امر شخصی حساب می شود اما ولی فقیه یک دروغ بگوید از زعامت رأساً ساقط می شود. معنایش این هست که قانون بر آن شخص بالاتر تنگ تر گرفته است.

شرط عدالت، شرط حاکمیت ولی فقیه است. شرط اجتهاد کجا برای یک منصب عادی لحاظ شده است؟ شرط اینکه در بصیرت و تدبیر جامعه از همه بالاتر باشد کجا برای یک فرد عادی، برای یک مسئول، یک استاندار یا یک وزیر حتی برای رئیس جمهور معین شده است؟ اگر یک خلاف مروت یعنی کاری که ذاتاً گناه ندارد، اما در نظر مردم شأن فقیه را پایین می آورد از فقیه سر بزند از ولایت می افتد. یک کاری که عرف بگوید این خلاف مروت بود و در شأن ایشان نبود. می بینید چقدر سخت گرفته.

۲- با شروع رنسانس، این نظریه مطرح شد که همه انسانها در مقابل قانون مساویند.

۳- در اسلام آمده که هر چه مقام بالاتر می رود، فشار قانون بر آن شخص بیشتر می گردد و هنوز قوانین بشری به اینجا نرسیده اند.

در قرآن کریم آیاتی هست که بیان می‌کند هر چه مقام و منصب انسان بالاتر برود فشاری که قانون به او می‌آورد بیشتر است و این پله سوم هست که هنوز قوانین بشری به اینجا نرسیده‌اند. نمونه: در مورد کنیزان، خدا می‌فرماید: «...فَإِنْ أْتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ...»^۱؛ اگر زنان کنیز و برده، مرتکب فحشا بشوند مجازاتشان نصف زنان آزاد است. معنایش این است که این بندگان خدا، پائین‌ترین قشر اجتماع هستند. آزادی که ندارند، در آمدی هم که ندارند، حیثیت اجتماعی‌اشان هم که پائین است، حالا اگر خلاف هم کردند بر آنها سخت‌گیری، این انصاف نیست. قرآن مجازاتش را نصف کرده است.

به زنان آزاد که می‌رسد می‌گوید: شما یک پله بالاترید. اگر مرتکب خلافی بشوید باید دو برابر خوب بخورید و دو برابر مجازات بشوید. می‌رسد به زنان پیغمبر، زنان پیغمبر یک جایگاه بالاتری دارند، می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تِ مَنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ...»^۲؛ ای زنان پیامبر هر کدامتان مرتکب فحشا بشوید عذابش دو برابر زنان آزاد است. مگر همسران پیغمبر مرتکب فحشا می‌شوند؟ اصلاً مگر همسران پیغمبر زندگی جاودانه دارند که یک آیه قرآن بخواهد برای الی الابد به آنان اختصاص یابد؟ پس برای چه در قرآن آیه‌ای که الآن مصداق ندارد، است؟ قرآن همانطور که امام صادق^(ع)^۳ فرمود، مانند ماه و خورشید دائم در جریان است. در حقیقت این آیه یک مصداق را می‌گوید اما یک مفهوم کلی از آن برداشت می‌شود. مفهوم کلی چیست؟ که در

۱- نساء آیه ۲۵

۲- احزاب آیه ۳۰

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۹ «الْقُرْآنُ يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

نظام اسلام و در نظام حکومتی اسلام هرچه منصب شخص بالاتر رفت حلقه قانونی بر او تنگ تر می‌شود. به این می‌گویند استبداد مذهبی؟ شما بروید در قانون اساسی نگاه کنید. در قانون اساسی عدالت یکی از شروط سختی است که باید ولی فقیه داشته باشد. شرایط را ببینید در هیچ کجای دنیا این قدر حلقه قانونی بر فقیه و بر رهبری تنگ نیست. یک غیبت بکند که توجیهی نداشته باشد، غیبت محرم باشد (چون ما غیبت غیر محرم هم داریم «لَاغِيْبَةٌ لِّفَاسِقٍ»؛ شخص فاسق، غیبت ندارد) اگر فقیه یک غیبت حرام بکند از ولایت می‌افتد. خبرگان می‌گویند: ایشان دیگر صلاحیت ندارد. اگر می‌بینید مجلس خبرگان کارش تمام نمی‌شود به خاطر همین است. نمی‌گویند: ما رهبر انتخاب کردیم دیگر چکار داریم؟ باید نظارت دائم باشد.

آنهايي که به ما ایراد می‌گیرند ببینید رؤسای جمهورشان چه فسادهایی انجام دادند، آب هم از آب تکان نخورد. نمونه آن قصه فساد اخلاقی آقای بیل کلینتون، چنان آبروریزی از دولت آمریکا کرد که ۶۰ نفر از سناتورهای مجلس سنا پیشنهاد کردند که این آقا، دومین رئیس جمهوری باشد که عزلش می‌کنند. آبروی ملت آمریکا را برد هیچ اتفاقی هم نیفتاد تا آخر دوره‌اش هم (هشت سال) حکومت کرد. اینها به ما می‌گویند شما دارای استبداد مذهبی هستید. اینقدر هم بی‌بند و بار و بی‌قیدند.

آن رهبر بزرگوار در خانه‌اش یک گلیمی افتاده که خدا رحمت کند مرحوم سید احمد خمینی فرمودند: ما رفتیم منزل آقا روی یک قالی فرسوده‌ای نشستیم دیدیم که زبری و سختی قالی ما

را آزار می‌دهد، از این قالی پناه آوردیم به آن گلیم. دیدیم آن گلیم نرمتر است. آقای بیل کلینتون در تلویزیون آمریکا اعلام کرد که من خودم و پدرم دزد قاشق چنگال بودیم و به هر رستورانی که می‌رفتیم قاشق و چنگالها را می‌دزدیدیم. الآن هم بزرگترین کلکسیون قاشق و چنگال را در دنیا داریم! این حرف را زد هیچ‌طور هم نشد. اعتراف به دزدی. بگذارید این اشکال را یک کسی به ما بگیرد که خودش اینقدر بی‌آبرو نباشد. اینها به ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند در کشور شما استبداد مذهبی حاکم است.

خدا به شخص پیغمبر نمی‌فرماید که تو از همه بالاتری حالا به تو اجازه می‌دهم از همه یک کمی بیشتر خلاف بکنی. می‌گوید: نماز شب برای تو واجب است ولی برای دیگران مستحب است. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ...»^۱، «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلِ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۲ این قدر پیغمبر عبادت کرد که پاهایش ورم کرد. خدا رحمت کند شهید مطهری می‌گویند: پیغمبر چند لحظه می‌خوابید، دوباره بلند می‌شد مقداری عبادت می‌کرد. دوباره، چند لحظه می‌خوابید و دوباره بیدار می‌شد. شب را اینطوری تا صبح می‌رساند، آرام نداشت.

خدا در سوره اسراء به پیامبر گرامی (ص) می‌فرماید: «...لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»^۳؛ اندکی نزدیک بود که به این ستمگران و کافران تمایل پیدا کنی. یک پیشنهادات مزورانه‌ای به پیامبر کرده بودند

خداوند نماز شبی را که برای دیگران مستحب است، بر پیامبر که مقامش از همه بالاتر بود، واجب گردانید و موارد مشابه دیگر.

۱- اسراء آیه ۷۹

۲- مزمل آیات ۱ تا ۴

۳- اسراء آیه ۷۴

که شما این مؤمنین فقیر و بدبخت مثل صهیب و بلال و سیاه‌های حبشی را از اطراف خودت دور کن. چون ما اشراف قریشیم کسرمان می‌کند کنار اینها بنشینیم. پیامبر با خود گفتند که به این مؤمنین می‌گویم به خاطر اسلام این اطراف پیدایتان نشود. اینها حرف من را بشنوند، نکند یکی دو نفر از اینها ایمان بیاورند. از حرص به هدایت اینها، حضرت چنین فکری در ذهنشان آمد ولی بعدش به عنایت الهی فرمودند: ابداً! حرف من و دین من همین است. یک قدم از ارزشهای دینی عقب نشینی نکردند چون در دین اسلام، فقیر و غنی با هم فرقی ندارند. شما بیایید کنار بقیه بنشینید و آنها نیامدند آیات قرآن نازل شد که نزدیک بود یک کمی به آنها تمایل پیدا کنی و اگر این کار را می‌کردی: «إِذَا لَأَذُنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ...»! اگر این کار را می‌کردی در دنیا چند برابر و در آخرت چند برابر عذابت می‌کردم. همین جرم برای دیگران اینقدر عذاب ندارد برای تو چند برابر دارد چرا؟ برای اینکه مقام معنوی تو بالاتر است. این است قانون اسلام. کجا دنیای امروز که مدعی قانون و دموکراسی و پیشرفت در علم حقوق است به اینجا رسیده است؟ وقتی می‌گوییم ولایت مطلقه، کسی فکر نکند ولایت مطلقه، یعنی اینکه فقیه هر کار خواست بکند، ابداً. اگر فقیه یک سیلی به ناحق به شخصی بزند، بعد به او بگویند: چرا سیلی به او زدی؟ بگوید: امروز هوس کردم به یک نفر سیلی بزنم فوراً از ولایت می‌افتد. اگر ثابت بشود یک آقای از ایشان اعلم هست از جمیع جهات فوراً ولایت ایشان برداشته می‌شود. آن وقت شما نگاه کنید آن مدعیان را. یک نشریه روسی در سال ۲۰۰۳، نوشت احمق‌ترین مرد قرن، رئیس جمهور

آمریکاست، هیچ طوری هم نشد. آدم واقعاً ناراحت می‌شود چه کسانی می‌آیند به ما ایراد می‌گیرند؟! کدام رهبری در دنیا دانشمندتر از رهبر ماست. این حضراتی که رئیس شدند و مرئوس شدند تحصیلاتشان چیست؟ دانششان چقدر است؟ کجای دنیا این طوری سخت‌گیری می‌کنند. واقعاً خیلی نظام پیشرفته‌ای اسلام ارائه داده است.

عده‌ای در قرن اخیر، مطرح کرده‌اند که مردم فقط در عبادیات باید به فقیه مراجعه کنند. شما می‌گویید آن حوادثی که امام زمان^(ع)^۱ در آن روایت مشهور فرمودند: در حوادث واقعه به فقیه مراجعه کنید، آن فقط در عبادیات است؟ می‌گویند: آری ما در عبادیاتش را قبول داریم، اما بقیه‌اش را قبول نداریم. می‌گوییم سؤال ما این است که اگر یک حادثه غیر عبادی رخ داد مثلاً یک حادثه نظامی رخ داد و به کشور اسلامی حمله شد، تکلیف چیست؟ دفاع کنیم؟ یا بار و بنه‌مان را جمع کنیم و برویم کشور دیگری؟ یا به دشمن بگوییم: خوش آمدی! تشریف بیاور ما برایمان فرقی ندارد هر کسی می‌خواهد اینجا حکومت کند و زندگی ما را تأمین کند ما قبولش داریم؟

اگر یک حادثه غیر عبادی رخ داد به چه کسی مراجعه کنیم؟

۱- به طاغوت؟ شما این را قبول دارید؟ آقایی که می‌گویی برای حاکمیت فقیه در سایر امور و ولایتش دلیل نداریم، مردم در چنین حادثه‌ای به طاغوت مراجعه کنند؟ می‌گوییم: آیات قرآن

در یک حادثه غیر
عبادی به چه کسی
مراجعه کنیم؟

۱- می‌توانیم به حاکم
طاغوت مراجعه
کنیم.

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴. امام مهدی(عج): «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رَوَاهِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ».

که گفته است مراجعه به طاغوت حرام است. می‌گویند: ما چنین حرفی نزده‌ایم. می‌گوییم: پس طاغوت را قبول ندارید. می‌گویند: آری!

۲- هر کسی به فتوای خودش عمل کند.

۲- به نظر خودشان عمل کنند؟ شما این حرف را می‌زنید؟ مثلاً به آقای نانوا بگوییم شما در این مسأله، خودت بنشین، تحقیق و تفحص کن. شب برو خانه و کتاب اصول و فروع کافی و منابع فقهی را بردار و جستجو کن، خودت حکم را در آن پیدا کن. این را که به آقایان مدعی بگوییم، مجبور هستند بگویند: نه ما چنین حرفی نزدیم. می‌گوییم: پس این هم نمی‌شود و ممنوع است. می‌گوید: بله ممنوع است.

۳- به مردم اعلام کنیم، فعلاً دین و احکام اجتماعی اسلام تعطیل.

۳- یک راه دیگر هم دارد اینکه بگوییم تکلیف ساقط است. آیا الناس از زمان غیبت کبرای امام عصر^(ع) یعنی ۱۱۶۰ سال پیش تاکنون، دین تعطیل است. شما آزادید. در هر مسئله‌ای، هر تصمیمی گرفتید شارع مقدس هم آن را قبول دارد. شما این را می‌گویید؟ آن آقای معترض می‌گوید: نه ما این را هم نمی‌گوییم. می‌گوییم: پس چه می‌گویی؟ راه دیگری شما سراغ دارید؟ ما که به نظرم نمی‌رسد. یا می‌توانیم به حاکم طاغوت مراجعه کنیم یا هر کسی به فتوای خودش عمل کند یا اینکه به مردم اعلام کنیم فعلاً دین و احکام اجتماعی اسلام تعطیل. می‌گوید: نه من هیچکدام از این حرفها را نمی‌زنم. می‌گوییم: حالا پس شما شدید مثل ما.

۴- اینکه به فقیه مجتهد جامع الشرائط مراجعه کنید.

۴- به فقیه مجتهد جامع الشرائط مراجعه کنید. می‌گوید: آری. می‌گوییم: ما تا حالا همین را می‌گفتیم. با یک طلبه سنی وهابی بحث می‌کردیم، اصرار داشت که خدا دست دارد. من به برهان عقلی استناد می‌کردم، ایشان می‌گفت: اصلاً عقل را جلوی قرآن مطرح نکن. من دیدم از این طرف نمی‌توان با او بحث کرد، گفتم: شما می‌گویید خدا دست دارد؟ گفت: آری. گفتم: به

چه دلیل؟ گفت: چون قرآن فرموده است: «...خَلَقْتُ بِيَدِي...»؛ من آدم را با دو دست خودم آفریدم. گفتم: حالا بفرمایید ببینم که این دو دستی که خدا دارد به آن نیاز دارد یا به آن نیاز ندارد؟ تا این را گفتم فوراً متوجه شد که وقتی من می‌گویم بدیهی عقلی است یعنی چه؟ خندید، خواست دیگر بحث نکند، مانع شدم. حاضر نشد جواب دهد. گفت: خودت بگو. گفتم: ببین یا می‌گویی خدا به دست نیاز دارد یا می‌گویی نیاز ندارد. اگر می‌گویی نیاز دارد این خدا نیست. تو این را می‌گویی؟ گفت: نه. گفتم: پس آن شق را انتخاب می‌کنی و می‌گویی خدا به دست نیاز ندارد. گفت: بله مجبورم این را بگویم. گفتم: ما تا حالا همین را می‌گفتیم. خیلی تعجب کرد. گفت: پس منظور از آیه چیست؟ گفتم: قدرت خداست که به دست تعبیر شده است.

بعضی‌ها در اینجا شبهاتی را وارد کرده‌اند:

شبهه اول: فقیه وکالت دارد نه ولایت. می‌گوییم وکالت از طرف چه کسی؟ هر وکیلی، وکیل یک موکلی است. مثلاً نماینده مجلس، وکیل مردم است و موکلش مردمند. شما در دادگستری وکیل می‌گیرید، شما می‌شوید موکل و او می‌شود وکیل. وکیل که نمی‌تواند بر خلاف خواسته شما عمل کند. اگر دخل و تصرف وکیل بر خلاف نظر موکل باشد، ارزش قانونی ندارد. مثلاً شما به شخصی بگویید: من شما را وکیل می‌کنم که این خانه را صد میلیون بفروشید. او این خانه را هشتاد میلیون فروخت و گفت: نظر خودم بود. شما قبول نمی‌کنید و معامله را ابطال می‌کنید. شرعاً و قانوناً معامله باطل است.

شبهه اول: فقیه
وکالت دارد نه ولایت.

می‌گوییم: فقیه، وکیل کیست؟ وکیل مردم است یا وکیل امام زمان^(ع)؟ اگر بگویند وکیل مردم است، می‌گوییم: فرض کنید مثل بعد از رسول الله^(ص) که اختلاف شد، یک عده‌ای بیایند و یک اجماعی کنند و بگویند: آقای فقیه جامع شرایط ما دیگر خسته شدیم، بیا و گوشه هر محله‌ای یک می‌کده‌ای بساز، یک عشرتکده هم آن طرفش بساز همه هم رأی می‌دهیم. این وکیل موظف است به حرف موکلینش عمل کند یا نه؟ اگر گفت: موظف است، می‌گوییم: بارک الله به حیای شما. اگر گفت: موظف نیست، می‌گوییم: این چه وکیلی است؟ این که وکیل نیست! می‌گوید: نه آقا وکیل امام زمان^(ع) است. می‌گوییم: اینکه می‌شود همان ولیّ کسی که در عهد غیبت عهده دار شئون امامت باشد به جای امام، ولایت دارد حالا شما می‌خواهی اسمش را بگذار وکالت. شما بگو وکالت ما می‌گوییم ولایت.

شبهه دوم: فقیه
نظارت دارد نه ولایت.

شبهه دوم: می‌گویند که فقیه نظارت دارد نه ولایت. می‌گوییم نظارت را تفسیر کنید و توضیح بدهید ببینیم یعنی چه؟ می‌گویند نظارت یعنی اینکه اینجا بنشیند و ناظر بر دستگاهها باشد. بر رئیس جمهور، بر نخست وزیر و بر وزراء نظارت کند. می‌گوییم: ما سؤالمان این است که فرض کن فقیه نشسته و دارد نظارت می‌کند، دید یک آقای وزیری دارد به اموال مردم دستبرد می‌زند، آیا حق دارد جلوی او را بگیرد یا حق ندارد؟ اگر بگوید: نه! حق دخالت ندارد، می‌گوییم: این چه نظارتی است که حق ندارد؟ پس ناظری که حق اعمال نظر ندارد بود و نبود او چه فرقی دارد؟ نباشد بهتر است. و اگر بگوید نه، حق دارد اگر دید کسی خلاف می‌کند باید گوشش را بگیرد. می‌گوییم: این همان ولایت است. شما ولایت را با اسم دیگری اثبات کردی، ما منظورمان از ولایت همین است. اگر شما روی این کلمه حساسیت دارید ما می‌گوییم: نظارت. ما حساسیت

نداریم. اگر چه هیچ چیزی آن شئون و آن معنای زیبای ولایت، در آن نیست. چون ولایت یعنی سرپرستی و پیروی محبت‌آمیز. این سه عنصر در آن هست، در هیچ کلمه دیگر نیست. در نظارت نیست در وکالت هم نیست.

شبهه سوم: اینکه فقیه عصمت ندارد. در جواب این شبهه می‌گوییم کسی نگفته فقیه معصوم است، اصلاً فقیه جزء معصومین نیست. می‌گویند: پس شما دارید ولایت یک فرد غیر معصوم ممکن الخطاء را بر ما اثبات می‌کنید و این کار درستی نیست. در اینجا ما دو جواب می‌دهیم:

جواب اول: به عنوان اولین حرف می‌گوییم که شما معصومی را سراغ دارید؟ اگر واقعاً سراغ دارید و جایشان را می‌دانید، به ما هم نشان بدهید، «هَلِ الْيَكُ يَا بْنَ أَحْمَدَ سَيْلٌ قُتُّقَى!». خدا نبخشد ما را اگر دیگر برای فقیه ولایت قائل باشیم. شما امام عصر^(عج) و معصوم را بیاور، به جامعه اسلامی معرفی کن، ما هم به فقها می‌گوئیم: دیگر شما بفرمائید در حوزه و تدریستان را بکنید. تازه خیلی از چیزهایی را که تدریس می‌کنند با حضور امام دیگر بحث و موضوعش منتفی است و مسئله‌اش مشخص می‌شود. مدعی می‌گوید: نه من معصومی سراغ ندارم.

می‌گوئیم: شما اگر با این بهانه ولایت را از فقیه جامع الشرائط گرفتگی، به چه کسی می‌رسد؟ به یک آدمی می‌رسد که هزاران خطا دارد. آدم‌ها در خطا و در ثواب یکسان نیستند یکی هست روزی ۵۰ تا خطا می‌کند. یکی هم هست، روزی یک اشتباه می‌کند بقیه زندگیش درست است. فردی هست هفته‌ای یک اشتباه می‌کند. فردی هست سالی یک بار اشتباه می‌کند. فردی هم هست مثل سلمان که در عمرش یکی اشتباه کوچک می‌کند آن هم بنده خدا گردنش درد آمد

شبهه سوم: اینکه فقیه عصمت ندارد.

شد، کفاره‌اش. آیا اینها یکی‌اند؟ سلمان ممکن الخطاست، آن آقای هم که روزی ۵۰، ۶۰ تا اشتباه می‌کند، ممکن الخطاست. این دو تا یکی‌اند؟

حالا که ما گیر کردیم بین این که معصوم نداریم باید از بین انسانهایی که درجه عصمت ندارند، یکی را به عنوان رهبر انتخاب کنیم. چکار باید کنیم؟ لاجرم می‌گوئید: آن کسی که از همه اشتباهاتش کمتر است. می‌گوئیم: شما که چوب عصمت به سر ما می‌زنی بسم الله، معصوم را پیدا کن. ما پیروی می‌کنیم.

جواب دوم: وقتی ما گفتیم یک شخصی معصوم نیست آیا معنایش این است که حتماً واجب است گناه بکند؟ اگر این باشد که گناه می‌شود اجباری. چیزی هم که غیر اختیاری شد، گناه ندارد. اگر بنده خارج از اختیار یک کاری انجام بدهم، شارع مقدس نباید من را مجازات کند. ما دو نوع قتل داریم: قتل خطا، قتل عمد. قتل عمد، مجازات اعدام و قصاص دارد. اما قتل خطا که مجازات ندارد. نمی‌خواسته این کار را بکند. هر دو هم یک صورت است. این اختیاری بوده و آن خارج از اختیار بوده است. اگر من مجبور به گناه باشم دیگر آن عمل گناه نیست. پس معلوم است وقتی می‌گوئیم شخص معصوم نیست، یعنی امکان دارد گناه بکند، امکان دارد گناه نکند پس غیر معصوم هم می‌تواند مثل معصوم مطلقاً گناه نکند. معنای عصمت هم این نیست که بگوئیم معصوم مجبور است به این که گناه نکند آن هم درست نیست. چون در اینصورت عصمت فضیلتی نیست. بلکه خداوند یک بصیرتی به معصومین^(ع) داده که گرد گناه نمی‌گردند.

یک آدم عاقل دارد در خیابان می‌رود، اگر بخواهد از ماشینش پیاده شود و یک لحظه خودش را در آن آب لجن‌های کنار جوی خیابان بمالد، آیا نمی‌تواند؟ اختیار ندارد؟ در عین اینکه اختیار

معصومین^(ع) در عین حالی که قدرت بر گناه دارند اما چنان بصیرتی دارند که گناه را لجن می‌بینند.

دارد فکر این کار را هم نمی‌کند. معصومین^(ع) در عین حالی که قدرت بر گناه دارند اما چنان بصیرتی دارند که گناه را لجن می‌بینند. فکرش را هم نمی‌کنند. عصمت هم به معنای ضرورت ثواب نیست که کسی ایراد بگیرد بگوید پس این چه فضیلتی است. معصوم هم به اختیار، گناه نمی‌کند اما فقیه هم می‌تواند گناه نکند. ما هم می‌توانیم هیچ گناهی در عمرمان نکنیم.

گاهی در زندگی فقهای بزرگ تعابیری آمده است که می‌گویند: فلان فقیه تالی تلو معصوم بوده است. طوری زندگی می‌کرده که انسان وقتی به او نگاه می‌کند فکر می‌کند معصوم است. خدا که ما را به گناه کردن مجبور نکرده است. از همه اینها که بگذریم چون امام عصر^(ع) خودشان به ما امر کرده‌اند که به فقیه مراجعه کنید. اگر یک جایی فقیه واقعاً فتوای اشتباهی بدهد خودشان به کمک فقیه می‌آیند؛ مثل جریان شیخ مفید. شخصی آمد که من همسرم باردار بود. ماه وضع حمل هم بوده حالا از دنیا رفت. فرزندش هم زنده است چه کار کنیم؟ شیخ نگاهی به منابع و روایات کردند و گفتند: تشخیص من این است که همین طور دفنش کنید. از طریقی امام عصر^(ع) به این پدر می‌گویند که حکم این است که شما پهلوی چپ را بشکافید بچه را بیرون بیاورید بعد مادر را دفن کنید. این آقا هم فکر می‌کند که شیخ فرستادند دنبالش. بعد این بچه به دنیا می‌آید، بزرگ می‌شود و کودکی می‌شود مثلاً سه چهار ساله. یک روز او را خدمت شیخ می‌آورد. شیخ می‌گوید ایشان کیست؟ می‌گوید ایشان پسر من است همان پسری که شما فرمودید برویم مادرش را دفن کنیم. بعد هم فردی را فرستادید که پهلوی چپ را بشکافیم و ما ایشان را به این شکلی به دنیا آوردیم. شیخ گفتند: من کسی را نفرستادم. من که از فتوا عدول نکردم. شیخ

امام عصر^(ع) خودشان به ما امر کرده‌اند که به فقیه مراجعه کنید. اگر یک جایی فقیه واقعاً فتوای اشتباهی بدهد خودشان به کمک فقیه می‌آیند؛ مثل جریان شیخ مفید.

گفتند: این آقا، امام زمان^(ع) بودند و بعد هم در خانه را بستند و گفتند دیگر کسی در خانه من نیاید. من اشتباه می‌کنم. از ناحیه مقدسه پیام رسید شما فتوا بدهید، ما پشتیبان شما هستیم. مگر می‌شود یک ملتی بیایند بگویند ای خدا ما حاضریم رأی بدهیم به حاکم شرعی تو که حاکمیت تو اعمال بشود و پرچم اسلام در این سرزمین برافراشته شود بعد هم امام زمان^(ع) اینها را رها کند. چطور ممکن است امام زمان^(ع) به یک فردی که مشتاق لقای ایشان است و یک اعمالی را انجام داده عنایت می‌کنند اما به یک فقیهی که رهبر یک امت است و سرنوشت یک ملت اسلامی با این همه مشکلات در دستش است و می‌خواهد همه را جهت‌دهی یا ید واحدی کند، توجه نداشته باشند؟!

امام زمان^(ع) به یک فردی که مشتاق لقای ایشان است و یک اعمالی را انجام داده عنایت می‌کنند اما به یک فقیهی که رهبر یک امت است، توجه نداشته باشند.

در جریان حکومت نظامی ۲۱ بهمن ۵۷ که امام خمینی^(ره) فرمودند: مردم بریزند در خیابانها، اگر واقعاً کودتایی می‌شد و یک میلیون نفر کشته می‌شدند چه اتفاقی می‌افتاد؟ مگر می‌شود گفت: امام عصر^(ع) در چنین بحرانهای عظیمی که فقیه، رهبر است هیچ توجهی ندارند؟ اینطور نیست. خدا رحمت کند شهید صدوقی را (من با یک واسطه این جریان را نقل می‌کنم) گفتند ما خدمتشان بودیم ایشان داشتند خاطراتشان را در پاریس نقل می‌کردند، گفتند: من در پاریس خدمت امام نشسته بودم داشتیم با امام صحبت می‌کردیم، یک وقت یک فردی از پشت دیوار امام را صدا زد و از ایشان خواست که اینجا بیایید. ایشان هم با عجله حرف را قطع کردند، بلند شدند و رفتند به سوی این شخص. آیت‌الله شهید صدوقی سپس صحبت را عوض کردند و وارد بحث دیگری شدند. یکی از پاسداران، آنجا حاضر بود، گفت: آقا ببخشید نگفتید این شخص که بود که امام را صدا زد؟ این طوری آمرانه. شهید صدوقی یک فکری کرد و بعد یک آه

دردمندانه‌ای کشید و گفت نمی‌دانم چه کسی بود؟ ولی جانم فدایش، ای کاش من را صدا می‌زد! این است عنایت امام زمان^(ع) به فقهای جامع الشرائط. مگر ملت ما صاحب ندارد؟ ما از روزی باید بترسیم که فقیه در جامعه ما غریب بشود و دیگر کسی به حرفش گوش ندهد. آن روزی که خودمان این رشته محبت الهی را از گردن خودمان باز کنیم، آن روز برای ما زندگی خطرناکی است. شهید صدوقی می‌فرمودند که من یقین دارم که امام با امام زمان^(ع) مرتبند. آیا یقین یک مجتهد مسلم قوی، یک یقین گزاف است؟

شبهه همین جریان را آیت الله طالقانی (خدا رحمتشان کند) فرمودند که در جریان دستور امام در ۲۱ بهمن ۵۷ مبنی به شکستن حکومت نظامی، من به امام اصرار کردم گفتم: این فرمان را لغو کنید خیلی شرایط خطرناک است. می‌دانید الآن حکومت نظامی است، اگر مردم بیرون بروند، قتل عام می‌شوند. معلوم نیست چه حادثه تلخی رخ می‌دهد. هر چه اصرار کردم امام نپذیرفت یک وقت دیدند من خیلی مصرّم گفتمند: آقا چکار کنم من مأمورم و معذور. این را که گفتند من آرام گرفتم. بعد معلوم شد قصه چیز دیگری بوده است. توطئه عجیب غریبی بود که مردم را در خانه نگه دارند. بعد یک کودتای وحشتناک کنند، بمباران کنند، بکشند، از بین ببرند، خانه‌ها را به توپ ببندند، یک رعب و وحشت عجیب ایجاد بکنند و انقلاب را تا ۱۵-۲۰ سال دیگر خفه کنند. اتفاقاً همان دستور امام باعث شد فردایش انقلاب به پیروزی برسد. اینکه امام^(ره) فرمود: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این مملکت نرسد، اینجا تبلور دارد.

گفتیم: خدا مالک است این که واضح است هیچ موحدی چه مسلمان چه غیر مسلمان منکر این نیست. خدا مالک است. مطلب دوم که باز عقلی محض است این است که هر کس که مالک

چیزی است حق دارد در مورد آن چیز تصمیم بگیرد. بنده مالک خانه‌ام هستم، حق دارم در مورد خانه‌ام تصمیم بگیرم. مالک باغم هستم می‌خواهم در مورد باغم تصمیم بگیرم این هم حکم عقلی است. پس اگر خدا حاکم است عالم هم مُلک و ملک خداست پس باید نظر خدا در آن جاری شود. نظر خدا چیست؟ می‌گوییم: حاکمیت دین. پس هیچ کس توان انکار این را ندارد مگر این که اصل توحید را انکار بکند. چون اگر توحید را قبول بکند، باید همراه با ما تا اینجا بیاید. هیچ کدام از این مقدمات شرعی نیست، همه عقلی است.

می‌رسیم به عصر ما، در عصر ما حاکمیت دین هیچ فرضی ندارد جز مالکیت ولیّ فقیه. حق مسلم خداست که در ملک خودش تصرف کند. عالم همه ملک خداست. شخصی رفته در باغ کسی کار می‌کند صاحب باغ می‌گوید: این درخت را ببر، این شاخه را ببر، این کار را بکن، آن کار را نکن. باید بگوید: چشم. نباید بگوید من نظر دارم. می‌گوید: شما نظر دارید بروید جای دیگر نظرتان را اعمال کنید. در ملک من نظر ندهید. من خودم استاد این کارم تو فقط هر کاری می‌گویم انجام بده. از این موضوع چه چیز فهمیده می‌شود؟ تسلیم محض در مقابل خدا بودن. ما کجا می‌توانیم تسلیم نباشیم؟ یک جایی که ربطی به خدا نداشته باشد. جایش را پیدا کنید، وجود ندارد. آسمان و زمین، همه ملک و مُلک خداست، پادشاهی خداست، عرصه حکومت الهی است، خدا آفریده است. پس هر کاری که خدا می‌گوید باید آن کار را انجام بدهیم. سرّ اینکه حضرت ابراهیم^(ع) این قدر مقامش بالاست، محورش این است. همه اسرارش در این آیه نهفته

است. چرا خداوند به پیغمبر گرامی اسلام (ص) می‌فرمایند: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱؛ به تو هم وحی کردیم که از روش ابراهیم (از روش بنیانگذار توحید) پیروی کن. مگر ابراهیم چه کار کرده؟ قرآن می‌فرماید: ما بدین دلیل ملت ابراهیم را مبنا قرار دادیم و تا قیام قیامت سنت او را و حنیفیت او را معیار کردیم، چون تسلیم محض بود. چون هیچ اراده‌ای در مقابل اراده خدا از خودش نداشت. وقتی می‌گفتند حکم خداست دیگر برایش فرقی نمی‌کرد در آتش برود یا در گلستان. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...»^۲؛ چه کسی از روش ابراهیم (ملت به معنای روش است) رویگردان است مگر بی‌خرد؟ «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ...»^۳، در این آیه «إِذْ» برای بیان تعلیل است. یکی «إِذْ» داریم برای زمان است، یکی «إِذْ» داریم به معنای «چونکه» هست. به آن می‌گوییم إِذْ تعلیلیه یعنی برای بیان علت. این «إِذْ» برای تعلیل است. این دارد بیان علت می‌کند. چرا ما مردم را ملزم می‌کنیم به پیروی از روش توحیدی ابراهیم؟ به این دلیل «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ...»؛ چون خدا به او فرمود: تسلیم باش، «...قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴؛ با تمام وجود گفت من تسلیم خدا هستم. پس سر بزرگ حضرت ابراهیم (ع)، تسلیم بودن

ما بدین دلیل ملت ابراهیم را مبنا قرار دادیم و تا قیام قیامت سنت او را و حنیفیت او را معیار کردیم، چون تسلیم محض بود.

۱- نحل آیه ۱۲۳

۲- بقره آیه ۱۳۰

۳- بقره آیه ۱۳۱

۴- همان

است. در سوره براءت^۱ می‌فرماید که یک عده ای هستند که وقتی یک چیزی به آنها بدهی، مخلصند و چاکرند و راضینند (اگر از غنائم چیزی برایشان تقسیم کنی خیلی راضینند و اهل رضایت) می‌گویند: این حکومت خوبی است ولی اگر چیزی به آنها نبخشی «إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ غضب می‌کنند، عصبانی می‌شوند. بعد قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»^۲؛ اگر اینها به آن چیزهایی که خدا و رسول به آنها داده بودند راضی بودند، «...وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ...»^۳؛ و می‌گفتند خدا برای ما بس است، «...سَيُوتِنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ...»^۴؛ خدا و رسول از فضلشان به ما خواهند بخشید. ما به همان چیزی که خدا داده راضی هستیم و تسلیم هستیم و نق نمی‌زنیم، «...إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»^۵؛ ما به خدا رغبت داریم، (فضیلت بزرگی برای آنها بود) البته جواب شرط را نگفته است. در فارسی اینجور عبارت مشهور نیست، مردم نمی‌فهمند ولی در زبان عرب از ابواب فصاحت همین است که کلام را مختصر بگویند در قرآن زیاد داریم.

این روش را بدانید، خیلی از جاهای قرآن که جمله شرطی آمده جوابش مقدر است، یا چون روشن بوده جوابش را نیاورده یا به دلیلی، بیان نکرده است. مثلاً جوابش این است که اگر اینها

۱- توبه آیه ۵۸ «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»

۲- توبه آیه ۵۹

۳- همان

۴- همان

۵- همان

راضی می‌شدند و می‌گفتند: «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»، می‌گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ»؛ خدا برای ما بس است، خدا هم به آنها پاداش بسیار زیادی می‌داد و به آنها عنایت خاص می‌کرد. البته این آیه یک نکته بالاتر از تسلیم را می‌گوید که تسلیم هم داخل آن است.

باز در مورد حضرت ابراهیم^(ع) در آیه آخر سوره حج می‌فرماید: «...مَلَّةَ أِبْرَاهِيمَ...»^۱، اینجا هم کیش ابراهیم را گره می‌زند به روح تسلیم. این روش، این راه شما، این دین شما، راه و روش حضرت ابراهیم است. «...هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ...»^۲؛ این اسم اسلام را او بر شما گذاشته است. او به شما گفته انسان‌های تسلیم خدا. باز یک اشعاری بر این است که اگر خداوند حضرت ابراهیم^(ع) را پدر امت اسلام و امت اسلام را پیرو آئینی که او بنیان گذاشته است قرار داده به خاطر این بوده است که او تسلیم محض بوده.

پیغمبر اسلام فرمودند: من در مقابل خدا چنان تسلیم مانند مرده‌ای در مقابل غسال. (غسال وقتی می‌خواهد مرده را بچرخاند از خود عکس‌العملی نشان می‌دهد؟) یعنی خدا هر طوری برای من مقدر کند من به همان دلخوشم. تسلیم دستور خدا هستم باز در جای دیگر می‌فرماید: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...»^۳؛ به خدای تو سوگند ایمان ندارند تا تو را در مشاجرات و

۱- حج آیه ۷۸

۲- همان

۳- نساء آیه ۶۵

مناظرات حکم کنند و سپس از حکم تو دلگیر نشوند. از امام صادق^(ع) روایت^۱ داریم این آیه خطاب به امیرالمؤمنین^(ع) است. اگر به محتوای آیه دقت کنیم می‌توانیم از متن آیه هم به این مطلب پی ببریم. «...ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ...»^۲؛ بعد هم که تو حکم کردی تسلیم صرف نباشد (نگو که خیلی خوب چاره ای نیست حکم است) و در دل خود هم ناراحت نباشند، بگویند خیر ما در همین است، لطف همین است.

در دایره فرمان ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی^۳

این زبان حال تسلیم است.

باز می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...»^۴؛ گفتار مؤمنان وقتی به خدا و رسول دعوت می‌شوند تا حکم خدا در موردشان اجرا شود بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم، بعد قرآن می‌فرماید: «...وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۵؛ اینها رستگارند. راه رستگاری از تسلیم می‌گذرد. چرا تسلیم؟ چون خدا مالک است، عقل حکم می‌کند که اراده خدا هم باید در این عالم اجرا شود. من مملوک خدا هستم. مدام یادمان می‌رود. خیال می‌کنیم آزاد هستیم. این

راه رستگاری از
تسلیم می‌گذرد.

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۳۴

۲- همان

۳- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۴۷۹

۴- نور آیه ۵۱

۵- همان

خیلی احساس بدی است. درست است خدا ما را آفریده تا در یک جهان دیگر به آزادی مطلقمان برساند تا همان طور که در حدیث قدسی^۱ آمده است به ما بگوید: من هر چه اراده کنم، موجود می‌شود و تو نیز هر چه اراده کنی موجود می‌شود. آری برای این آفریده اما جایش در این دنیا نیست. می‌گوید: فعلاً تو عبودیت کن تا به آنجا برسی. شاگردی کن، تا استاد شوی. مستقیم که نمی‌شود استاد شد. تو را آوردم اینجا تا استادت کنم. اما جاده‌اش از میان عبودیت است.

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی^۲

می‌فرماید: وقتی که دعوت می‌شوند که خدا و رسول بین اینها حکم کند «...أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳. من قبلاً هم به این آیه در موضوع طاغوت اشاره کردم.

باز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»^۴؛

هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای (زن و مرد مؤمنی) به آنها این اختیار در عالم ولایت (نه اختیار عام، اختیار به معنای خاص) داده نشده که وقتی خدا و رسول چیزی گفتند، (اگر می‌خواهند مؤمن باقی بمانند) بگویند که ما خودمان هم نظر داریم، ما خودمان اختیار خودمان را داریم. اگر می‌خواهی مؤمن باشی راهش این

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸ قال الله تعالى: يَا بَنِي آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا يَمُوتُ ... أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطَعْنِي فِيمَا

أَمْرُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ

۲- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۴۷۶

۳- نور آیه ۵۱

۴- احزاب آیه ۳۶

است، باید بگویی خدایا من تسلیمم. نمی خواهی از جرگه ایمان برو بیرون. ایمان معنایش این است «إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ»^۱.

در سوره حجرات می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا...»^۲؛ اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. «...قُلْ لَكُمْ تَوْنُوا...»^۳؛ بگوئید ایمان نیاوردیم، «...وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...»^۴؛ بگوئید ما تسلیم شده ایم و اسلام آورده ایم. می گوئید: مگر بین اسلام و ایمان فرق است، می گوئیم: بله مرتبه اول اسلام است و مرتبه بالاتر ایمان است. ایمان، ولایت است. آنهایی که ولایت اهل بیت^(ع) را بعد از پیغمبر انکار کردند اسلام را دارند و کافر نیستند ولی مرتبه ایمان آن است که ولایت اهل بیت^(ع) هم وجود داشته باشد، با آن شرایط خاص خودش. حالا اینجا یک نکته را دقت کنید که حضرت ابراهیم^(ع) با آن درجه تسلیم، باز هم از خدا تسلیم می خواهد. وقتی که خانه کعبه را ساخت و احساس کرد که می تواند در کنار عمل صالح، دعا بکند و دعایش مستجاب است، دعا کرد.

اگر در حین کار
خوب دعا کنید، دعا
بهتر مستجاب
می شود.

یک نکته مهم معنوی اینجاست که اگر در حین کار خوب دعا کنید، دعا بهتر مستجاب می شود. اگر یک جایی احساس کردید کار شایسته ای انجام دادید بعد دعا کنید، اگر به محرومی خدمت کردید دعا کنید. اینکه می گویند بعد از نماز دعا کنید چه فرقی با غیر بعد از نماز دارد؟ چون

۱- قال علی (ع)، کافی، ج ۲، ص ۴۵

۲- حجرات آیه ۱۴

۳- همان

۴- همان

نماز، عمل صالح است. بعد از نماز، دعا بیشتر استجاب می‌شود. چه دعایی کرد ابراهیم؟ یک کار بزرگی کرده است. میعادگاه موحدین تاریخ را بازسازی کرده است. ببینید چه چیز را انتخاب کرده است «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ...»! اولاً برای دیگران دعا کرده است. آیات قبلش برای اهل مکه دعا کرد. گفت: این سرزمین را مکان امنی قرار ده. اول برای خودش دعا نکرد. اینها آداب قرآن است. بعد برای خودش دعا کرد. در دعای بعدی این طوری گفت: «وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ...»؛ خدایا من و اسماعیل را دو تا مسلم قرار بده، «... وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً...»؛ از ذریه ما هم یک امت مسلمی قرار بده.

بگویید: شما که می‌گفتی مرتبه اسلام پائین‌تر از مرتبه ایمان است. آیا حضرت ابراهیم^(ع) با داشتن ایمان، اسلام را می‌خواهد؟ یعنی اینقدر همت حضرت ابراهیم^(ع) پایین بود! عجب دعایی! آیا دعایش را هدر داد؟ نه. اولین مرتبه اسلام است. بعد از اسلام ایمان است (مرتبه دوم). بعد از ایمان یک اسلام بالاتری است که از ایمان دوم بالاتر است. بعد از آن اسلام، دوباره ایمان دوم است که مرتبه چهارم است. مرتبه پنجم دوباره اسلام است. مرتبه ششم دوباره ایمان است. مرتبه هفتم دوباره اسلام است. مرتبه هشتم، آخرین درجه از ایمان است. آن ایمان خاص خاص، که ویژگی‌های مخصوصی دارد. حضرت ابراهیم^(ع) آخرین درجه اسلام را جستجو می‌کرد و از خدا

۱- بقره آیه ۱۲۸

۲- همان

طلب می کرد. او وجهه همتش این بود که بگوید: خدایا من را مسلم قرار بده. او پایین مرتبه را که نمی خواست. ما واقعاً اگر اهل بیت را نداشتیم هیچ چیز از قرآن نمی فهمیدیم.

آثار تسلیم:

آثار تسلیم:

۱- محبت الهی
زیاد می شود.

۱- محبت الهی زیاد می شود. اگر انسان تسلیم خدا بود احساس می کند آرام آرام محبت خدا در دلش وارد می شود. خداوند در سوره آل عمران می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ...»^۱؛ ای پیغمبر به ایشان بگو اگر شما راست می گوئید خدا را دوست می دارید، «...فَاتَّبِعُونِي...»^۲؛ از من اطاعت کنید، من حرف خدا را به شما می زنم از من اطاعت کنید؛ «...يُحِبُّكُمْ اللَّهُ...»^۳؛ خدا هم شما را دوست می دارد. می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۴، «وُدّ» نزدیکترین کلمه به معنای عشق است. البته می دانید در هیچ کجای قرآن و هیچ روایت معتبر و سنددار کلمه عشق نیامده است (کلمه محبت و «وُدّ» آمده است). آنهایی که تسلیم خدا باشند، با ایمان و عمل صالح. یعنی هر کار خدا گفته است، بگویند چشم. یکی از نتایج آن این است که خدا به ایشان محبت، عنایت می کند. چهار تا محبت: ۱- خدا دوستشان می دارد ۲- آنها هم خدا را دوست

۱- آل عمران آیه ۳۱

۲- همان

۳- همان

۴- مریم آیه ۹۶

می‌دارند ۳- مردم را دوست می‌دارند چون خلق الله‌اند، ۴- مردم هم آنها را دوست می‌دارند. این پاداش تسلیم خدا بودن است.

۲- باعث نفی آثار رذایل باطنی است. مثل بخل، مثل حسد، مثل کینه. نه نفی خود رذایل بلکه نفی آثارش. من مالم را دوست دارم، خدا می‌گوید: خمس بده. این مال محبوب را با دست لرزان، می‌دهم اما تسلیم هستم. رذیلت بخل در من، مرا اذیت می‌کند اما تسلیمم. این تسلیم نگذاشت آن رذیلت مخفی درونی اثرش را ظاهر کند. اثرش چه بود؟ امساک. آمد جلوی امساک را گرفت. طرف بخیل است و دوست ندارد محصولش را که برای آن عرق جبین ریخته و با سختی بیل زده و زحمت کشیده است، به عنوان زکات به دیگران بدهد. اما می‌گوید: چون حکم خداست، چاره ای نیست باید این کار را بکنم. بخل می‌گوید: این کار را نکن، اثرش هم ندادن زکات است اما تسلیم، این اثر را از بین می‌برد و جلوی اثر را می‌گیرد. اگر در جایی ترقه بیفتد وحشت می‌کند و می‌ترسد ولی اگر بگوییم: آقا جنگ شده و باید به جهاد بروی، رذیلت ترس در او است و از توپ و تانک می‌ترسد ولی می‌گوید: تکلیف است و باید به جنگ برویم و به میدان معرکه می‌رود. این تسلیم جلوی بروز اثر ترس را می‌گیرد. خود ترس را از بین نمی‌برد ولی اثرش را از بین می‌برد و نمی‌گذارد آن اثر ظاهر شود. تسلیم دو نوع است: نوع اول این است که شما تسلیم باشید اما با کراهت. مثال می‌زنم: پیش پزشک می‌روید و می‌گوئید: من سردرد دارم. ایشان هم یک نسخه مفصلی برای شما می‌نویسد. وقتی داروها را از داروخانه می‌گیرید و به خانه می‌آورید، اولین قاشق شربت را که می‌خورید می‌بینید کامتان تلخ شد. می‌گویید: چاره‌ای نیست، باید خورد این دستور پزشک است. می‌گویید: کاش می‌شد به جای این شربت، شربت شیرینی می‌نوشت. حالا

۲- باعث نفی آثار رذایل باطنی است.

رضایت، مرتبه بالای تسلیم است. کراهت مرتبه پایین تسلیم است.

که چاره‌ای نیست، تسلیم هستیم اما با کراهت. این یک نوع تسلیم است. نوع دوم این است که می‌گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

می‌گوید: تو شربت تلخ می‌خواهی یا شیرین؟ می‌گوید: تو تجویز کن هر چه می‌خواهد باشد. اصلاً تلخ و شیرین آن برای من مهم نیست. تو محبوب منی. اگر این تسلیم با رضایت بود، سرعتش بالاست. انسان را خیلی سریع به مقصد می‌رساند. پس معلوم می‌شود که رضایت، مرتبه بالایی تسلیم است. کراهت مرتبه پایین تسلیم است. مسلمین دو عده‌اند. یک عده می‌گویند: الحمد لله! خدا جهاد را بر ما فرض کرد. چه دردی؟ باب خاص اولیاء. وقتی جنگ تمام شد، عده‌ای از رزمندگان گریه کردند که در باغ شهادت را بستند. عده‌ای هم خوشحال شدند که الحمد لله! تکلیف مرتفع شد. شما این دو گروه را مقایسه کنید می‌بینید هر دو تسلیمند اما نوع تسلیم آنها با هم فرق دارد. یقین ده مرتبه دارد. شما وقتی به یقین برسید که ایمانتان، ایمان یقینی شود، تازه باید ده طبقه بالا روید. بالاترین مرتبه یقین، همین رضایت است. امام سجاد^(ع) فرمود: «الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ»؛ راضی بودن به قضای ناخوشایند، برترین درجه یقین است.

آیات مطرح شده در جلسه سوم:

۱- «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه آیه ۲۹)

۲- «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكَحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نساء آیه ۲۵)

۳- «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (احزاب آیه ۳۰)

۴- «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» (اسراء آیه ۷۹)

۵- «يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلِ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (مزمل)

آیات ۱ تا ۴)

۶- «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدْتِ تَرْكُنِ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء آیه ۷۴)

۷- «إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» (اسراء آیه ۷۵)

۸- «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص آیه ۷۵)

۹- «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل آیه ۱۲۳)

۱۰- «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمَنْ

الصَّالِحِينَ» (بقره آیه ۱۳۰)

۱۱- «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره آیه ۱۳۱)

۱۲- «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (توبه آیه

۵۸)

۱۳- «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ

رَاغِبُونَ» (توبه آیه ۵۹)

۱۴- «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (حج آیه ۷۸)

۱۵- «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ

يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء آیه ۶۵)

۱۶- «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُقَلِّحُونَ» (نور آیه ۵۱)

۱۷- «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ

وَ رَسُوْلَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب آیه ۳۶)

١٨- «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ

وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حجرات آیه ١٤)

١٩- «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ

الرَّحِيمُ» (بقره آیه ١٢٨)

٢٠- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران آیه

(٣١)

٢١- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مريم آیه ٩٦)

احادیث مطرح شده در جلسه سوم:

۱- «شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۷»

لَأُبَدِّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ

۲- «بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۷۹»

الْقُرْآنُ يُجْرَى كَمَا تَجْرَى الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

۳- «بحار الانوار: ج ۷۲، ص ۲۳۳، باب ۶۶»

لَاغِيْبَةً لِفَاسِقٍ

۴- «بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴»

امام مهدی (عج): «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ».

۵- «فرازی از دعای ندبه»

هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فُتَلَقَى

۶- «کافی: ج ۸، ص ۳۳۴»

۷- «حدیث قدسی» مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸

قال الله تعالى: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا يَمُوتُ ... أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطْعَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ

لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ

۸- «کافی: ج ۲، ص ۴۵»

قال علي (ع): إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ

٩- « بحار الانوار: ج ٧٥، ص ١٣٥ »
قال السَّجَّادُ(ع): الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه چهارم (۱۳۸۵/۱۰/۶)

بحث جلسات قبل ما در رابطه با مالکیت خدا و حق حاکمیت الهی در جهان هستی و اینکه باید جهان و زندگی مردم و اجتماعات بشری بر اساس اراده الهی اداره شود، به اینجا رسید که تشریح (قانونگذاری) حق خداست «...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...»^۱، این آیه بیان می کند که حکم و قانون فقط مال خداست.

در بعضی از کتب حدیثی آمده که ائمه معصومین^(ع) فرمودند: خداوند پیغمبرش را ادب کرد و نیکو ادب کرد، لِأَدَبٍ نَّبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ^۲. بعد از اینکه عقل او کامل شد و به کمال بالا رسید، به او اجازه وضع قانون و تشریح داد. خدا به پیغمبر گرامی اسلام اجازه داد که بعضی از احکام دین را وضع کند و وقتی وضع کرد، خدا هم آن را امضاء کرد. اصطلاحاً به این گفته شده، تفویض؛ یعنی واگذار کردن اختیار قانونگذاری به پیامبر گرامی اسلام. در واقع این هم تشریح الهی است چون خدا اجازه داده است.

اگر یک پله پایین تر بیاییم، می بینیم که به بعضی مردم عادی و به مؤمنین عادی هم یک نوع اجازه قانون گذاری داده شده است. مثلاً در اسلام، قوانین راهنمایی و رانندگی، به خصوص وجود ندارد، اما شارع مقدس به ما می گوید: شما بر اساس مصلحت و نظام نوعی، یک قوانینی وضع

۱- یوسف آیه ۴۰

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶

بعد از اینکه عقل پیامبر کامل شد و به کمال بالا رسید، به او اجازه وضع قانون و تشریح داد که به این کار تفویض می گویند.

کنید که جان مردم و مصالح مردم حفظ شود و هرج و مرج نشود. ما هم بر اساس آن معیار، علایم عبور و مرور و راهنمایی و رانندگی را وضع می‌کنیم. بعد مراجع هم می‌فرمایند: رعایت این قوانین الزامی و شرعاً واجب و تخلّف از آنها هم حرام است. شریعت که نباید به ما مثلاً علامت عبور ممنوع یاد دهد یا نصّاً به ما بگوید که عبور از چراغ قرمز حرام است. شریعت یک ملاک کلی به ما می‌دهد که ما بر اساس حفظ مصالح نوعی این قوانین را وضع کنیم.

پیغمبرگرمی اسلام چون خود خدا او را ادب کرده است (می‌دانید پیغمبران و اوصیائشان را خدا مستقیماً تأدیب و ادب می‌کند. ما توسط پیغمبر و اوصیاء او ادب می‌شویم و آموزش می‌بینیم) اختیار قانونگذاری دارد. یک بابی در اصول کافی^۱ است به نام باب تفویض که مفاد و مضمون احادیث آن است که خدا پیغمبرش را ادب کرد، او را به کمال رساند، عقلش را پرورش داد بعد گفت: حالا تو حق داری در این مدار و در این قالب، قانون وضع کنی. وقتی پیغمبر قانون وضع کرد خدا هم آن را امضاء کرد. بعد فرمود: «...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...»^۲؛ هر چه رسول به شما گفت و به شما داد، بگیرید، «...وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...»^۳؛ از هر چه هم شما را نهی کرد، دست بردارید و انجام ندهید.

پیغمبران و اوصیائشان را خدا مستقیماً تأدیب و ادب می‌کند. ما توسط پیغمبر و اوصیاء او ادب می‌شویم و آموزش می‌بینیم.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۵ الی ۲۶۹، باب التفویض الی رسول الله

۲- حشر آیه ۷

۳- همان

در سوره ص هم خطاب به حضرت سلیمان^(ع): «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱؛ (به همین معنا تفسیر شده که) این عطای ماست پس به هر کس خواهی منت نه و ببخش و از هر کس خواهی، باز گیر. در واقع امام می‌خواهند بفرمایند که خدا به حضرت سلیمان^(ع) هم این اختیار را در شریعتش داده بود که بعضی از احکام را قرار دهد و خدا هم آن را امضاء کند.

مضمون یک روایتی است که امام می‌فرمایند^۲: خداوند ده رکعت نماز، واجب کرد. دو رکعت صبح، دو رکعت ظهر، دو رکعت عصر، دو رکعت مغرب و دو رکعت عشاء. پیغمبر به نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت و به نماز مغرب یک رکعت افزود. تعداد رکعات واجب هفده رکعت شد. فقها به آن ده رکعت فرض الله و به این هفت رکعت فرض النبی می‌گویند (واجبی که پیغمبر آن را واجب کرد)، خدا هم آن را امضاء کرد. خداوند نمازهای واجب را فرض کرد، پیغمبر نمازهای نافله را. نوافل، نمازهایی است که پیغمبر گرامی به عنوان مستحبی در شریعت قرار داد.

خداوند خمر را در قرآنش حرام کرد: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳. پیغمبر هر مسکری را حرام کرد مثل آب جو، فقاغ و سایر چیزهای مستکننده، خدا هم آنها را جزء شریعت قرار داد. پس اینکه ما می‌گوییم تشریح حق خداست منافاتی با این ندارد که پیغمبر هم قانونی وضع کند و خدا امضاء کند. مثل بعضی از مدیران که

۱- ص آیه ۳۹

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۶۶ «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الصَّلَاةَ رُكْعَتَيْنِ عَشْرَ رُكْعَاتٍ...»

۳- مائده آیه ۹۰

به واجبی که پیغمبر
آن را واجب کرد،
فرض النبی
می‌گویند.

به معاونینشان حق امضاء می‌دهند. آن معاون از طرف آن مدیر امضاء می‌کند، این امضاء هم معتبر است. سر این چیست؟

اگر عقل ما به کمال برسد و اینقدر قوی شود که همه مسائل ریز و دقیق و حکمتها را ببیند، ما هم به حکمت این احکام می‌رسیم و می‌فهمیم که چرا این نمازها واجب شده است؟ چرا روزه واجب شده است؟ چون عقل پیغمبر گرامی اسلام به کمال رسید و پرده‌ها از مقابل چشم حضرت کنار رفت و اسرار برای حضرت مکشوف شد و حضرت می‌دانست که چرا این احکام وضع می‌شود، خدا به او اجازه وضع حکم داد و بعد هم امضاء کرد. چرا اینطور شد؟ به خاطر اینکه مربی حضرت خود خدا بود.

اگر عقل ما به کمال برسد و اینقدر قوی شود که همه مسائل ریز و دقیق و حکمتها را ببیند، ما هم به حکمت این احکام می‌رسیم.

ما روایاتی داریم از زبان اهل بیت^(ع) که تصریح به این معنا شده است که پیغمبر گرامی اسلام را خدا تربیت کرده است. از جمله روایتی است که در نهج البلاغه آمده است^۱ در توصیف پیغمبر گرامی می‌فرماید: از زمانی که از شیر مادر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته خود را شب و روز مأمور کرد که او را تربیت کند و مواظب او باشد. حتی پایین‌تر از حضرت رسول^(ص) یعنی حضرت موسی^(ع) هم خداوند می‌فرماید: «...وَلْتَصْنَعْ عَلَيَّ عَيْنِي»^۲؛ تو مستقیم زیر نظر خود من تربیت می‌شوی. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ»^۳؛ خدا پیغمبرش را تربیت کرد خیلی زیبا و خیلی خوب. مراد از تربیت، هم

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ترجمه مهر دشتی، ص ۳۹۸ «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ سَيِّلِكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ»

۲- طه آیه ۳۹

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۴۶

تربیت فکری است، هم تربیت اخلاقی. از همه جهات مدنظر است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا؛ ما تربیت شده خود خداییم. خدا ما را تربیت کرده است، «وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»؛ اما مردم به وسیله ما تربیت می‌شوند. ما شاگرد خود خداییم، مردم شاگرد ما هستند. اینکه پیغمبر به اذن الهی در جایگاه تشریح می‌نشیند، چون اذن خداست و عقل پیغمبر گرامی به حدی از کمال رسیده که حکمت احکام را می‌فهمد.

در این رابطه ما روایات و بیاناتی از بزرگان داریم که ثابت می‌کند ریشه همه احکام در نهایت در عقل سلیم گذاشته شده است. مثلاً امام صادق (ع) فرمودند: «العقلُ شرعٌ من داخلٍ»؛ عقل شریعت درونی است، «وَالشَّرْعُ عَقْلٌ مِنْ خَارِجٍ»؛ شریعت، عقل بیرونی است. این روایت خیلی زیباست. یا قول بزرگان و علما که: «الاحکامُ الشرعیةُ الطَّافُ فِي الاحکامِ العقلیة» یا «الواجباتُ الشرعیةُ الطَّافُ فِي الواجباتِ العقلیة»؛ احکام یا واجبات شرعی، ریشه در احکام یا واجبات عقلی دارد؛ یعنی ما هم اگر عقلمان کامل شود و همه چیز را بفهمیم و درک کنیم، به حکمتها و رازها پی می‌بریم. پس نهایت عقل و شرع، یکی است.

اینکه می‌گوییم شریعت، بعضی حکمهایی دارد که مثلاً عقل ما قبول ندارد، این عقل ما نیست این جهل ماست. این درست مثل این است که بگوییم سؤالاتی دادند که علم ما به آنها قد نمی‌داد تا حل کنیم. علم نداشتیم اگر علم داشتیم که آنها را حل می‌کردیم. و الا اگر عقل ما کامل شود، متوجه می‌شود که ریشه همه احکام الهی، عقلی است.

اینکه می‌گوییم شریعت، بعضی حکمهایی دارد که مثلاً عقل ما قبول ندارد، این عقل ما نیست. این جهل ماست.

فرض کنید که اولاً: دنیا گفت ما تسلیم شدیم و استدلالهای دین داران را پذیرفتیم و مجبوریم بپذیریم که اراده الهی در ملک و در ملک خدا باید حاکم باشد. حالا چه کسی صاحب ملک است؟ یهودیها می گویند: ماییم، ما امت برگزیده ایم. مسیحیها می گویند: ماییم چون تعداد ما بیشتر است. مسلمانان می گویند: ماییم، چون دین ما اقوام است. زردشتیها هم در این میان خودی نشان می دهند. در اینجا بین خودمان نزاع است. ما اول باید نزاع بین خودمان را حل کنیم. با یک حرف خیلی ساده می خواهیم این نزاع را حل کنیم. نمی خواهیم به طور تخصصی بین ادیان بحث کنیم. گفتیم باید دین اقوام بر جهان حاکم باشد. دین اقوام و دین قیم کدام است؟

سیر بحث ما این گونه بود که: خدا خالق هستی و در نهایت مالک هستی است. حالا که مالک هستی است، هر مالکی حق تدبیر ملک خودش را دارد. تدبیر خدا نسبت به جوامع بشری چیست؟ دین الهی است. پس حاکمیت دین همان مدیریت خداست. از اینجا ما به ضرورت حاکمیت دین می رسیم.

تدبیر خدا نسبت به
جوامع بشری، دین
الهی است.

سه نظریه در رابطه با دین بود:

- ۱- دین را در بایگانی بگذاریم: با دلیل گفتیم که این نظریه غلط است.
- ۲- دین ۵۰ درصد آراء را داشته باشد، دیگران هم ۵۰ درصد آراء. این هم غلط است، چون وقتی هستی، بدون شریک، ملک خدا باشد، در تدبیر هم نباید شریک وجود داشته باشد. اصلاً شرک در عبادت، همان شرک در اطاعت است. علامه طباطبایی^(۵) بارها این مطلب را فرموده اند. بنابراین ما نظریه دوم را هم نفی می کنیم و می گوئیم دین، شریک ندارد.

بعضی‌ها می‌گویند: دین هم می‌تواند جامعه بشری را اداره کند. معنای این حرف این است که دیگران می‌توانند، دین هم می‌تواند. این حرف غلطی است. غیر دین نمی‌تواند. که در جای خودش اثبات خواهد شد. اگر چه دشمنان ادیان آسمانی و توحید خصوصاً دشمنان اسلام، سعی کردند قضیه را وارونه جلوه دهند و تا حد زیادی هم موفق شدند، ولی بالاخره یک روزی این حقیقت خواهد شکفت که هر چه تمدن است مدیون انبیاست. ما شراکت دین با غیر دین را قبول نداریم.

۳- حاکمیت دین الهی: راه درست و عقلانی همین است.

کدام دین باید حاکم باشد؟ سه مشکل وجود دارد:

۱- دینها در بسیاری از امور همدیگر را نفی می‌کنند. مثلاً زردشتیها رو به خورشید نماز می‌خوانند ما رو به کعبه، مسیحیها رو به بیت المقدس. ما یک جور نماز می‌خوانیم، آنها یک جور دیگر نماز می‌خوانند. روزه ما به یک شکل است، روزه آنها به شکل دیگری است. آداب متفاوت داریم. حتی در اصول عقاید با هم اختلاف داریم. کدام یک از ادیان درست است و می‌تواند جامعه بشر را اداره کند؟ این ادیان خودشان یکدیگر را نفی می‌کنند.

۲- این مشکل که همیشه در جهان به یک نوعی مطرح بوده و از ذهنهای ناتوان ناشی شده است، این است که می‌گویند: چیزی به نام حق مطلق وجود ندارد. اینکه بگوییم یک حرفی مطلقاً حق است و غیر آن باطل است. مثل کلاس ریاضیات نیست که ما معادله یک مجهولی به چند دانش آموز بدهیم و بگوییم فقط یک جواب صحیح است و هر چه جواب به غیر از آن بدست آمد، اشتباه است. بلکه حرفهای مختلف، هر کدام یک درصدی از واقعیت را دارند و یک

برای شناخت دین
حاکم ۳ مشکل وجود
دارد که باید آنها را
حل کرد:
۱- دینها در بسیاری
از امور همدیگر را
نفی می‌کنند.
۲- اینکه می‌گویند:
چیزی به نام حق
مطلق وجود ندارد.

درصدی هم از اشتباه و اشکال. بعد می گویند: اینکه چه دینی حاکم باشد بستگی دارد. مثلاً مسیحیت به درد اروپا و امریکا می خورد، آیین بودا با آن روشهای خاص خودش به درد مناطق ژاپن و چین و آن مردم خاص می خورد. آیین اسلام به درد ایران و عربستان و منطقه خاورمیانه می خورد. آن برای آنجا حق است. این هم برای اینجا. به این عقیده اصطلاحاً «پلورالیسم» گفته می شود.

۳- می گویند: دین در حد یک مکمل باشد برای نیازهای بشری و گاهی اوقات که مردم از سر و صدای ماشین خسته می شوند بروند در کلیسا یا مسجد و خستگی از تنشان در رود و تنوعی برای بشر باشد، کافی است. بیشتر از این، دین را در جامعه دخالت ندهید. دلیلش هم این است که جدیدترین دین آسمانی ۱۴۰۰ سال عمر دارد، بقیه که بیشتر. مسیحیت ۲۰۰۰ سال، یهودیت هم نزدیک به ۳۰۰۰ سال. دینی که ۳۰۰۰ سال یا ۲۰۰۰ سال یا ۱۴۰۰ سال پیش آمده است، چطور می تواند جامعه مدرن و متمدن امروز را هدایت کند؟ احکام دورانی که مردم سوار اسب می شدند و با شمشیر می جنگیدند و تکنولوژی و پیشرفت نبود، چطور می تواند در عصر امروز بشر را به سر منزل مقصود برساند و جوابگوی نیازهای مادی و معنوی بشر عصر حاضر باشد؟

حل مشکل اول: ابتدا باید مدعیان را بیرون کنیم. بالاخره تکلیف اینکه حاکمیت با کدام دین است باید روشن شود. به سراغ سه دین معروف آسمانی می آییم.

ادیان آسمانی مدعی:

۳- دین در حد یک مکمل باشد برای نیازهای بشری.

۱- مسیحیت ۲- یهودیت ۳- در ایران ما زردشتیت (اگر چه زردشتیان در کل جهان که مرکزشان بیشتر هندوستان و ایران است و یک کم هم در پاکستان هستند به پنجاه هزار نفر نمی‌رسند).

ما می‌خواهیم اینها را از میدان بیرون کنیم (البته ما هرگز این ادیان را نفی نمی‌کنیم و آنها را آسمانی می‌دانیم، «...لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...»^۱! این نصّ قرآن است. چقدر آیات قرآن در مورد حقانیت حضرت موسی^(ع) و حضرت عیسی^(ع) است. (البته زردشت جزء پیغمبرانی است که در قرآن اسمش نیامده است. چند روایت^۲ داریم که کتابش آسمانی است، خودش هم پیغمبر خداست. البته اسمش هم در روایات ما نیامده است. ذکر شده که مجوس پیغمبری داشتند، پیغمبرشان را کشتند، کتابش را هم سوزاندند).

در روایت آمده که
مجوس پیغمبری
داشتند، پیغمبرشان
را کشتند، کتابش را
هم سوزاندند.

زرتشت: می‌گوییم: این چیزی را که شما به عنوان دین عرضه می‌کنید، اولاً بگویید سندیتش چیست؟ پیغمبرتان کیست؟ می‌گویند: اسم پیغمبر ما زردشت است. می‌گوییم: در کدام تاریخ آمده است؟ تاریخی که در دست ندارند. کجا دنیا آمده است؟ عده‌ای گفته‌اند در یمن، عده‌ای گفته‌اند در ایران (که در ایران هم جاهای مختلفی ذکر کرده‌اند)، عده‌ای گفته‌اند در آذربایجان، عده‌ای هم گفته‌اند در بین‌النهرین. هیچ کدام هم معلوم نیست. تاریخ تولدش چه زمانی است؟ می‌گویند: آن هم اختلاف است. از ششصد سال قبل از میلاد مسیح گفته‌اند تا ده هزار سال قبل

۱- بقره آیه ۲۸۵

۲- کافی، ج ۳، ص ۵۶۷

از میلاد مسیح. ۹۴۰۰ سال اختلاف در تاریخ تولد. می‌گوییم: شما با این دین می‌خواهید دنیا را اداره کنید؟ پیغمبرتان که نمی‌دانید کجا به دنیا آمده است، پدرش که نمی‌دانید چه کسی بوده است، جانشینش هم نمی‌دانید چه کسی بوده است، دوران کدام حکومت بوده است، تاریخ تولدش هم که اینقدر اختلاف دارید. این دین هیچ سندیتی ندارد. از اینها می‌گذریم، شما چه هدیه و تحفه‌ای برای دنیا دارید؟ می‌گویند: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک. می‌گوییم: این را که همه می‌دانند. دین آمده تا یک چیز اضافه‌تری به بشر بگوید. اینها که فطری است. اگر دین هم نبود ما می‌دانستیم. شما دارید همان حرف فطرت را می‌زنید. چه چیز اضافه‌تری دارید؟ شما برای زندگی بشر چه دارید؟ آیا احکام دارید؟ چیزی که به نام احکام ندارید. ما می‌گوییم در اسلام، شما هر حکمی در هر امر جزئی که خواسته باشید، ما برایتان از ادله یا به صورت صریح یا به صورت انطباق بر یکی از عمومات استخراج می‌کنیم و به شما می‌دهیم. می‌گوییم: این دین نمی‌تواند دنیا را اداره کند. بحث اداره جهان است.

یک دانشجویی به من گفت: یک آقای به من گفته که خدا اسلام را برای مردم عربستان فرستاده است، مطابق فکر آنها. برای ایران زردشت و زردشتیت خوب است. برای غرب هم مسیحیت خوب بوده است. من به این بزرگوار گفتم به آن شخصی که این حرف را زده است بگو که اولاً دعوت به اینکه راست بگویید، خیانت نکنید، مال یتیم نخورید، به پدر و مادر احترام بگذارید، به عهد و عقده‌تان وفا کنید، با مردم خوب رفتار کنید، عدالت را رعایت کنید، اطراف فحشاء و منکر نگردید، صله رحم به جا بیاورید، این موارد که شرق و غرب و ایران و عربستان ندارد، این مال همه جاست. ثانیاً همین زردشت و زردشتیت در ایران ۱۲۰۰ سال قبل از اسلام

بود، ما چند دانشمند در این سالها در ایران داریم؟ چند کتاب که بگوییم این در سایه آیین زردشت، توسط فلان دانشمندی نوشته شده است، داریم؟ یک بیت شعر نداریم. یک اثر علمی که بتوان یک قیمت علمی روی آن گذاشت نداریم. حتی یک اثر غیر علمی نداریم. یک کتاب داستان هم نداریم. اسلام که آمد، آیا ژنتیک مردم عوض شد؟! مگر همین ایرانیها نبودند. یا شانس بود که همه نوابغ و دانشمندان بعد از آمدن اسلام ظهور کنند. چه اتفاقی افتاد؟ اگر آن دین برای ایران خوب بود، چرا آن وقت این اتفاق برای ایران نیفتاد؟ چطور شد این اسلام هر جا رفت درخشش ایجاد کرد؟ اینها سوالات بی جواب است.

اگر بگویند: دین شما جعلی است، یک پیغمبری که بیش از ۹۰۰۰ سال اختلاف در تاریخ تولدش است، کتابش را خود موبدهای شما می گویند: آتش زدند و موبدان بعد از عصر زردشت هر چه در ذهنشان بوده است نوشته اند، نمی دانید کجا بوده است، قبرش معلوم نیست کجاست، چه جوابی می خواهید به آنها بدهید؟ غیر از این است که فوراً به اسلام پناه می برید و دامن اسلام را می گیرید که ای اسلام به کمک ما بیا! می گویند: در اسلام دین ما تأیید شده است. امیرالمومنین^(ع) فرمود: «كَانَ لَهُمْ نَبِيًّا فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابًا فَاحْرَقُوهُ»؛ پیغمبری داشتند، پیغمبرشان را کشتند، کتاب آسمانی هم داشتند، آن را سوزاندند. هویت شما توسط اسلام تأیید شد. آیا غیر از این است که در آیین شما و در احکام شما آمده که خواهر و برادر می توانند با هم ازدواج کنند؟ همین الآن در یزد هستند، زردشتیانی که خواهر و برادر هستند، فرزند هم دارند. چاره ای ندارید جز اینکه به اسلام پناه

بیاورید. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: در بعضی از شرایع آسمانی ازدواج خواهر و برادر جایز بوده است از جمله شریعتی که حضرت آدم^(ع) مأمور بود که از آن پیروی کند. به خاطر همین هم دختر و پسرش با هم ازدواج کردند. ایشان می‌گویند: قبح ذاتی ندارد. قبحش به خاطر تشریح است. مجبورید دامن اسلام را بگیرید که ای اسلام اینجا هم به داد ما برس.

مسیحیت: به سراغ مسیحیان می‌آییم. می‌گوییم: شما بفرمایید: پیغمبرتان کیست؟ می‌گویند: حضرت عیسی. می‌گوییم: علیه السلام، رحمت خدا بر او و بر مادر بزرگوارش باد. کتابتان چیست؟ می‌گویند: انجیل. می‌گوییم: بیاورید. چهار کتاب می‌آورند. می‌گوییم: کدام یک کتاب شماست، چهار کتاب از آسمان آمده است؟ می‌گویند: نه یک کتاب آمده است. می‌گوییم: شنیدیم ۱۰ کتاب دیگر هم بوده است که آنها را سوزانید تا کمتر آبروریزی شود. آنها چه بوده است؟ می‌گویند: آنها را بزرگان ما هر چه یادشان بوده است نوشته‌اند و جنگها و فتنه‌هایی شده و کتب در دست بزرگان بوده است و اختلاف شده است و بالاخره به صورت امروزی در آمده است. می‌گوییم: یعنی خدا چهار کتاب بر حضرت عیسی^(ع) نازل کرده است؟ می‌گویند: نه یکی نازل کرده است. می‌گوییم: پس چرا چهار تا است؟ بالاخره انجیل واقعی کدام است؟ همه آنها یکی و درست است؟ قطعاً این طور نیست.

آقای موریس بوکای (مسیحی زاده است. هم پدرش، هم مادرش و هم خودش. بعد مسلمان شده است) در کتاب مقایسه بین تورات و انجیل و قرآن و علم، نزدیک به ۱۵۰ صفحه تعارضهای اناجیل کنونی با قطعیات علم را نوشته است. اینها را چه می‌گویید؟ شما می‌خواهید با اینها دنیا

را اداره کنید؟ دین که نمی‌تواند بر خلاف واقعیت‌ها صحبت کند؟ شما بگردید در قرآن یک کلمه پیدا کنید که امروز بشر قطعاً به صورت علمی ثابت کرده باشد، و قرآن خلاف آن را گفته است. اگر پیدا کردید ما همه حرفها را پس می‌گیریم و زمام را به دست شما می‌دهیم. همین آقای موریس بوکای در آن کتابش می‌گوید که هیچ تعارضی بین قرآن و علم وجود ندارد. هر چه علم به طریق قطعی ثابت کرده است، قرآن هم همان را گفته است. آیا شما اینجور دینی را دارید؟ اینکه وضعیت کتابتان. پیغمبرتان کیست؟ ما می‌دانیم کیست.

فرض کنید اسلام نبود و شما می‌خواستید خودتان با اسناد خودتان پیغمبرتان را معرفی کنید، از قرآن ما مایه نگذارید، پیغمبرتان کیست؟ می‌گویند: حضرت عیسی^(ع). می‌گوییم: پدرش کیست؟ می‌گویند: پسر خداست. می‌گوییم: امروز چه کسی این حرف را از شما قبول می‌کند؟ این حرفها شبیه رؤیاهای نشدنی است؟ یعنی یک انسانی فقط مادر داشته و در این دنیا زندگی کرده است؟! خیلی چیز عجیبی است! شما امروز می‌خواهید به جهان متمدنی که می‌خواهد بر هر چه که نتوان پشت میکروسکوپ و تلسکوپ دید، خط بطلان بکشد، بگویید که یک انسانی بوده است که پدر نداشته و از یک مادر به دنیا آمده است؟ فوراً علم می‌گوید: این از نظر علمی مردود است و یک خط بطلان روی آن می‌کشد. می‌گوییم: قبرش کجاست؟ می‌گویند: نمی‌دانیم. پدر که نداشته است. قبرش هم معلوم نیست کجاست. کتابی هم که به او نسبت می‌دهند، معلوم نیست که کدام یک است؟ از احکام چه دارید؟ می‌گویند: ما احکام که نداریم، یک مقدار نصیحت داریم. می‌گوییم: با نصیحت می‌خواهید دنیا را اداره کنید؟! بالاخره حکم قصاص چیست؟ حکم حدود، دیات، قوانین، معاملات، تجارت، سیاست چیست؟ می‌گویند: ما برای اینها حکم نداریم ما

فقط احکامی داریم که شما باید اخلاق داشته باشید، محبت داشته باشید. این دین که به درد اداره دنیا نمی خورد. مجبورید به سراغ اسلام بیایید. شما هم مثل زردشتیها باید بگویید: ای اسلام! به داد ما برس الآن ما را نفی می کنند. اسلام با بازوان قدرتمندش به سینۀ مخالف می زند و او را از میدان به در می کند. اینقدر زیبا و عالی برای موحدین عالم مسئله را جا می اندازد که همه قانع می شوند. مجبورند قانع شوند، ولی نعمت شما اسلام است. درست است که قرآن از شما انتقاد کرده است به خاطر بعضی از حرفهای کفر آمیز که عیسی پسر خداست (البته همه آنها نمی گویند، بعضی از آنها می گویند) ولی همین قرآن در عین انتقاد، هویت شما را حفظ کرده است. نگذاشته است شما را نفی کنند.

یهودیت: می گوئیم: شما به بشریت چه تحویل می دهید؟ یک کتابی که بعضی از احکام آن خجالت آور است و قابل گفتن نیست. یعنی حضرت موسی^(ع) این حرفها را از طرف خدا آورده است؟! مثلاً آدم چون از درخت علم خورد، با سواد شد، خدا گفت: دیگر لیاقت نداری، به زمین برو. بهشت جای بی سوادهاست. یا یک روز آدم مخفی شد، خدا دنبالش می گشت، بعد می گفت: آدم کجا رفتی، من تو را نمی بینم؟ اینها را می خواهید به بشریت عرضه کنید؟ ما یک دینی داریم که جواب تمام نیازهای بشر را می دهد. در قانونگذاری، بهترین قانونهای عالم را نوشته است. در تربیت بشر، بهترین اصول و ساده ترین، کوتاهترین و پر بازده ترین روشها را بکار برده است. توسعه هماهنگ به بشر می دهد. توسعه مکتبهای دیگر، ناهماهنگ است.

در هر زمینه ای که نگاه کنید، می بینید اسلام زیباترین و دقیق ترین احکام را دارد. دین اقوم، این است. شما یک حدیثی را که می خواهید بخوانید، با اینکه از دو طریق، سه طریق روایت

شده است، می گویند: ما از سه طریق قانع نمی شویم و هنوز شک داریم، باید مثلاً ده سند داشته باشد. آن وقت شما می خواهید دین پیغمبری را که نه تاریخ تولدش معلوم است، نه جای تولدش، نه سندی دارد و نه کتابی، به جهان عرضه کنید! این دین باید در همه زمانها آبرومند باشد. احکامش عاقلانه باشد. در هندوستان بعضی از دخترها را طبق مراسمی به معبد می آورند، بعد مار سمی می آورند که این دختر را می کشد، بعد بدن مرده اش را بالای سر یک مجمر آتشی آویزان می کنند، این بدن می سوزد، آرام آرام چربیهای او می ماند، بعد آنها را به عنوان تبرک می خورند. شما این دین را می خواهید به دنیا عرضه کنید؟

هر چیز، ارزش بیشتری دارد، بدل قلبی بیشتری هم از آن ساخته می شود. هیچ کس نمی رود آهن قلبی بسازد یا حلبی قلبی بسازد ولی طلای قلبی می سازند چون طلا قیمت دارد. دین قلبی که ساخته می شود به خاطر این است که قیمت دارد. ما قبول داریم که دین قلبی هم جعل می شود ولی این به این معنا نیست که هر چه دین وجود دارد، بد است مثل کسی که بدل خریده و بگوید اصلاً طلا وجود ندارد. این حرف درستی نیست. باید بگردیم اصل را پیدا کنیم. البته ما قبول داریم که هنوز ادیان آسمانی یک ته مانده ای از رمق معنویت دارند. الآن در امریکا خیلی از روانشناسان امریکایی می گویند که دین درمانی، بهترین راه درمان افسردگی است. همین مسیحیت بهتر از راههای دیگر است.

آیا این درست است که یک عده ای بیایند این دینی که دیدید ما یک اشاره به آن کردیم سست بودنش آشکار گشت و اگر بخواهیم در وادی منطق آن را بیاوریم با یک تلنگر از موضعش خارج می شود، آب و رنگ به آن بزنند و آن را تبلیغ و ترویج کنند؟ ما با دفاع کردن عقلانی می ترسیم

که نکند به اقلیت‌ها بر بخورد، ولی آنها در کشورشان رسماً به پیغمبر ما توهین می‌کنند. سیر توهین کشورهای اروپایی به پیامبر اعظم^(ص) همچنان ادامه دارد. عکس زشت و سبک می‌کشند. ۱۲،۱۳ میلیون نسخه از آن کتاب آیات شیطانی را چاپ کردند و در اختیار کشورهای مختلف از جمله کشورهای اسلامی قرار دادند. واقعاً جای تأسف دارد.

ما وقتی می‌خواهیم از دین خود عقلانی دفاع کنیم، دیده می‌شود که بعضی‌ها می‌گویند حالا چون به اقلیت‌ها بر می‌خورد چیزی نگویند. او رسماً می‌گوید: که من پیغمبر تو را قبول ندارم، من نگویم دین تو اشتباه است؟ من آیین مسیح را به عنوان شریعت منسوخ شده قبول دارم. این چیزی هم که تو ارائه می‌دهی آن نیست که حضرت عیسی^(ع) ارائه دادند. آنها در کشورشان رسماً به پیغمبر ما توهین می‌کنند. پیغمبر ما را مظهر ترور می‌دانند. عکسهای زشت می‌کشند، بعد ادعای دموکراسی و آزادی هم می‌کنند. به فریاد اعتراض صدها میلیون مسلمان هم هیچ توجهی نمی‌کنند. گویی اینکه اینها هیچ حق حیاتی ندارند.

اسلام: احکامش بسیار روشن است و اصلاً قابل خدشه نیست. تمام ایرادهایی که مخالفین ما به صورت ظاهری، نسبت به احکام اسلام وارد کرده‌اند، علمای ما با براهین محکم و دندان شکن جواب دادند. به همین خاطر هم است که وقتی دعوت به مناظره می‌شوند در هیچ میدانی حاضر به مناظره نمی‌شوند و این سنت الهی است که «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»؛ خدا هیچ راه سیطره و تسلطی برای کافرین بر مؤمنین قرار نداده است. امام صادق^(ع) فرمودند^۲: مراد، سیطره

امام صادق^(ع) در مورد آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء می‌فرماید: مراد، سیطره در بحث و مناظره است (نه سیطره فیزیکی و بدنی).

۱- نساء آیه ۱۴۱

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱

در بحث و مناظره است (نه سیطره فیزیکی و بدنی). **والّا** امام حسین^(ع) مقهور بدنی شد، شهید شد. عده‌ای از ظالمین و طاغیان علی الظاهر بر سر ائمه^(ع) مسلط بودند. این نفی سبیل و سیطره‌ای که در این آیه آمده است امام صادق^(ع) فرمودند: سیطره علمی است. اینجاست که می‌گریزند و حرفی برای زدن ندارند. در همان قدم اول به زمین می‌خورند. شما چه خدش‌های می‌توانید بر شریعت ما وارد کنید؟ روی کدام آیه قرآن می‌توانید انگشت بگذارید و بگویید که امروز در علم قطعی بشر ثابت شده است که این آیه اشتباه است؟ کتابی که فقط متکفل بحث و موعظه و نصیحت نیست. در همه چیز نظر داده است حتی در عالم تکوین، در علوم مختلف. شما از هر علمی سر نخ‌ی در قرآن پیدا می‌کنید.

آقای آلفرد کرنر (دانشمند فیزیک هسته‌ای) می‌گوید: من نمی‌توانم باور کنم که پیغمبر اسلام، تصادفاً این حرف‌های عجیب را در این رشته پیچیده علمی زده باشد چون یکی دو تا در قرآن نیست که بتوان آن را تصادفی کرد. آن دانشمند ناسا می‌گوید: هر چه قرآن در مورد ستارگان گفته است، علم هم همان را گفته است. هیچ تعارضی بین قرآن و علم وجود ندارد. ما چنین دینی داریم. شما فقط بروید یک جلد کتاب وسائل الشیعه، باب اطعمه و اشربه (خوردنیها و نوشیدنیها) را ببینید که چقدر حقایق علمی ثابت شده به صورت حدیث در این کتاب آمده است. پیغمبر اینها را از کجا می‌دانسته است؟ احکام روشن، غیرقابل خدشه، جلالت و رسائی و محکمی بیان کلام قرآن، با زیباترین روش بیان، همراه با تحدی (دعوت به مبارزه) از ویژگیهای دین ماست.

احکام روشن، غیرقابل خدشه، جلالت و رسائی و محکمی بیان کلام قرآن، با زیباترین روش بیان، همراه با تحدی (دعوت به مبارزه) از ویژگیهای دین ماست.

مسيلمه كذاب گفته بود: «أَلْفَيْلٌ وَ الْفَيْلَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْفَيْلُ لَأَهْ خُرطومٌ طویلٌ وَ ذَنْبٌ وَبِیلٌ». یا مثلاً یکی از بیاناتی که آقای میرزا علی محمد باب ادعا کرده است به من وحی شده است این است که شیر خر نخورید، تخم مرغ را نشکنید. با این احکام می‌خواهد دنیا را اداره کند؟ یا مثلاً حسنعلی بهاء، خدای قرن اتم که بیش از دویست جای کتابش به مردم خطاب می‌کند که ای بندگان من، ای کنیزان من، من هستم آن خدایی که در جلد بشر آمده‌ام و به زودی از میان شما خواهم رفت و غیب خواهم شد و ... می‌گوید: کور شو تا جمال من بینی، کر شو تا ندایم شنوی، جاهل شو تا ... یعنی رسماً مردم را به کوری و کری و جهالت و نفهمی دعوت می‌کند. برای چه؟ برای اینکه راحت بتواند سوار شود.

منطق قرآن خیلی محکم است. شما جرأت نمی‌کنید کتابتان را در بیاورید. اگر کسی به شما بگوید بیا بیا اینجا تا ما روی کتابتان را بخوانیم شما به مناظره حاضر نمی‌شوید چون چیزهایی در کتابتان است که خودتان خجالت می‌کشید کسی آنها را بخواند. اما کتاب ما به دنیا می‌گوید: «...فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمِثْلِهِ...»^۱ تحدی می‌کند. همه عالم را به مبارزه دعوت می‌کند. چقدر بین این و آن فرق است؟! چه کسی توانسته است جوابش را بدهد؟

اسرائیل در سال ۱۳۶۰ یعنی ۲۵ سال پیش ۶۰، ۷۰ هزار نسخه قرآن در خود اسرائیل چاپ کرد، آیاتی را که در مذمت یهود بود، حذف کرد و آنها را در پاکستان توزیع کرد. چون پاکستان حافظ قرآن زیاد دارد چند روزی نگذشت که قرآن‌ها لو رفت و جمع‌آوری شد. همین کار را در ایام جنگ نفت، در کویت انجام دادند که آنجا هم به سرعت لو رفت و جمع‌آوری شد. آمدند در

ایران کفشهایی وارد کردند که در کف کفشها اسم پیغمبر اسلام بود (سال ۷۴، ۷۵). آن هم کار اسرائیل بود. شما چرا این کارها می‌کنید؟ ما یک راه ساده‌تر به شما نشان می‌دهیم. بیاید یک سوره‌ای به اندازه سوره کوثر بیاورید که بتواند یک تنه‌ای به این سوره کوثر بزند. با این کار ریشه اسلام را کنده‌اید چون خود قرآن گفته است که نمی‌توانید بیاورید. چند بار هم تحدی کرده است. چرا چیزی نمی‌گویند؟ شما این همه زبان شناس دارید.

مثلاً آقای گلدزیهر یهودی در سال ۱۸۵۰ اولین کتاب در تاریخ قرآن را نوشته است (تمام قرآن را به دقت خوانده است، به زبان عربی هم تسلط کامل دارد). شما از اینها کم دارید؟ آنها را در یک کنفرانس جمع کنید بگویید عقله‌ایتان را روی هم بریزید و یک چیزی شبیه قرآن، در حد یک سوره بیاورید. برای چه اینقدر هزینه می‌کنید و کتاب آیات شیطانی را با نسخه ده، دوازده میلیون در دنیا پخش می‌کنید؟! چون می‌دانید که هم‌اورد این میدان نیستید. یک کتابخانه در امریکا است که صد میلیون نسخه کتاب در آن است (کتابخانه وزیر یزد آخرین آمار که من در سال گذشته گرفتم ۴۸۰ هزار نسخه کتاب دارد. سومین کتابخانه ایران هم است) میلیون‌ها نسخه کتاب دیگر هم در جهان است که در آنجا نیست. صدها میلیون کتاب هم نوشته شده است که یا در دسترس نیست و یا چاپ نشده است. هیچ مؤلفی جرأت کرده که بگوید بیاید یک سطری مثل کتاب من بیاورید؟! و اگر گفته بود رسوا نمی‌شد؟ اگر آقای اینشتین که می‌گویند نابغه غرب در قرن حاضر است، گفته بود که اینها نظریات و حرفهای من است، اگر می‌توانید یک

۱- یونس آیه ۳۸، هود آیه ۱۳، قصص آیه ۴۹، دخان آیه ۳۶، صافات آیه ۱۵۸، بقره آیه ۲۳

حرفی مثل این بیاورید، کوس رسوایی اش زده شده بود چون نظریهٔ بیگ بنگ^۱ آقای هابل نظریهٔ او را ابطال کرد. دین پیغمبری که در ۱۴۰۰ سال پیش در شبه جزیرهٔ عربستان ظهور کرد و درسی نخوانده و مکتبی نرفته بود، مردم فرهیخته‌ای هم اطرافش نبودند و یک حرفه‌ای زد که همهٔ عالمان و اندیشمندان اعصار و قرون در مقابلش به زانو در آمدند، کجا و دینی که پیغمبرش معلوم نیست کجاست؟ کجا به دنیا آمده است؟ پدرش کیست؟ کی به دنیا آمده است؟ کتابش چیست؟ آیا این کتاب مال او است یا تحریف شده؟ کجا. اینجا است که باید این شعر را خواند:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری^۲

زندگی پیغمبر اسلام^(ص) قبل و بعد از بعثت کاملاً واضح و روشن است. اخلاق نیکویی که پیامبر داشتند. هیچکس در این تردید ندارد. حتی خود مستشرقین می‌گویند که مثلث موفقیت پیامبر، یکی اخلاق کریمهٔ ایشان است، در نسبش، در اخلاقش، در کرامتش. تاریخ حتی به صورت جعلی یک دروغ، یک خیانت، یک فعل سوء به پیغمبر اسلام نسبت نداده است. این افتخار ماست. شما حرفه‌ای که خودتان به پیغمبرانتان نسبت داده‌اید زشت است. قصهٔ حرمسراهای حضرت داود^(ع) را در تورات می‌توانید امروز در دنیا مطرح کنید و بگویید این پیغمبر ما بوده است؟ جریان معاشقهٔ حضرت یوسف^(ع) را که خیلی زشت است و در کتب‌تان آورده‌اید آیا اینها حرف خداست که به پیغمبر خدا نسبت ناروا دادید؟

چهارمین مطلب، مناسبت احکام نورانی اسلام با نیازهای جامعهٔ بشری است.

۱- Big Bang (انفجار بزرگ)

۲- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۳۸

با این تفصیل نتیجه می‌گیریم که اسلام، دین قیم است.

حل مشکل دوم: عده‌ای می‌گویند: هیچ حق مطلقى وجود ندارد. طرف گفته بود: شما راست می‌گویى ولی حق با ایشان است. او درست می‌گوید، یک کمی هم غلط می‌گوید. این آقا هم درست می‌گوید، یک کمی هم غلط می‌گوید. همه حرفها را که روی هم بریزیم، همه خوب می‌شوند. بگذارید، صهیونیست برای منطقه‌ای و مسیحیت هم برای جایی باشد، اسلام هم برای یک جایی و بی‌حجابی هم برای یک جایی و حجاب هم برای جایی و... حق مطلقى، نیست، باطل مطلقى، هم نیست. همه یک بهره‌ای از حق دارند. همه خوبند. همه عقیده‌ها یک بخشی از آنها اشکال دارد، یک بخشی هم از آنها خوب است. باید بگردیم خوبهای آنها را پیدا کنیم. هیچ حکومتی مطلقاً حق نیست. یک حکومت می‌گوید: فقط من. مردم هم به او رأی می‌دهند، روی کار می‌آید چند تا کار خوب می‌کند، چند تا کار بد. یک آقای دیگر می‌گوید: دیدید این طرف کار بد کرد، حالا به من رأی دهید من چه خواهم کرد و همین طور ادامه دارد. اینکه بگوییم یک عقیده‌ای مطلقاً درست و به غیر از آن هر چه هست باطل است، این حرف منصفانه‌ای نیست. هر دینی یک طراوتها و جاذبه‌هایی دارد، یک اشکالات و خرافاتی هم دارد. باید همه را سر این سفره راه داد. به همه باید گفت که بخشی از حق با شماست. نزاع ادیان را باید اینطور حل کرد. اولین حرف ما این است که آیا این عقیده شماست؟ می‌گویند: آری، ما معتقد به «پلورالیسم» هستیم. می‌گوییم: پس شما هم یک عقیده دارید. می‌گویند: بله. می‌گوییم: آیا این عقیده شما کاملاً درست است یا بخشی از آن درست و بخشی نادرست است؟ دو جواب می‌توانند بدهند. یا بگویند: نه! استثنائاً این یکی کاملاً حق است. می‌گوییم: چطور به خودتان که رسید حرف حق

پیدا شد! پس قبول کردید می تواند حقی وجود داشته باشد. به محضی که اذعان کنید که عقیده شما درست است، به بطلان آن اذعان کرده‌اید. یعنی اثبات آن باعث نفی آن است. پس با این اوصاف ما می توانیم بگوییم که یک حرف، حق، بقیه باطل. ممکن است جواب دهند که نه ما این را نمی گوییم. این عقیده و نظریه ما هم به این صورت است که یک بخشی از آن درست است و یک بخشی غلط. می گوییم: پس این عقیده به درد نمی خورد چون خودت می گویی همه حرف من درست نیست. مجبور هستی که بپذیری این عقیده درست نیست و حرف حق هم وجود دارد.

مطلب دوم، اینکه بگویید: همه را مجموعاً که حساب کنیم، ارزششان تقریباً یکی است. حالا فرض کنید در شمال درخت زیاد است ولی در یزد آب و درخت نیست در عوض معادن اورانیوم وجود دارد. خدا به صورتی دیگر جبران کرده است. این آقا قدی کوتاه دارد ولی همت بلند دارد. آن آقا مال زیادی دارد ولی در عوض اولاد خوب ندارد. در واقع افراد معتقد به این عقیده مسائل را به این صورت نگاه می کنند. می گوییم: شما بین کور و بینا به یک اندازه ارزش قائل هستید و آنها را یکی می دانید؟ اگر بگویند ما یک فرزند عقب افتاده فلج از نظر مغزی و ذهنی و جسمی به شما می دهیم، چه فرقی می کند همه خوب هستند، شما قبول می کنید؟ شما حاضر هستید پول یک کیلو طلا را برای یک کیلو نقره یا یک کیلو آهن بدهید؟ حاضرید زشت را بگیرید، زیبا را بدهید؟ بین عالم و جاهل فرق نمی گذارید؟ پس آقایان امریکاییها چطور آمدید در فاصله بیست سال یا هجده سال، ده میلیون مغز نخبه جهان سوم را ربودید؟ پس شما چرا فرق می گذارید؟

قرآن کریم، کتاب همیشگی است، «...قُلْ... هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّور...»^۱؛ (ببینید منطق، چقدر کوبنده است) به نظر شما ظلمت و نور یکی است؟ پس چرا این همه پول خرج برق می‌کنید و برای روشنایی پول می‌دهید؟! شما می‌گویید هم ظلمت خوب است و هم نور و هر دو با هم برابر هستند؟! «...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...»^۲؛ آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند مساوی هستند؟ آیا انسانی که مقید به قوانین الهی است با انسان بی‌بند و بار یکی است؟ «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»^۳؛ آنهایی که کار خوب می‌کنند و عمل شایسته انجام می‌دهند مثل مفسدان هستند و ما آنها را مثل مفسدان قرار می‌دهیم؟ پرهیزکاران را مثل بی‌بند و بارها در نظر می‌گیریم؟ این چه حرفی است که می‌زنید. خود شما حاضر نیستید این معامله را انجام دهید.

در سوره جاثیه می‌فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۴؛ آیا بدکاران فکر می‌کنند ما آنها را در مرتبه، مانند خوبان و صالحان قرار می‌دهیم؟ در دنیا و آخرت آنها را یک جور حساب می‌کنیم؟ خیلی بد حکمی است که می‌کنند.

۱- رعد آیه ۱۶

۲- زمر آیه ۹

۳- ص آیه ۲۸

۴- جاثیه آیه ۲۱

یکی از آقایان در یکی از این تجمعات برای سخنرانی دعوت شده بود، خیلی عارفانه صحبت می کرد که ما عاشق خداییم (می دانید که کلمه عشق حتی یک بار هم در قرآن به کار نرفته است. دلیل هم دارد. این اصطلاحی است که صوفیان آن را در ادبیات ما باب کردند. یک روایت معتبر مسند هم نداریم که در آن کلمه عشق بکار رفته باشد. روایت مرسل داریم، که گفتند آن را دیگر نخوانید چون سندش معلوم نیست) و جهان هم که اثر معشوق ماست پس هر چیزی در دنیاست ما آن را دوست داریم. بعد هم یک مثال خیلی عارفانه ای زدند که شما محبوبی دارید که خیلی او را دوست دارید و خیلی به او علاقه دارید. بعد به او می گوید: یک امضاء اینجا بکش. وقتی امضاء کشید، نمی گویی چرا امضاء را کج کشیدی یا چرا راست کشیدی؟ شما کار کج و راستی امضاء نداری، امضاء محبوب را می خواهی. (یا یک مادر شهیدی که مثلاً یک پیراهنی از فرزندش مانده است نمی گوید این پیراهن چه قیمتی دارد؟ می گوید: این به اندازه دنیا برای من می ارزد چون اثر فرزندم است).

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

لذا هر مخلوقی اثر خداست و آثار خدا را باید دوست داشت. از این حرفها می زد. می گوییم: پس آقای محترم بیا برای ما روشن کن که تکلیف معاویه و علی چه می شود؟ معاویه را که شیطان خلق نکرده است، او مخلوق خداست، علی هم مخلوق خداست منتها علی امضاء راست است، معاویه امضاء کج ولی چون هر دو اثر محبوب هستند ما باید هر دو را دوست داشته باشیم، آیا این درست است؟! به این می گویند: پلورالیسم خزنده. از در آن را بیرون کردند، از پنجره به اسم عرفان وارد می شود.

قرآن می گوید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ!»؛ آیا ما مؤمنان صالح را مثل مفسد قرار می دهیم؟ این چه حرفی است که می زنید؟! می گوییم: اشکالی ندارد ما یک ظرف آب لجن بر می داریم، وقتی که این آقا در حال سخنرانی هست آن را روی سرش خالی می کنیم. می گوید: چرا اهانت کردید؟ می گوییم: آقا صبر کن! این لجن را هم خدا خلق کرده است، با گلاب فرقی ندارد. چطور شد که عکس العمل نشان دادی و این را اهانت تلقی کردی؟ کجای اسلام و کجای قرآن این حرفها زده شده است؟ اینها عرفان من در آوردی است. عرفانی که از مجرای اهل بیت^(ع) به حقایق نرسد، منحرف است. آن آقا، عرفانش این است که انسان، وقتی به کمال رسید «سَقَطَتِ الشَّرِيعَةُ»؛ شریعت ساقط می شود. می گوییم: آقای درویش چرا نماز نمی خوانی؟ می گوید که ما به مرتبه عرفان کامل رسیدیم، نماز مرکب است شما سوار مرکب می شوید تا به مقصد برسید، وقتی به مقصد رسیدید آیا از مرکب پیاده نمی شوید؟ یکی از اساتید به رئیسشان گفته بود که چرا نماز نمی خوانی؟ همین جواب را داده بود. گفته بود: شما بالاتر هستید یا علی ابن ابی طالب^(ع)؟ گفته بود: من خاک پای علی هم نمی شوم. گفته بود: علی در کجا شهید شد؟ گفته بود: در مسجد. چکار می کرد؟ گفته بود: در حال نماز بوده است. گفته بود: تو از علی بالاتری یا تو از او واصل تر هستی؟ به هر حال این منطق محکم قرآن است. این حرفها که همه امضاء خدا هستند، غلط است. ما بیانات داریم. شما چطور از آدم متخلف بدتان می آید آیا این اشتباه است؟ فرض کن در خانه دو فرزند داشته باشی که یکی شرور باشد به

طوری‌که هر کاری می‌کنی او عمداً بر خلافش را انجام می‌دهد و یکی هم تا اجازه ندهی آب نمی‌خورد آیا هر دو را به یک اندازه دوست داری؟ پس این عقیده هم، عقیده درستی نیست.

مشکل سوم: دینی که ۱۴۰۰ سال پیش، آن هم در یک شبه جزیره وحشت و نفرت و بی‌فرهنگی آمده است، چطور می‌خواهد امروز این جهان متمدن را اداره کند؟ آن احکام چطور می‌تواند، امروز بشر را به سعادت برساند و پاسخگوی نیازهای عمیق بشری باشد؟

آیات مطرح شده در جلسه چهارم:

- ۱- «ما تعبدون من دونه إلا أسماء سميتوها عهدهم و آباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن الحكم إلا لله أمر ألا تعبدوا إلا إياه ذلك الدين القيم و لكن أكثر الناس لا يعلمون» (يوسف آیه ۴۰)
- ۲- «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل کى لا یکون دولةً بین الأغنیاء منکم و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله إن الله شدید العقاب» (حشر آیه ۷)
- ۳- «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغير حساب» (ص آیه ۳۹)
- ۴- «يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (مائده آیه ۹۰)
- ۵- «أن أقذفيه فى التابوت فأقذفيه فى الیم فلیلقه الیم بالساحل یا خذہ عدو لی و عدو له و القیت علیک محبة منی و لتصنع على عینی» (طه آیه ۳۹)
- ۶- «آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانک ربنا و إلیک المصیر» (بقره آیه ۲۸۵)

٧- «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء آیه ١٤١)

٨- «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره آیه ٢٣)

٩- «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْتَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (يونس آیه ٣٨)

١٠- «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْتَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود آیه ١٣)

١١- «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (قصص آیه ٤٩)

١٢- «فَأْتُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (دخان آیه ٣٦)

١٣- «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْجَنَّةَ إِنْهُمْ لَمَحْضُونَ» (صافات آیه ١٥٨)

١٤- «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْ يُنصِفُوا تَعْمًا وَلَا

ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ

فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (رعد آیه ١٦)

۱۵- «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر آیه ۹)

۱۶- «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (ص آیه
۲۸)

۱۷- «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (جاثیه آیه ۲۱)

احادیث مطرح شده در جلسه چهارم:

۱- «اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۶»

لَا دَبَّ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ

۲- «اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۵ الی ۲۶۹»

باب التفویض الی رسول الله

۳- «اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۶»

۴- «نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲»

قال علی^(ع): از زمانی که از شیر مادر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته خود را شب و روز مأمور کرد که او را تربیت کند و مواظب او باشد.

۵- «بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸، باب ۳۱»

قال علی^(ع): نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا

۶- «کافی: ج ۳، ص ۵۶۷»

قال علی^(ع): كَانَ لَهُمْ نَبِيًّا فَقَتَلُوهُ وَكِتَابًا فَأَحْرَقُوهُ

۷- «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱»

قال الصادق^(ع): مراد، سیطره در بحث و مناظره است (نه سیطره فیزیکی و بدنی).

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجم (۱۳/۱۰/۱۳۸۵)

آخرین مشکل این بود که دینی که در ۱۴۰۰ سال پیش آمده چگونه می‌تواند پاسخگوی نیازهای بشر عصر جدید باشد؟ با توجه به وجود تفاوت‌های بسیار زیاد در ابعاد زندگی انسانهای عصر حاضر و انسان زمان نزول اسلام و قرآن، چگونه می‌توانیم آنرا جواب داده و توجیه کنیم؟ این اشکال از اشکالاتی است که مدت زیادی است بر سر زبان بعضی از مخالفان و بعضی از افراد فریب خورده، افتاده است و در نوشته‌ها و صحبت‌هایشان گاهی به این مطلب تصریحاً و تلویحاً اشاره دارند.

اولین مطلبی که در رابطه با جواب این اشکال گفته می‌شود این است که مفاهیم کلی همیشه ثابتند و هیچ وقت تغییر نمی‌کنند. در زمینه علوم مثلاً اینکه مجموع زاویه‌های داخلی یک مثلث ۱۸۰ درجه می‌شود، این قانون، زمان فیثاغورث همین طور بوده و اکنون نیز همین گونه است. قرار نیست تغییر کند. با بزرگ و کوچک شدن مثلث هم این قاعده و قانون هیچ تغییری نخواهد کرد. اینکه دو ضربدر دو، نتیجه‌اش چهار است، این همیشگی است. قوانین ثابت و لایتغیر عالم همیشگی‌اند. قانون جاذبه نسبت به یک شمشیر، که سلاح قدیمی است و نسبت به یک توپخانه که سلاح جدید است، یک جور عمل می‌کند.

در بُعد اخلاقی اسلام: مفاهیم اخلاقی و ارزشهای انسانی با گذشت زمان عوض نمی‌شوند. اینکه صداقت و امانت داری خوب است، اینکه نباید دروغ گفت و خیانت کرد، اینکه حق یتیم را نباید خورد، اینکه حق مردم را باید ادا کرد، اینکه به والدین باید احترام گذاشت، اینکه باید به عدالت

امر کرد، اینها چیزهایی نیست که با پیشرفت و یا عقب گرد تغییر کنند. اسلام گفته است «...أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...»^۱؛ وقتی پیمانی بستید به آن وفا کنید. حالا زمانی این پیمان، پیمان بیع است. یک وقت نخلستان می‌خرند و می‌فروشند. یک وقت دو شرکت بزرگ هواپیما می‌خرند و می‌فروشند. مفهوم تغییری نکرده، مصداق تغییر کرده است. تغییر مصداق هیچ مشکلی برای مفهوم ایجاد نمی‌کند. آنها که این اشکال را به ما می‌گیرند، مثلاً باید قدیمی بودن را اینگونه تفسیر کنند: دینی که ۱۴۰۰ سال پیش آمده، امر به راستگویی کرده، الان قرن جدید است باید دروغ گفت، دروغ مُد است، یا دین ۱۴۰۰ سال پیش گفته است، خدمت به مردم، اینها دیگر کهنه شده است الان باید بمب اتم روی سر مردم ریخت. دین ۱۴۰۰ سال پیش گفته است: ادای حق بندگان خدا، الان باید حق مردم را چپاول کرد. والا اگر بگویند که اینها ارزشهای اخلاقی و انسانی‌اند و با گذشت زمان تغییر در ارزش بودنشان ایجاد نمی‌شود مگر اسلام به غیر از این دعوت کرده است؟!

با تغییر مصداق، هیچ مشکلی برای مفهوم ایجاد نمی‌شود.

در بُعد فقهی و حقوقی اسلام: یکی از قواعدی که اسلام آورده است قاعده «نفی ضرر» است. جریان از این قرار است: شخصی به نام سمره بن جندب (یک آدم منافق پست به ظاهر مسلمانی بود) حتی برای رسول گرامی اسلام هم احترام لازم را قائل نبود. بی ادب بود بعداً هم جزء یاران معاویه شد و جعل حدیث می‌کرد) این شخص یک درخت نخل خرمايي در خانه یکی از انصار داشت. به بهانه سرکشی از نخل بی‌اجازه (با بودن همسر و دختر آن مرد) وارد خانه او می‌شد. همسر و دختر آن انصاری اعتراض می‌کردند که چرا صدا نمی‌زنی؟ خبر نمی‌دهی؟ می‌گفت:

قاعده «نفی ضرر» این است که هیچ ضرر و زیانی در دین نمی‌باشد.

می‌خواهم به نخلم سرکشی کنم و به شما ربطی ندارد. این شخص انصاری خدمت رسول گرامی اسلام آمد و گفت: یا رسول‌الله! به ایشان بگوئید حداقل یک «یاالله» بگوئید، اینطور غافلگیرانه وارد نشود. حضرت به او گفتند، قبول نکرده و ابا کرد. حضرت فرمودند: من یک درخت نخل بیرون از این خانه به تو می‌دهم، تو این درخت را به من واگذار کن. گفت: نه، من این کار را نمی‌کنم. فرمودند: دو تا نخل به تو می‌دهم. گفت: نه این کار را نمی‌کنم. سه تا و چهار تا و ... تا چهل نخل هم رسید! حضرت گفتند: چهل نخل به تو می‌دهم، تو این نخل را به من بده. گفت: معامله نمی‌کنم. حضرت گفتند: یک نخلی در بهشت برای تو ضمانت می‌کنم گفت: نه یا رسول‌الله! معامله نمی‌کنم حضرت فرمودند: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ!»؛ در اسلام حکمی که متضمن ضرر رسیدن به یکدیگر باشد، وجود ندارد. بعد به انصاری فرمودند: آن نخل را از جا بیرون بیاور و در کوچه بینداز. او هم نخل را از جا بیرون آورد و در کوچه انداخت قاعده «نفي ضرر» از اینجا بیرون آمد (حدیث معروف: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»).

قاعده «سلطنت» این است که افراد بر مالی که دارند، مسلط هستند.

در اصطلاحات فقهی قاعده‌ای داریم به نام «قاعده سلطنت»؛ قاعده سلطنت این است که شما بر مالی که دارید مسلط هستید. «الْأَنَاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»؛ مردم اختیار مال خود را دارند. مادامی که در مصارف غیر شرعی و خلاف شرع مصرف نکردند، می‌توانند که در هر موردی که خواستند، مصرف کنند. مثلاً شرکتی چندین سال روی طراحی سی‌دی زحمت کشیده و به اندازه یک کتابخانه، کتابهای مفید وارد این سی‌دی کرده است، مثلاً ده میلیون تومان خرج کرده است و

حالا این سی‌دی رابه بازار ارائه کرده و قصد هم دارد که از این سی‌دی استفاده اقتصادی ببرد. من بروم یک عدد از این سی‌دی را بخرم و بعد هم بگویم این که مال خودم است می‌خواهم از روی این رایت کنم و بعد ده هزار تا تکثیر کرده و بین مردم پخش کنم و استناد کنم به این قاعده که: «الْأَسُّ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ». این مال خودم است، آیا این کار شرعاً جایز است؟!

در اصطلاح فقهی می‌گویند: «قاعده نفی ضرر بر قاعده سلطنت حاکم است.» یعنی قاعده سلطنت تا زمانی پا برجا است که با قاعده نفی ضرر تعارض پیدا نکند. درست است که مال شماست، پول دادید و این سی‌دی را خریده‌اید، اما شما دارید به آن شرکتی که با زحمت این سی‌دی را تهیه کرده، ضرر می‌زنید. و چون در اسلام ضرر و ضرار نیست شما حق این کار را ندارید.

در احکام فقهی گفته می‌شود: «خيار رؤیت» مضمون آن، این است که: «شما می‌توانید جنس را غیاباً بخرید، واجب نیست آن را دیده و بعد بخرید» مثلاً از شخصی که می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد می‌خواهید که خانه‌اش را توصیف کند. او هم از خصوصیات خانه‌اش برای شما می‌گوید و حتی نقشه خانه را نیز برای شما می‌کشد. شما هم بعد از شنیدن توصیفات می‌گویید خوب است و می‌خرید. فردا که برای دیدن خانه می‌روید می‌بینید خیلی با آن چیزی که آن آقا گفته، متفاوت است. در اینجا شارع مقدس یک حقی برای شما گذاشته است به نام «خيار رؤیت» به محض اینکه کالا را رؤیت کردید و دیدید خلاف وصف فروشنده است می‌توانید فوراً بگویید: فسخ کردم.

قاعده «نفی ضرر» بر
قاعده «سلطنت»
حاکم است.

این قانون چه فرقی می‌کند که الآن باشد یا ۱۴۰۰ سال پیش؟ این قانون را می‌شود در مورد گوسفند اجرا کرد، در مورد اسب و قاطر اجرا کرد، در مورد هواپیما هم می‌توان اجرا کرد. آیا مگر مفاهیم کلی با پیشرفت جهان عوض می‌شوند؟

«خيار غبن»: یکی از اقسام خیارات در بیع است. اینکه شما بعد از خرید و فروش متوجه بشوید که این آقا گران به شما فروخته است، شما حق فسخ دارید. حالا می‌خواهد قاطر فروخته باشد، اسب فروخته باشد یا ماشین.

«جُعَاله»: در زمان قدیم یک نفر بچه‌اش، اسبش و... گم می‌شد می‌گفت: ای مردم، هرکس اسب مرا تا فلان ساعت پیدا کرد و به من تحویل داد، دو دینار به او به عنوان دستمزد می‌دهم. فردی هم می‌رفت می‌گشت و اسب را پیدا کرده، می‌آورد و می‌گفت اسب را بگیر و دو دینار را بده. الان که عصر جدید است آیا می‌شود این قانون را اجرا کرد؟ با قرارداد جُعَاله می‌توان انجام داد. مثلاً هرکس حاضر شود مزرعه پسته ایجاد کند یا کارگاه تولید قالی بزند یا کارخانه ماشین سازی راه‌اندازی کند ما این مقدار به او وام می‌دهیم به شرط اینکه این کار را بکنند. این می‌شود جُعَاله.

پس با تغییر مصداق، قوانین و مفاهیم کلی فرقی نمی‌کند. دو تا دوتا دانه گردو می‌شود چهارتا. دو تا دوتا هواپیما هم می‌شود چهارتا. آیا می‌توانیم بگوییم نه، این چون هواپیماست دو تا دوتایش می‌شود شصت تا؟! آن چون گردوست می‌شود چهار تا! هیچ فرقی نمی‌کند. این مغالطه است که بگوییم قوانین اسلام مخصوص ۱۴۰۰ سال پیش است، الان نمی‌شود اجرا کرد. مگر اسلام گفته این قوانین فقط مال همین چیزهایی است که الان موجود است، اگر چیزهای جدیدی

با تغییر مصداق،
قوانین و مفاهیم کلی
فرقی نمی‌کند.

آمد این قوانین در موردش جاری نیست؟ اسلام گفته: وقتی که وزن می‌کنید کم، وزن نکنید، کم فروشی نکنید دیگر نگفته است گردو باشد، بادام باشد، یا چیز دیگری باشد. هر چیزی می‌خواهد باشد.

نکته: هزار سال قبل از اینکه اصول مهم حقوق امروز بین‌الملل، اجرا شود و بشر به اینها راه پیدا کند، اسلام این قوانین را اجرا کرده بود. شاید اگر امروز برای شما گفته شود، بگویید اینها که چیز ساده‌ای است. ولی باور کنید ساده نیست! قرن‌ها برای اینها زحمت کشیده شده تا بشر به اینها راه پیدا کرده است. قبل از اینکه دوران رنسانس در اروپا شروع شود اروپائیان در بُعد حقوق و در مسائل قضایی یک رویه‌هایی داشتند. مثلاً اگر شخصی علیه دیگری ادعایی می‌کرد که این فرد مال من را دزدیده است، دادگاه به مدعی نمی‌گفت شما یک بینه بیاور و اصل بر برائت است. اصلاً اصل برائت مفهومی نداشت. اصل بر اتهام بود! حالا چطور باید از این اتهام تبرئه شود؟ یکی از راه‌های تبرئه این بود: یک آهن تفتیده‌ای را به دست متهم می‌دادند و می‌گفتند نه قدم یا ده قدم راه برو! آهن تفتیده، دست را می‌سوزاند و پوست دست تاول می‌کرد. بعد او را در اتاقی زندانی کرده و می‌گفتند: اگر دستش عفونت کرد، این نشان دهنده این است که او مجرم است و اگر دستش عفونت نکرد معلوم است که این مجرم نیست!! بیچاره اگر دستش عفونت می‌کرد، مجازاتش هم می‌کردند و وقتی می‌پرسیدند که چه دلیلی برای این کار دارید؟ می‌گفتند: چون خدا بی‌گناه را نجات می‌دهد. این هم منطقتشان بود برای این موضوع کتابها نوشته‌اند، استدلالها کرده‌اند!

قرن‌ها قبل از اینکه بشر امروزه به قوانین و اصول حقوق بین‌الملل کنونی دست پیدا کند، اسلام بسیاری از آنها را تبیین و اجرا نموده است.

راه دوم این بود که یک استخر آبی داشتند. شخص متهم را در داخل آب می انداختند. اگر زیر آب می ماند و فوراً روی آب نمی آمد، می گفتند این بریء است، چون آب او را گرفت، برائت دارد! او را آزاد می کردند. اگر فوراً روی آب می آمد می گفتند: مجرم است و مجازاتش می کردند! شما فکر می کنید که اصل برائت امروز به سادگی در جوامع بشری جا افتاده است؟ امروز اصل برائت یک اصلی است که تمام نظام های حقوقی جهان قبولش دارند. هزار سال قبل از اینکه این واژه در حقوق اروپا راه پیدا کند، اسلام آن را اجرا کرده بود. اصل برائت یک اصل اسلامی است.

یکی دیگر از مشکلات اینها این بود که اگر مجرمی فرار می کرد یا می مُرد، جرمش به ارث می رسید. دلیلش را می پرسیدند. می گفتند: کسی که مالش را به ارث می برد، جرمش را هم به ارث ببرد! این هم منطقی بود. مثلاً پدرش قتل نفسی کرده بود، فرار کرده بود، پسر را گرفته و به جای پدر اعدام می کردند! سالها و سالها در قاره اروپا و بعضی از کشورهای جهان مثل چین این قاعده اجرا می شد. اما با آمدن تحول صنعتی و علمی در قاره اروپا، به جای این اصل قانون دیگری آمد به نام: «شخصی بودن مجازات» ۱۱۰۰ سال قبل از این، اسلام این قانون را اجرا کرده بود. چند جای قرآن تصریح کرده است. «...وَلَا تَلْوُوهَا وَلَا تَنْهَوْنَهَا عَنْ الْخُرَى...»؛ هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی گیرد. ما روایات بسیاری از معصومین^(ع) و پیامبر گرامی در این خصوص داریم، اگر این دین مال ۱۴۰۰ سال پیش است، شما چطور شد که در نهایت، تسلیم اصول حقوقی این دین شدید؟

قاعده «شخصی بودن مجازات»، که امروزه غرب قائل بدان است، در اسلام از ابتدا وجود داشته است.

در اسلام از ابتدا قاعده «مساوات قانونی» و «رعایت حقوق اقلیتها» (که غرب قرن‌ها خلاف آن را عمل می‌نمود و امروزه بشر تنها در ظاهر بدان معتقد است) رعایت می‌گردید.

یکی دیگر از قوانینی که اروپاییان در دوران قرون وسطی در زمینه حقوق داشتند، این بود که برای انسانها طبقات مختلف قائل بودند. مثلاً اشراف زادگان، طبقه متوسط، یا قشر فرودست. اشراف زادگان هم طبقه طبقه بودند و قوانینشان هم فرق می‌کرد. هر چه پایین‌تر می‌آمد مجازاتها سنگین‌تر می‌شد. وقتی تحولات رنسانس به وجود آمد کم‌کم بشر به این نتیجه رسید که انسانها در مقابل قانون مساوی‌اند. امروز قاعده «مساوات قانونی» در همه نظامهای حقوقی جهان قاعده‌ای پذیرفته شده است. اگر چه در عمل آنطوری نیست که باید باشد. اسلام هزار سال قبل، این قاعده را تبیین و اجرا کرده بود.

«حقوق اقلیتها»: امروز در دنیا یکی از اصول پیشرفته، رعایت حقوق اقلیتهاست. در کجا مثل اسلام حقوق اقلیتها رعایت شده است؟

امیرالمؤمنین^(ع) روزی (در زمان خلافتشان) در کوچه زره‌شان را در دست یک مسیحی دیدند گفتند: این را از کجا پیدا کرده‌ای؟ این زره من است. گفت: نه یا علی، من این زره را خریده‌ام و مال خودم است. حضرت گفتند: من که نمی‌توانم از این زره بگذرم، برای من خیلی ارزش دارد و اگر بخواهم آن را از تو بخرم پول ندارم. مجبوریم پیش قاضی برویم. او که می‌دانست حضرت مدرک ندارد، قبول کرد پیش قاضی بروند. قاضی چه کسی بود؟ شریح قاضی که بعدها در جریان کربلا منحرف شد. به محض اینکه شریح، امیرمؤمنان^(ع) را دید هول شد، از جا بلند شد و با حالت خاصی گفت: *اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا امیرالمؤمنین*. حضرت جوابش دادند و به او تشر زدند. گفتند: چرا رعایت نکردی؟ ما آمده‌ایم برای قضاوت. (چون یکی از وظایف قاضی این است که بین دو طرف دعوا تساوی را رعایت کند، حتی در کلام. حتی در شروع سخن، حق ندارد بگوید شما چیزی

نگو، شما حرف بزنی. این حق را ندارد. باید بگویند هر کس می‌خواهد حرف بزند یا بگوید یکی از شما حرف بزند). گفت: بفرمایید. حضرت فرمودند که این زره مال من است و من در یکی از جنگها گم کرده‌ام و الآن هم در دست ایشان دیده‌ام. شریح رو به مسیحی کرد و گفت: شما چه می‌گویید؟ گفت: نه، علی بن ابی طالب اشتباه می‌کند، این زره شبیه آن زره است و زره ایشان نیست. قاضی رو به حضرت کرد و گفت: یا علی! شما بی‌پنه دارید؟ حضرت گفتند: نه، من بی‌پنه‌ای ندارم. قاضی گفت: من حکم می‌کنم که زره مال مسیحی است. (چون «اصل ید» حکم می‌کند که اگر مدعی بی‌پنه‌ای نداشت آنکه مال در دستش است، صاحب مال است). حضرت تبسمی کرده و ذوالفقار را از زیر عبا نشان شریح دادند. لباسشان را کنار زده و گفتند: اگر غیر از این حکم می‌کردی با این شمشیر کج، راستت می‌کردم! بعد که می‌خواستند بیرون بروند، این مسیحی گفت: یا علی! صبر کنید، جانم به فدایتان، این زره مال شماست. و بعد شهادتین گفت و اسلام آورد. این رعایت حقوق اقلیت‌ها. در کجا نظیرش را داریم؟!

شاید شما بگویید حالا اینها استثنایی بوده است! حضرت علی^(ع) بوده‌اند، بقیه چه؟ این قدر سیره نبوی و اصحاب راستین پیغمبر در جامعه اسلامی اثر گذاشت که حتی بعد از این هم که جامعه اسلامی منحرف شد، منحرفان هم مجبور بودند در خیلی از جاها رعایت کنند. چون فرهنگ جامعه شده بود. به عنوان نمونه: در زمان خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز، سپاه اسلام با یک حيله جنگی شهر سمرقند را که مسیحی‌نشین بود، تسخیر کرد. ظاهراً حيله جنگی بر خلاف عقد و پیمان و قرارداد بود. یک حيله‌ای بود که مشروع نبود. شهر سمرقند به تسخیر سپاه اسلام درآمد. مسیحیان شهر سمرقند طومار شکایتی به خلیفه مسلمین نوشتند علیه ارتش مسلمین.

آنقدر سیره نبوی و اصحاب راستین پیامبر در مسأله رعایت حقوق اقلیت‌ها در جامعه تأثیرگذار بود که حتی بعد از وقوع انحرافات در جامعه اسلامی، باز منحرفان در بسیاری از جاها رعایت حقوق اقلیت‌ها را انجام می‌دادند.

مثلاً فرض کنید مردم عراق یک طوماری به دادگاه واشینگتن بنویسند علیه ارتش آمریکا! چنین چیزی متصور هست؟ خلیفه دادرسی را به ابن حاضر بلخی موکول کرد. گفت: شما قاضی این پرونده، این موضوع را بررسی کن. ابن حاضر پس از بررسی ادله و براهین، علیه ارتش اسلام حکم صادر کرد. گفت: باید ارتش اسلام شهر سمرقند را تخلیه کند، خسارت را هم بدهد. فوراً سپاه اسلام شهر سمرقند را تخلیه کرد. مسیحیان دنبالشان دویده و گفتند: چه کسی بهتر از شما؟ برگردید! همه‌شان اسلام آوردند.

اسلام، پیغمبرش هم با مردم دیگر مساوی است. اینقدر حضرت رعایت می‌کرد. نمی‌گفت من رهبرم، غذا بیاورید تا من بخورم، برایتان احکام بگویم. خودش می‌رفت کارگری می‌کرد و از دسترنج خودش زندگی‌اش را می‌چرخاند. زمانی که دختر پیغمبر اسلام، یک دانه انار می‌خواهد با اینکه خانواده حاکمند، اما امیرالمؤمنین^(ع) می‌رود از دسترنج خودش تهیه می‌کند. نمی‌آید به کسی بگوید برای ما بیاورید.

یکی دیگر از قوانین اسلام، «تساوی انسانها» است. می‌دانید در اسلام سرخ و سفید و سیاه و زرد و... معنا ندارد. نص صریح قرآن کریم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱، نص صریح قرآن دلالت بر این معنا دارد که همه انسانها در نژاد برابرند.

تا ۱۵ سال پیش کشور آفریقای جنوبی زیر سلطه‌ی همین انگلیسی‌های مدعی دموکراسی بود. الان خیلی با ادعا می‌گویند ما مخالف نژادپرستی هستیم. ما اصلاً بانی مبارزه با نژادپرستی

یکی دیگر از قواعد حقوقی که اخیراً غرب متظاهر به رعایت آن شده است، قاعده «تساوی انسانها» است که می‌بینیم اسلام از ابتدا داعیه‌دار این قاعده به جد بوده است.

هستیم! می‌گوییم: در همین کشورها مردم بومی این سرزمین برای شما بیگاری می‌کردند و جرمشان هم این بود که سیاه پوستند! معادن طلا هم زیر پایشان بود ولی در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند و سالها شما معادنشان را بردید با این امتیاز که رنگ پوستتان سفید است! غیر از این است؟

تا دو دهه پیش در همین کشور آمریکا، تحصیل برای سیاه‌پوستان ممنوع بود! من تصویر یک سیاه‌پوستی را در اوایل انقلاب در یکی از کتب درسی دیدم، سیاه پوست به جرم درخواست حقوق مساوی، زنده در آتش سوزانده شد! مردم هم ایستاده و تماشا می‌کردند. حالا آقایان می‌گویند: ما بانی مبارزه با نژادپرستی هستیم! در فیلم‌هایی هم که می‌سازند حتماً یک سیاه‌پوست را می‌گذارند رئیس پلیس! که ببینید ما چقدر طرفدار این نژادها هستیم! فرهنگ ما این طوری است! تازه حالا رسیده‌اید به آن حرفی که ۱۴۰۰ سال پیش پیغمبر اسلام گفته است. اسلام دین ۱۴۰۰ سال پیش نیست اتفاقاً اسلام دین همیشه است.

دهها قاعده حقوقی دیگر وجود دارد که اسلام بنیانگذار آنهاست. هنوز هم اگر کسی در مبانی حقوق نگاه کند، می‌بیند که اینها مبانی حقوقی خود را مستقیم یا غیرمستقیم از اسلام گرفته‌اند و در واقع مدیون اسلامند.

پیغمبر اسلام باید در شبه جزیره عربستان به دنیا می‌آمد، اگر جای دیگری مثلاً یونان به دنیا می‌آمد، چون آنجا مهد علم و تمدن بود یک عده‌ای تشکیک می‌کردند و می‌گفتند: سقراطی، بقراطی، افلاطونی، ارسطویی در آنجا مخفی بوده، حضرت رفته اینها را از او یاد گرفته و آمده به مردم گفته است. مشکل درست می‌شد. خداوند اراده کرد حضرت جایی به دنیا بیاید که از همه

جای دنیا، بیشتر در جهل باشند. ارتباطی با تمدنهای مجاور نداشته باشند و کسی تردید نکند، والا اگر شما از نظر نسلی بررسی کنید، پیغمبر، عرب اصیل این منطقه هم نیستند. نیای رسول گرامی، ابراهیم است. حضرت ابراهیم^(ع) اهل بین‌النهرین بودند. ساکنان بین‌النهرین که اصلاً عرب نبودند. با گسترش فتوحات اسلام، عراق و مصر و سوریه هم جزء فتوحات اسلام شد. سوریه جزء تصرفات روم بود. مردمش با کلمات رومی حرف می‌زدند. اینها جزء تصرفات روم بود که بعدها جزء قلمرو اسلام شد و زبان عرب را انتخاب کردند.

عربها دو فرقه بودند: ۱- عرب عدنانی ۲- عرب قحطانی. خارج از این عربی وجود نداشت و هر دو در شبه جزیره عربستان بودند. حضرت ابراهیم^(ع) اصالتاً عرب نبود. حضرت ابراهیم^(ع) در بابل با حاکم بابل، نمرود، درگیر شد و نمرود خواست حضرت را بکشد، در میان آتش انداخت. رسوا شد و بعد حضرت را مجبور به هجرت کرد. حضرت هم گوسفندانشان را برداشتند و به طرف فلسطین رفتند. بعد هم خداوند مأمورشان کرد، اسماعیل دو ساله را با هاجر به جایی که الان خانه کعبه است، ببرند و رها کنند. ایشان هم این کار را انجام داد. بعد اسماعیل همانجا ازدواج کرده و نسلش در آنجا تداوم یافت. پیغمبر هم از نسل اسماعیل است. این هم حکمت خداست که فردا کسی پیغمبر را به خودش نسبت ندهد! در زمان امام حسین^(ع) ایرانی‌ها آمدند و شریک شدند. شهربانو همسر امام حسین^(ع) شد و ائمه^(ع) از نسل او به وجود آمدند. تا زمان امام عسکری^(ع)، اروپایی‌ها هم شریک شدند! نرجس خاتون اروپایی بود. این رهبر الهی مال همه است. حتی از نظر قرابت و خویشاوندی، همه می‌توانند بگویند ما با او خویشاوندیم، از خود ماست. ولی خدا خواست این پیغمبر در این سرزمین به دنیا بیاید، برای چه؟ برای اینکه فردا کسی نتواند بگوید:

شاید یک عالمی بوده، دانشمندی، فیلسوفی بوده که به او یاد می‌داده است. آن وقت شخصی که در عمرش هیچ کتابی نخوانده، هیچ قلمی به دست نگرفته، خطی ننوشته این کتاب را بیاورد، خیلی جای تعجب است. البته ما معتقدیم پیغمبر در عالی‌ترین مراحل عالم با علم لدنی بودند، خواندن و نوشتن (این اندک بضاعت علم بشری) این حداقل را داشتند، ایشان بالاترش را هم داشتند، سواد خواندن و نوشتن داشتند. قرآن هم نگفته: تو بلد نبودی بخوانی، می‌گوید: تو نمی‌خواندی و نمی‌نوشتی. حافظ هم خیانت نکرده است، گفته است:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد^۱

خدا خواست این پیغمبر بیاید و امروز ببینید چقدر انسانهای اندیشمند شیفته قرآن شده و بسیاری اسلام آورده‌اند به خاطر اینکه می‌بینند که چطور یک پیغمبر درس نخوانده، در آن سرزمین این حرفها را زده است! و ایمان می‌آورند.

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدًا وَ هِيَ تَمْرٌ مَّرَّ السَّحَابِ...»^۲؛ کوهها رامی‌بینی فکر می‌کنی ایستاده‌اند، در حالی که مثل ابرها حرکت می‌کنند. زمانی که این آیه خوانده می‌شد، عربها می‌خندیدند! و می‌گفتند: کوه که حرکت ندارد، اتفاقاً اگر بخواهند کسی را به ثبات قدم و ایستادگی تشبیه کنند،

۱- حافظ انتشارات رواق اندیشه ص ۱۶۱ با مطلع

« ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد»

۲- نمل آیه ۸۸

خداوند می‌خواست
پیامبر در سرزمین
جهالت به دنیا بیاید
تا کسی مدعی
علم‌آموزی پیامبر
نشود و بعد بگوید
پیامبر مطالبی
آموخته و به مردم
یاد می‌دهد.

می‌گویند: مثل کوه محکم ایستاده است. موضوع به این واضحی شما می‌گویید: کوهها مثل ابر دارند می‌روند؟!!

آن روز چه کسی می‌دانست که زمین در هر ثانیه بیش از ۳۰ کیلومتر سرعت دارد! آن هم نه یک حرکت، چندین حرکت! ابرها حرکت وضعی دارند، در داخل خودشان مرتباً شکلشان عوض می‌شود بخصوص ابرهای باران‌زا تغییر شکل بیشتری دارند. حرکت انتقالی هم دارند. اگر قرآن کتابی بود که می‌خواست نظر مردم را جلب کند باید طبق ذائقه آنان حرف بزند. درست قرآن موقعی نازل شد که نظریات بطلمیوس می‌گفت: زمین مرکز جهان و ثابت است و همه ستاره‌ها و سیارات در حال گردش به دور زمین هستند و زمین هیچ حرکتی ندارد. چند صد سال از نظر بطلمیوس گذشته بود، چند صد سال بعد از اسلام هم این نظریه در جهان حاکم بود، ولی قرآن می‌آید و برخلاف آن حرف می‌زند. می‌گوید: اتفاقاً اینجوری نیست. «تَحْسِبُهَا» یعنی: به اشتباه خیال می‌کنی اینطوری است.

اگر ما با دقت در تاریخ فرهنگ خودمان و فرهنگ غربی‌ها و ملل مجاور نگاه کنیم کم‌کم، به صورت قطعی و یقین به این باور می‌رسیم که هر چه تمدن و هر چه دانش و فن آوری هست در نهایت سر نخهایش به دین می‌رسد. همان حرفی که مرحوم علامه طباطبایی در مورد تفسیر آیه دوم از سوره کهف فرمودند: بذر هر چه تمدن هست را انبیا پاشیدند! بسیاری از محققان غربی خصوصاً در مورد تقدم مسلمانان در دانش و فنون، و این که مسلمین بنیان‌گذار علوم بودند اعترافات تکان دهنده‌ای دارند.

امروز هواپیماهای عجیبی طراحی می‌شود با سرعت‌های فوق‌العاده بالا و امکانات بالا، آیا شما اسم هیچ کدام از سازنده‌هایشان را می‌دانید؟ اما آن آقای که اولین هواپیمای لرزان را ساخت و در هوا یک دقیقه پرواز کرد را همه می‌دانند چون بنیان‌گذار او بوده است. شما آن تلفن اولیه را با تلفن‌های امروز مقایسه کنید، چه قدر تفاوت دارد! همه اسم اولی را می‌دانند ولی اسم سازندگان امروزی را نمی‌دانند، چون کار او مهمتر است و او بنیان‌گذار و شروع کننده بوده است. آن کسی که علمی را بنا نهاد حق تقدّم دارد، در واقع امتیاز آن علم به اسم او ثبت خواهد شد. آقای لکلرک (از محققان غربی) در اثر خودش نام ۳۰۰ کتاب را عنوان می‌کند، بعد می‌گوید که این کتابها بنیان تمدن غربی هستند. غربیها از این کتابها بهره برده‌اند و به جایی رسیده‌اند. خود اندیشمندان غربی مثل گوستاولوبون و امثال او معتقد هستند و باور دارند که دانشمندان اروپا در علوم مختلف ۶۰۰ سال شاگردان ابن‌سیناها و ابن‌رشد‌ها بودند. آقای گوستاولوبون فرانسوی یک کتابی دارد به نام «تاریخ تمدن اسلام و غرب»، در این کتاب اعترافات جالبی کرده است. وی می‌گوید که اگر دانش مسلمانان نبود قرن‌ها رنسانس به عقب می‌افتاد. از این سنخ کتابها در یکی دو قرن اخیر زیاد نوشته شده است. اخیراً یک نویسنده آلمانی کتاب «فرهنگ اسلام در اروپا» را نوشته است (دو جلد هست) که در این کتاب در تمام رشته‌های علوم، مدارکی را ارائه کرده که بنیان‌گذار اصلی این علوم مسلمین بوده‌اند، تازه ایشان به خیلی از مسائل پرداخته و از آنها غفلت کرده است. حتی سبک‌های ادبی که اروپاییان مدّعی هستند که این سبکها را ما بنیان‌گذاری کردیم، ایشان می‌آید بنیان‌گذار آن سبک را اسم می‌برد و می‌گوید یک شخص انگلیسی است که اروپاییان ادعا می‌کنند که او این سبک را بنیان‌گذاری کرده است بعد می‌آید

تاریخ و تمدن غرب
مدیون اسلام است.

با همان شیوه و به همان سبک غزلیاتی را از یکی از شعرای اسلامی می آورد که چند قرن قبل از او این اشعار را سروده است، بعد می گوید که او از این یاد گرفته است. می بینید که حتی در ادبیات هم مسلمانان نوآور بوده اند. حتی در موسیقی که اسلام با آن برخورد خیلی خوبی هم نکرده است. این خانم می گوید که حتی در موسیقی هم ما مدیون مسلمین هستیم. یک انصاف عجیبی هم در نوشته های ایشان به چشم می خورد و آن این است که خیلی به این غربی ها انتقاد می کند و می گوید: شما مردمی هستید تظاهرکار و فریبکار، به جای اینکه بیایید سپاسگزاری کنید و بگویید که ما مدیون اسلام هستیم، برای این که سیطره خودتان را بر دنیا حفظ کنید حتی به خود عالم اسلام تفهیم و تلقین کردید که شما هیچ چیز نیستید و از خودتان چیزی ندارید. این خانم می گوید شما در صحبتهایتان به مسلمانان اینها را نسبت می دهید که شما فقط می توانید ته مانده های ما را بخورید و دور ریخته های ما را جمع کنید. بعد می گوید شما یادتان رفته است که قرنهای مثل خفاشان، چشمتان را بر این تمدن سحرانگیز که از مشرق اسلامی مانند خورشید طلوع کرده بود، بسته بودید تا این که این تمدن مسحورتان کرد و غرق در نعمت ها و انوار و برکاتش شدید. امروز که به نوایی رسیده اید، این حرفها را می زنید؟! وقتی بگویید ساعت را چه کسی ساخت؟ می گویند غربی ها ساختند. نویسنده کتاب اسلام از دیدگاه ژولابوم می گوید من در سفارت آمریکا نشسته بودم، یک روزنامه آمریکایی می خواندم (این ماجرا مربوط به قبل از انقلاب است) در روزنامه نوشته بود اولین ساعت در ۹۵۰ سال پیش توسط یک راهب مسیحی ساخته شد. بعد (از آن جایی که دروغگو فراموشکار است) در ادامه نوشته بود که البته این ساعت از ساعتهای قبل از آن خیلی بهتر کار می کرد! سازنده ساعت

مسلمانان بودند. زمان را مسلمانان این جوری تقسیم کرده‌اند. بعد ساعت را برای فرانسوی‌ها فرستادند. آنها نتوانستند بفهمند که این چه چیزی هست و چه کاری انجام می‌دهد؟ کسبه و پیشه‌وران ساعت را شکستند و گفتند که جنها باعث می‌شوند که ساعتی یکبار زنگ بزند. کسی که پیدا نیست پس کار اجنه هست، اینها زندگی ما را به هم خواهند ریخت.

وقتی می‌پرسید که بال را چه کسی ساخت؟ نام آن آقای آلمانی را می‌برند. در زندگینامه عباس ابن فرناس آمده است که ۱۲۰۰ سال پیش این مرد، چندین سال زحمت کشید و بالهای ثابت امروز را که به آن کایت گفته می‌شود، ساخت. یک بار هم آسیب دید و در دفعه دوم از برج وسط شهر اشپیلیه که در اسپانیای کنونی هست، ساعتها بر فراز شهر پرواز کرد و مردم دیدند. حتی در تاریخ هم هست که بعضی از سلاطین عباسی که قوت قلبی داشتند در مسافرتهایشان از همین کایت استفاده می‌کردند، یعنی پرواز هوایی می‌کردند. توجه کنید ببینید که چه قدر دست دشمن در مخفی کردن این چیزها قوی بوده است که وقتی اینها را به خود ما می‌گویند تعجب می‌کنیم. من به آقای گفتم سازنده ساعت مسلمین بودند، باور نکرد. شما کتاب «دانش مسلمین» را اگر بخوانید در آنجا اعترافهای آنها آمده است، با این که آنها خیلی مواظب هستند که این حرفها را نزنند و اگر کسی زد نگذارند که آثارش منتشر بشود و نگذارند که به گوش جهان سوم برسد. همین خانم زیگرید هونکه در بخش پزشکی، عجائبی را نقل می‌کند و یک اسناد معتبری دارد. مثلاً اگر شما از یک پزشک بپرسید که داروی بیهوشی را چه کسی اختراع کرد، فوراً می‌گوید غربیها، ما که اصلاً بیهوشی بلد نبودیم. در زمان ابن سینا یک نوع موادی که شبیه مواد مخدر بود را از بعضی از گیاهان تهیه می‌کردند، بعد آن را دست کاری می‌کردند

سپس یک ماده اسفنجی را به این مواد آغشته می‌کردند و خشک می‌کردند. هر وقت به طور مثال می‌خواستند پای شخصی را قطع کنند و یک عمل جراحی روی او انجام دهند، اینها را مخلوط می‌کردند و در دماغ شخص می‌گذاشتند. چون مخاطهای دماغ جذب فوق‌العاده‌ای دارد، به سرعت این مواد جذب می‌شد و عمل می‌کرد و شخص در خواب عمیق و بیهوشی سنگین فرو می‌رفت بعد عمل جراحی روی او صورت می‌گرفت. بعداً این روش به اروپا راه پیدا کرد. در مورد ایران و کشورهای اسلامی کنونی، قبل از این که اسلام بیاید، کدام از این کشورها چیزی داشتند؟ چند تا ابن‌سینا بود؟ ما از دانشمندان اسلامی سؤال می‌کنیم، که شما این دانش را از کجا آوردید؟ آقای خوارزمی شما الفبای دانش رایانه را از کجا آوردی؟ آقای ابن‌سینا! این همه معارف و دانش را از کجا آوردی؟ که هنوز هم بعد از ۱۰۰۰ سال دست اروپا به کتاب ادویه تو دراز هست و از گیاهان دارویی که تو شناسایی کردی و آثارشان را گفتی، استفاده می‌کنند. در مورد بیماری ایدز شما می‌دانید که داروها و علم جدید نتوانست کاری انجام دهد، ولی یک داروی گیاهی را ایرانی‌ها ساخته‌اند که تأثیرش بیشتر است. وقتی از ابن‌سینا پرسید که تو اینها را از کجا آوردی؟ می‌گوید از نماز و از اسلام. معروف هم هست که ابن‌سینا هر وقت در کارش به مشکلی بر می‌خورد به نماز متوسل می‌شد به خاطر این آیه قرآن که می‌گوید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...»! به نماز و روزه متوسل شوید. تا مشکل علمی پیدا می‌کرد می‌ایستاد به نماز و مشکلی حل می‌شد. برای این که حرف ابن‌سینا را تأیید کنیم این حرف را می‌زنیم، بهترین دلیل برای این که او درست می‌گوید این است که قبل از اسلام هیچ پیشرفتی نبود. نه در ایران

و نه در کشورهای مجاور که بعداً اسلام آمد، قبل از اسلام یک محقق و یک دانشمند وجود نداشته است. یک ریاضیدان هم نبوده است. اصلاً ادبیاتی نبوده است. در عربستان استثنائاً به اراده الهی، چون معجزه پیغمبر گرامی اسلام قرار بود در سخن گفتن باشد، خدا اراده اش بر این محقق شد که مردم، زبان دانان و سخن شناسان خوبی باشند و گرنه در کشور ما ایران، تا قبل از اسلام یک کتاب نبوده است، یک بیت شعر هم کسی نسروده بود. هیچ مطلب ادبی، هیچ دانشمندی که ما به دنیا بگوییم که این هم دانشمند ما قبل از اسلام است، نبود. ما فقط یک بوذرجمهر داریم که این هم وزیر بوده و گاهی وقتها با انوشیروان شطرنج بازی می کرده است، چهار تا کلمه حکمت آمیز هم گفته است. گردن کلفتشان همین هست. چه طور شد که تا اسلام آمد این همه عجائب آمد؟ این همه کتابها نوشته شد؟ این همه دانشها در رشته های مختلف هندسه، ریاضیات به وجود آمد؟ اینها همه از برکات دین بود. پس ما به غربی ها می گوییم شما با دو واسطه بدهکار دین هستید. آمدید علم را از کسانی گرفتید که آنها خودشان گفتند که ما شاگردان دین بودیم. پس شما ریزه خوار سفره دین هستید. چرا شمشیر می کشید به طرف اسلام؟ بخواهید و نخواهید قهراً به طرف دین خواهید رفت. این وعده الهی است. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱، این وعده خداست و در نهایت دین خدا غالب می شود.

هر کاری که کنید آخرش به این جا خواهید رسید که تنها راهتان این است، که سراغ دین خدا بیایید. این قوانین و قواعدی که در اصول مسلم فقه ما بوده اروپاییها مجبور شده‌اند که یکی یکی در قوانین و قاعده‌هایشان وارد کنند. مطمئن باشید یک روز می‌رسد که به حجابش هم می‌رسند. الآن زورمداران غربی دارند داد می‌زنند که اگر همین طور پیش برود در بیست سال آینده اکثریت جمعیت اروپا، مسلمان خواهند بود. این همان حرکت قهری هست.

قرآن، معیار سنجش علم است.

در بررسی ارتباط میان قرآن و علم دو گونه می‌توان بحث کرد: ۱- علم را ترازو کنیم، قرآن را با آن بسنجیم. ۲- قرآن را ترازو کنیم، علم را با آن بسنجیم، کدامیک از این دو درست هست؟ مسلماً دومی. چون قرآن معیار هست. ما نمی‌توانیم یک فرضیه علمی را مبنا قرار دهیم، مثلاً سالها مطرح بود که انسان از نسل میمون هست! هرگز هم ثابت نشد، در سال ۱۹۸۶ رسماً هم ابطال شد. هیچگاه این حرف از فرضیه بودن خارج نشد و به اصل علمی مبدل نشد. هیچ کس هم نتوانست آن را ثابت کند. حلقه‌های مفقوده این فرضیه باطل را هیچ کس نتوانست تا زمان ابطالش باز کند. عده‌ای می‌خواستند به این فرضیه باطل استناد کنند و قرآن را تأویل بر آن کنند. بعضی از نویسندگان قبل از انقلاب سعی می‌کردند که بگویند قرآن هم تا حدی این نظریه را تأیید کرده است. این همه آیات در مورد خلقت آدم داریم، شما اینها را چطوری تأویل کردید؟ ما هرگز نباید قرآن را با ترازوی علم بسنجیم. این غلط است این نفی شده است. باید قرآن را معیار قرار بدهیم و علم را با آن بسنجیم.

یک زمانی مردم شبه جزیره عربستان زبان عربی را خیلی خوب می دانستند، هنگامی که قرآن خوانده می شد «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِيْ اَلْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» سخن شناسان عربی گریبان پاره می کردند و می گفتند که این چه سخنی هست! چه قدر زیباست؟! فریاد می زدند و گریه می کردند و همان لحظه اسلام می آوردند. فقط خدا می تواند این گونه حرف بزند. آیا من هم اینطوری می فهمم؟ ما فقط می توانیم یک ترجمه ساده را بفهمیم ولی نمی توانیم بفهمیم که چه صنایعی در آن بکار رفته است. بعضی از مفسران گفته اند دهها حسن در این کلام وجود دارد که در کلمات مشابه آن نیست. ۲۰۰ سال یا ۱۰۰ سال عربها مشغول بودند که یک جمله کوتاهی را پیدا کنند با این ویژگیها ولی نتوانستند پیدا کنند. وقتی که قرآن نازل شد گفتند: عجب! چرا این کلمات زیبا به عقل ما نرسید؟!

در این زمان انسانها چه طور می توانند معجزه بودن قرآن را بفهمند؟ در هر عصری قرآن، خود را یک جوری نشان می دهد. عصر ما، عصر درخشش علم تجربی هست. ما باید از عجائب قرآن استفاده کنیم. واقعاً جای تأسف هست که بعضی ها می گویند بحث علمی نکن. به طور مثال اگر یک دانشجوی علوم قرآنی بگوید که من می خواهم عنوان رساله ام، اعجاز علمی قرآن باشد، به او می گویند این هم موضوع هست که تو انتخاب کردی؟ خیلی ها آن را نفی می کنند در حالیکه به نظر من اگر صد رساله بنویسند باز هم جا دارد. خیلی حرف در این زمینه وجود دارد. الآن در دنیای اسلام خیلی ها به اسلام روی آوردند به خاطر همین مسئله. عربستان سعودی در سال ۷۶

قرآن در هر عصر خود را یک جوری نشان می دهد و در عصر حاضر، اعجاز علمی قرآن نمود پیدا می کند.

یا ۷۷، بهترین نخبگان دانشهای مختلف جهان را دعوت کرد و در شهر جدّه عربستان یک کنفرانسی گذاشت و موضوع کنفرانس هم اعجاز علمی قرآن بود. جالب این جاست که اکثریت قاطع دانشمندان، غیر مسلمان بودند. دانشمندان نامی آمریکا، اساتید بزرگ، کسانی که ۲۰۰ تا ۳۰۰ تا از مقاله‌هایشان منتشر شده، دهها کتاب علمی نوشتند، مدالهای علمی جهانی را گرفتند، نخبگان برتر، اینها را دعوت کرده بودند. خیلی از اینها تا زمانی که در این کنفرانس آمدند اصلاً منکر این حرفها بودند و باورشان نبود. حتی یکی از آنها به شدت انکار می‌کرد. قرآن‌های ترجمه شده به زبانهای مختلف را به اینها دادند. مثلاً به هر دانشمندی، آیاتی دادند که این آیات مربوط به رشته آنها می‌شد، بعد به آنها گفتند: نظراتتان را بدهید. اینقدر نظراتشان جالب هست که واقعاً باعث شگفتی انسان می‌شود. یکی از این نظریات از آقای آرمسترانگ، دانشمند اخترشناس سازمان فضایی ناسا می‌باشد که الان هم در قید حیات هست. ایشان درباره نظریات قرآن در رابطه با شکل فضا می‌گوید ما به حقیقت هر کدام از این نظریات که رسیدیم، دیدیم قرآن دقیق همان را گفته است. می‌گوید: «هیچ گاه قرآن با دانش اختر شناسی به تعارض نرسیده است.» هنوز چند تا فرضیه خیلی مهم هست که اینها به دلیل عظمت فضا نتوانستند آنها را باز کنند. ایشان یک پیشنهادی می‌کند، می‌گوید تا حالا هر چه که در قرآن آمده، درست بوده است بیایید به قرآن اعتماد کنیم و بگوییم که اینها اصل علمی هست. اگر گفتند چرا؟ بگوییم چون قرآن گفته است این آقا مسیحی هم هست.

آقای اینشتین فیزیکدان بود ولی در مورد مسائل مربوط به آسمان هم تخصصی داشته است. (در اختر شناسی) او یک نظریه‌ای دارد که می‌گوید: «تمام اجرام آسمانی دارای وضعیت ثابت

هستند، درست است حرکت در خود آسمان هست ولی اندازه آسمان ثابت هست.» این که آسمان در حال باز شدن یا جمع شدن است یا ثابت هست در بین اخترشناسان اختلاف بود. آقای اینشتین نظریه داد که به نظر من آسمان ثابت هست. سالها، حدود بیست، سی سال این نظریه مورد نقض و ابرام بود تا این که اخترشناسی به نام هابل اثبات کرد که جهان در حال باز شدن هست. از همین نظریه آقای موریس بوکای در کتاب معروفش به اسم شکوهمندترین دستاورد دانش بشری یاد می‌کند که معروف هست به نظریه بیگ بنگ^۱؛ یعنی انفجار بزرگ. آقای هابل آمد مستند به مشاهدات عینی اخترشناسان، اثبات کرد که آسمان ابتدا جمع بوده و متمرکز بوده بعد ناگهان به حالت انفجار شروع شده به باز شدن و همین طور در حال باز شدن هست. حتی دانشمندان اخترشناس برای اجرام مختلف آسمانی سرعتهای مختلف تعیین کردند که با چه سرعتی دارند از مرکز انفجار دور می‌شوند. ایشان مرتب در آن بیانش تشبیه می‌کند به یک چانه خمیری که باز می‌کنند و می‌گویند آسمان در حال باز شدن است. حالا ببینید که قرآن چه می‌گوید: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۲؛ کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته و منجمد بود، بازش کردیم؟

این برای ابتدای حرکت هست. یک آیه هم داریم که دلالت می‌کند بر این که این حرکت هنوز هم ادامه دارد، چون این نظریه دو قسمت دارد یکی شروعش یکی هم ادامه‌اش. شروعش این

۱- Big Bang

۲- انبیاء آیه ۳۰

آیه‌ای که خوانده شد، بود و ادامه‌اش این آیه هست «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِإِيدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»؛ ما آسمانها را باقدرت‌مان آفریدیم و هنوز هم داریم آن را توسعه می‌دهیم. آقای موریس بوکای می‌گوید این‌جا اسم فاعل آورده است به این دلیل که اگر فعل ماضی می‌آورد برای زمان گذشته بود، اسم فاعل برای هر سه زمان هست و اشاره لطیفی دارد به این که این بوده و هست و خواهد بود. چه طور می‌شود با این کتاب مقابله کرد؟! آیا اوستا می‌تواند به جنگ این کتاب برود؟! یکی دیگر از حرفهایی که بین اخترشناسان خیلی مورد بحث بود این بود که ابتدا آسمانها چه شکلی بودند؟ اول این کرات و آسمانها به چه شکلی بودند که بعد به این شکلی در آمدند؟ نظرات، مختلف بود. یکی از این نظرات این بوده که، اینها به شکل توده‌های گازی بودند بعد به صورت کرات و سیارات در آمدند. در سال ۲۰۰۲ یا ۲۰۰۳ بود که مشخص شد. قبل از سال ۲۰۰۲ یا ۲۰۰۳ یکی از اخترشناسان غیر مسلمان معروف، می‌گوید: «به اعتقاد من درستترین و بهترین نظریه، همان حرفی هست که قرآن زده است.» آسمان ابتدا گاز بوده «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ»^۱؛ سپس به آسمان پرداخت در حالی که هنوز گاز بود. دخان به معنی دود نیست دخان به معنای گاز هست. حضرت آیت‌الله مصباح در یکی آثارشان در قبل از انقلاب (قبل از اثبات این نظریه) با تحقیق لغوی می‌گویند: دخان به معنای گاز است و دود را به این دلیل دخان می‌گویند که حالت گازی دارد.

۱- ذاریات آیه ۴۷

۲- فصلت آیه ۱۱

در سال ۲۰۰۲ یا ۲۰۰۳ تلسکوپ هابل آخرین تصویر موفقیت آمیزی که به زمین ارسال کرده بود، این بود که چند تا کهکشان را در فاصله بین ۱۲ و ۱۳ میلیارد سال نوری رصد کرد، عکس برداری کرد در حالی که اینها به شکل گاز بودند، عین ابرهای «کومولوس». وقتی می‌گویند یک تلسکوپ یک کهکشانی را در فاصله ۱۲ میلیارد سال نوری رصد کرده است به این معنی است که این نوری که الان دارد به این تلسکوپ می‌رسد، وضعیت دوازده میلیارد سال پیش آن کهکشان را نشان می‌دهد چون این نور دوازده میلیارد سال در راه بوده است.

یک وقتی شهید پاکنژاد کلاس قرآن داشت و من هم شرکت می‌کردم. از ایشان سؤال کردم، دانشمندان می‌گویند خورشید ثابت هست ولی در قرآن آمده «وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»؛ خورشید سیر می‌کند به سوی محل استقرارش، این دو تا با هم تناقض دارند، چطور با هم جور می‌آید؟ ایشان یک جواب زیبایی دادند، گفتند: «ثباتی که در علم نجوم گفته می‌شود به معنای ثبات مطلق نیست، ثبات نسبی است.» یعنی خورشید نسبت به مجموعه اجرام منظومه شمسی ثابت هست و هیچ اخترشناسی نگفته که خورشید قطعاً ثابت است و هیچ حرکتی ندارد. من اتفاقاً از یکی از اخترشناسان سؤال کردم گفت: خورشید چندین حرکت دارد و در یکی از حرکت‌هایش به اتفاق منظومه شمسی هر ۲۲۵ میلیون سال یک بار یک مداری را در کهکشان راه شیری طی می‌کند. غیر از این هم حرکت دارد. یک روز تفسیر این آیه را از کتاب قلب قرآن شهید دستغیب در روایاتی دیدم، که امام می‌فرماید: مراد از این آیه این است که

خورشید به طرف ستاره‌های عظیمی به نام نسر حرکت می‌کند. یک جایی هست که قیامت بر پا می‌شود و «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» در آن جا محقق می‌شود. تعیین نشده که کجاست؟ آیا به آن ستاره می‌رسد یا نه؟ ولی حرکت خورشید درست به طرف همان ستاره هست. (یک بار در کنار دوستانی که انگلیسی تمرین می‌کردند نشسته بودیم، آنها داشتند یک کتاب علمی را ترجمه می‌کردند که این کتاب در مورد یک ستاره‌ای بود. (عربها برای این که بگویند یک چیزی در فضا خیلی بزرگ است آن را تشبیه می‌کنند به کرکس. کرکس از نظر جثه، بزرگترین پرنده هوایی هست. من یادم است در هنگام جنگ عراقیها وقتی می‌خواستند بگویند که هواپیماهای ما سالم برگشتند می‌گفتند: «عَادَ نُسُورُنَا»، کرکسهای ما سالم برگشتند به آشیانه‌هایشان. بعد دیدند که کرکس لاشخور است و زشت است که از این تعبیر استفاده کنند. ایرانیها خوش سلیقه تر بودند می‌گفتند عقاب‌های تیز پرواز، آنها هم عوض کردند و گفتند عقابهای ما. انگلیسیها می‌گویند هرکولس یعنی غول افسانه‌ای. این که در روایت آمده ستاره نسر، به خاطر بزرگی آن است چون در فضاست). دوستان داشتند در مورد یک ستاره‌ای می‌خواندند که قطرش ۲۹۰ برابر خورشید هست. یعنی اگر خورشید یک سانتی‌متر قطر داشته باشد قطر این ستاره نزدیک به ۳ متر هست. بعد آن کتاب آورده بود که تمام منظومه شمسی با فضاها اطرافش در مرکز این ستاره جای می‌گیرند. این قدر حجمش بزرگ هست! چیزی که خیلی من را به متعجب کرد، این بود که نوشته بود خورشید و تمام منظومه شمسی با سرعت ۱۲ مایل در ثانیه، درست به طرف این

ستاره پیش می‌روند. علم این را می‌گویند، روایات اهل بیت (مفسر قرآن) هم، همین مطلب را می‌گویند، قرآن هم همین را می‌گوید. هیچ اختلافی وجود ندارد).

در کتابهای اخترشناسی آمده که در آخر عمر ستارگان یک حالت انفجاری رخ می‌دهد که در رصدخانه‌ها و تلسکوپها به شکل گل قرمز از دور دیده می‌شود، شما وقتی می‌بینید فکر می‌کنید که این گل است.

اصلاً نمی‌توانید تشخیص بدهید. قرآن از حادثه روز قیامت یاد می‌کند: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ

وَرْدَةً كَالدَّهَانِ»^۱ چه طور می‌شود این‌ها را حمل بر تصادف کرد؟ یک مرد مکتب نرفته امی که حتی

قلم به دست نگرفته، این حرفهای عجیب و غریب را ۱۴۰۰ سال پیش گفته و چرا ما از این سفره باز قرآن استفاده نکنیم؟ این قرآن یک سفره بازی است. همه می‌توانند از آن بهره ببرند از عوام مردم تا دانشمندان بنام، تا اولیای درجه یک خدا. قرآن برای همه انسانها مایه برکت هست.

مسئله هدهد که در آیه بیست و یکم از سوره نمل^۲ مطرح شده است، مورد دیگری در این زمینه است. که در آنجا حضرت سلیمان^(ع) می‌پرسند که هدهد کجاست؟ بعد تهدید کرد که اگر غیبتش

موجه نباشد به سختی عقوبتش خواهد کرد یا ذبحش می‌کند. ظاهراً از امام صادق این طور سؤال می‌شود که سلیمان چرا این قدر با غلظت و تندى برخورد کرد؟ مگر هدهد چه کاره بوده است؟ امام اشاره کردند که این هدهد دیده‌بان بوده، امام می‌گویند: که هدهد آب را زیر زمین می‌دید

از عوام مردم تا دانشمندان مشهور و اولیای خدا، همه می‌توانند از قرآن بهره ببرند.

۱- الرحمن آیه ۳۷

۲- نمل آیه ۲۱ «لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا...»

خدا همیشه
رقیبهایی را برای
انسانها گذاشته تا
مغرور نشوند.

اما سلیمان نمی‌دید. شاید خدا با این کار می‌خواست که مانع غرور سلیمان شود. به ابوسعید ابوالخیر (عارف قرن پنجم هجری) گفتند فلانی آن قدر کرامت دارد که روی آب راه می‌رود. گفت: این پرستوها هم روی آب راه می‌روند. پشه هم روی آب می‌ایستد. گفتند فلانی این قدر کرامت دارد که با یک چشم به هم زدنی از مشرق به مغرب می‌رود. گفت شیطان هم می‌رود. خدا همیشه یک رقیبهایی گذاشته که تا آدم می‌خواهد مغرور شود می‌گوید: صبر کن تو از این کمتر هستی. سلیمان هم اگر باشی هدهد یک چیزی می‌داند که تو نمی‌دانی. جالب این جاست که خود هدهد هم می‌گوید: «...حَطُّتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ...»! ای سلیمان من یک چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی! سلیمان یک کم ناراحت شد چون وقتی هدهد این را گفت، سلیمان مستقیماً نگفت که تو راست می‌گویی: «قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۲؛ گفت بررسی می‌کنیم (یعنی به تو اعتماد ندارم). امام فرمودند که سلیمان آب را زیر زمین نمی‌دید ولی هدهد می‌دید. ابوحنیفه آن جا نشسته بود می‌خواست یک طعنی به امام بزند گفت: یا بن رسول الله این چه حرفی هست که شما می‌زنید ما دیدیم که هدهد در دام صیادان شکار شده، دام را زیر مشتی خاک ندیده آن وقت آب را در اعماق زمین می‌دیده است؟ امام چه جوری ثابت کند؟! راه اثبات وجود ندارد. امام فقط یک جواب کلامی به او دادند گفتند: ای ابوحنیفه مگر نشنیده‌ای که «إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ أَعْشَى الْبَصَرَ»؛ اجل که رسید چشم نمی‌بیند.

۱- نمل آیه ۲۲

۲- نمل آیه ۲۷

یک بار در جمع دوستان نشستیم صحبت از عجائب خلقت و تیزبینی شد. یکی از دوستان گفت: تیزبین ترین موجود زنده کدام حیوان هست؟ من هم در جواب گفتم: عقاب است. یکی از آقایانی که تازه از راه رسیده بود و جوان بسیار متدینی هم بود، گفت: نه عقاب نیست. گفتم: چه حیوانی هست؟ گفت: هدهد. من فوراً به ذهنم رسید که او از روی روایت امام صادق، می گوید هدهد. گفتم: شما روایت امام صادق و ابوحنیفه را می گویی؟ به خاطر آن می گویی؟ گفت: نه من اصلاً آن را ندیدم، بعد فهمیدم که ایشان اصلاً این روایت را نشنیده است. پرسیدم که تو از کجا این حرف را می زنی؟ گفت: من این را از دانستنی های علمی دیدم. گفت: در مقاله علمی نوشته بود که دید عادی هدهد چهل و پنج کیلومتر است. (دید چشم سالم انسان که هیچ مشکلی نداشته باشد صد متر هست، در آموزشهای نظامی هست که شما تا صد متری طرف را می شناسی تا دویست متری لباسش را، سی صد متری این شکلی و ...) یعنی این که هدهد اگر بالای شهر اردکان و میبد پرواز کند مردم را در یزد عادی می بیند. یک چیزی گفت که من بسیار تعجب زده شدم! با توجه به این که ایشان این حدیث را ندیده بود، گفت: در آن مقاله آمده بود که هدهد زیر زمین و ورای کوه و تپه را مانند شیشه می بیند.

چه طور می شود که این دین را معارض با علم قلمداد کرد؟ می گویند که امروز نمی شود این دین را در دنیا اجرا کرد چرا؟ آقای موریس بوکای می گوید ناامید نباشید من با استناد به قرآن به شما می گویم که به تمام آسمان می توانید دست پیدا کنید اما نه با سفینه، راه دیگری را بگردید پیدا کنید. بعد به این آیه سوره الرحمن استناد می کند. «يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ

أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَّا تَتَّفُونَ إِلَّآ بِسُلْطَانٍ^۱، قرآن خیلی کتاب عجیبی هست.
 امیرالمؤمنین (ع)^۲ فرمودند: غرائب این کتاب هیچ وقت تمام نمی‌شود. به این دلیل که از علم
 بی پایان الهی سرچشمه گرفته است و علم بی پایان، پایانی ندارد.

عجایب قرآن
 بی پایان است زیرا از
 علم بی پایان خدا
 سرچشمه گرفته
 است.

آیات مطرح شده در جلسه پنجم:

- ۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حَرَمٌ إِنْ اللَّهُ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» (مائده آیه ۱)
- ۲- «قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (انعام آیه ۱۶۴)
- ۳- «مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء آیه ۱۵)
- ۴- «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (فاطر آیه ۱۸)
- ۵- «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (زمر آیه ۷)
- ۶- «أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» (نجم آیه ۳۸)
- ۷- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات آیه ۱۳)

٨- «و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» (نمل آیه ٨٨)

٩- «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره آیه ٤٥)

١٠- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه آیه ٣٣)

١١- «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره آیه ١٧٩)

١٢- «أَ وَ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَ فَلَا يُؤْمِنُونَ» (انبیاء آیه ٣٠)

١٣- «وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ذاریات آیه ٤٧)

١٤- «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (یس آیه ٣٨)

١٥- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (تکویر آیه ١)

١٦- «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» (الرحمن آیه ٣٧)

١٧- «لَا عَذِيبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَذِيبُهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بَسُلْطَانٌ مُبِينٌ» (نمل آیه ٢١)

١٨- «فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيًّا يَقِينٌ» (نمل آیه ٢٢)

١٩- «قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نمل آیه ٢٧)

۲۰- «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (الرحمن آیه ۳۳)

احادیث مطرح شده در جلسه پنجم:

۱- «وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۳۲»

لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارٌ فِی الْإِسْلَامِ

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه نهم (۱۳۸۵/۱۰/۲۰)

قدرت دین در اجرای جوامع بشری

سه گزینه اینجا مطرح می‌کنیم و به آن می‌پردازیم ببینیم کدام یکی از آنها مطلوب است و حق است.

گزینه اول: بگوییم دین توان اداره جامعه بشری را ندارد. اینها را در بحث های طولانی اثبات کردیم که این یک حرف باطل و بی‌اساس و نادرستی است.

گزینه دوم: این که دین را شریک کنیم. بگوییم دیگران هم می‌توانند. عده ای به شراکت با سیستمهای بشری، قوانین بشری و آمیخته کردن دین با قوانین غیر آسمانی رضایت داده‌اند. که ما این را نمی‌پذیریم، چون خدا مالک و آفریننده است و حق اداره و تدبیر عالم هستی منحصر به اوست.

گزینه سوم: فقط دین الهی می‌تواند جامعه بشری را عادلانه مدیریت کند. این تنها گزینه‌ای است که ما می‌گوئیم. مسلمان واقعی، مؤمن به قوانین قرآن، یک سر سوزن از این حرف نباید کوتاه بیاید، اگر کوتاه بیاید یا در علمش نسبت به دین خلل هست یا در اعتقادش. مثلاً علم دارد و می‌داند اما اعتقاد ندارد.

چرا ما این گزینه را انتخاب کردیم چون اولاً خالق و مالک و مدبر عالم خداست، دین هم برنامه‌اش است، برنامه هم باید از خدا بیاید این ابتکار خداست دفترچه راهنمایش هم باید خدا

صادر کند. از طرفی هم علم او بی نهایت و مطلق است همه موحدان عالم این را قبول دارند، مسیحیان، کلیمیان و مسلمین هم قبول دارند. ما امروز در دنیا کمتر فرقه‌ای می‌شناسیم که منکر توحید باشد. بالاخره اینکه علم الهی بی‌پایان است هیچ کس منکر این موضوع نیست و چون منکر نیست ما می‌گوییم که برنامه الهی باید اجرا بشود. چیزی هم نباید شریکش باشد، چون در خلقت خدا چیزی شریک نبوده بنابراین در تدبیر و مدیریت عالم هم شریکی نباید باشد. این دلیل ماست. اینقدر مطلب روشن است که نه تنها یک آدم فهیم بلکه حتی بچه‌های کلاس ابتدایی هم متوجه می‌شوند پس دلیلی که اینقدر روشن است و به تعبیر قرآن «بَیِّنَات» است چه جوابی می‌شود داد؟ مگر اینکه شخصی، سوفسطایی باشد و حتی روز روشن را هم انکار بکند بگوید من الآن معتقدم شب هست. این دیگر یا خودش را به نادانی زده است یا دچار مرض هست.

برنامه خدا پاسخگوی تمام نیازهای بشری است، البته اگر دین سالم را در مدیریت جوامع بشری راه دهند! اگر یک شخصی را ببندند به درختی و محکم طناب پیچش کنند بعد بگویند اگر تو راست می‌گویی که کوهنورد خوبی هستی از این کوه برو بالا او جواب می‌دهد: من امکانات از شما نمی‌خواهم دست و پایم را باز کنید من قول به شما می‌دهم زودتر از همه قهرمانانتان از این کوه بالا بروم. می‌گویند نه! دست و پایت را باز نمی‌کنیم تو اگر راست می‌گویی ادعایت را ثابت کن. این که امکان ندارد. با دین هم همین کار را کردند. شما کی به دین خدا به یک دینی که تحریف نشده باشد میدان دادید؟ حتی به مسیحیت هم میدان ندادید قبل از اینکه اسلام بیاید مسیحیت کجا حکومت کرده؟ نشان بدهید دین کجا حکومت کرده است! بله امپراطوران روم

وقتی که دیدند عموم مردم مسیحی مذهبند به خاطر اینکه پایه های قدرتشان محکم بشود اعلان مسیحیت کردند. محمدرضا پهلوی هم می‌گفت من کمر بسته امام رضا^(ع) هستم. ولی احکام اسلام را اجرا نمی‌کرد. شما کجا میدان به دین دادید؟ دینی می‌تواند تأثیر کامل را بگذارد که کامل باشد. از زمانی که این آیه آمد: «...الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا...»^۱ تا زمانیکه پیغمبر از دنیا رفتند هفتاد روز طول کشید؛ یعنی هفتاد روز از عمر پیغمبر، اسلام کامل وجود داشت. قبل از آن هنوز مسائلی از اسلام نازل نشده بود با این حال ببینید چه درخششی! چه تحول شگفت و بی نظیری! شما کجا در تاریخ پیدا می‌کنید که در یک برهه کوتاه یک سرزمینی با این همه عقب ماندگی فکری و معنوی اینقدر جلو بیفتد و این قدر متحول بشود ما نمونه ای سراغ نداریم. بعد از آن هم که به اعتقاد ما دین واقعی حکومت نکرد. دین واقعی آن بود که اهل بیت پیغمبر^(ع) ارائه می‌کردند. دین واقعی آن نبود که وقتی مالک بن نویره هم می‌آید اعتراض می‌کند که چرا فرمان پیغمبر در غدیر را نادیده گرفتید و به بوت‌ه فراموشی سپردید شبانه بریزند و او را بکشند و آن جنایات فجیع و زشت را مرتکب شوند. به اعتقاد ما این دین پیغمبر نبود. دین پیغمبر این نبود که دختر پیامبر مورد ضرب و شتم قرار بگیرد واقعه‌ای که خودشان، در کتبه‌هایشان نوشته‌اند. آقای شهرستانی در کتاب ملل و نحل این مطلب را نوشته در حالیکه خودش هم سنی است. او به این امر اعتراف کرده است. آن دینی که ما می‌گوییم کامل و بی‌عیب و بدون هیچ انحرافی دقیق در خط خدا و رضای خدا و متصل به

دستور الهی است، چه مدت در دنیا حکومت کرده که شما می‌گویید دین نمی‌تواند؟ بعد هم ائمه ما خانه نشین شدند. علیرغم اینکه عمق دانش و معرفتشان بر همه هویدا بود، ولی هیچ میدانی به ایشان ندادند. حتی در زندگی شخصی هم آنها را آزاد نگذاشتند. ما زیاد داریم در تاریخ کسانی که به اسم دین بر مردم سوار می‌شدند. منصور دوانیقی، خودش را به خاندان پیغمبر بست و گفت ما از عموزاده‌های پیغمبر^(ص) هستیم و فرزندان عباس عموی پیغمبر^(ص) و مردم را فریب دادند و به کمک ابومسلم خراسانی حکومت را قبضه کردند و بعد هم اولاد پیغمبر را بدتر از بنی امیه مورد آزار و اذیت قرار دادند. بیشتر ائمه ما به دست بنی عباس شهید شدند.

با اینکه حضرت امام^(ع) فرمودند: «در نظام جمهوری اسلامی ما ادعا نمی‌کنیم همه احکام اسلامی اجرا شده، ما هنوز فاصله داریم» الان هم ما همین حرف را می‌زنیم. ما ادعا نداریم که هر چه اجرا می‌شود اسلام است، نه، خیلی کارها در دستگاه قضایی، اجرایی و... انجام می‌دهند که از آن روح اسلام دور است و اسلام قبول ندارد ولی با این حال ببینید که چه درخشش‌های خیره کننده‌ای که دوست و دشمن را به اعتراف واداشته است تحصیل شده. همان دینی که می‌گفتند ما تا زمانی که این دین را داشتیم عقب مانده بودیم، وقتی دین را رها کردیم پیشرفت کردیم، همین دین آمد و چه پیشرفت‌هایی برای ما حاصل شد. دو سال میدان را به دین واقعی بدهید ببینید چه اتفاقی می‌افتد. اینقدر هم سنگ اندازی و اذیت نکنید. ما می‌خواهیم یک حکم خدا را اجرا کنیم. دست یک سارق را قطع کردند در ایران سازمانهای بین المللی چه هیاهویی به راه انداختند. در حالی که بر سر همین دزدی چقدر انسانهای بی‌گناه در کشورهای جهان یا همین کشورهای پیشرفته کشته می‌شوند. چقدر خانه‌ها در آتش نفرت به خاطر دزدی سوخته است.

یک باند تبهکاری می آید یک دزدی کلانی می کند و چقدر اموال از بین می رود، اینها ارزشش بیشتر است یا دست یک تبهکار قطع شود و دیگران عبرت بگیرند و دست از دزدی بردارند. نمی گذارند. شما حتی تحمل اجرای یک حکم خدا را هم ندارید، آن وقت به ما می گویند دین چه کار کرده است. ما نمی خواهیم دنیا را به دست دین بدهید. بگذارید در همین کشور اسلام را اجرا کنیم. از نوشته های غربی ها و از واقعیات غیر قابل انکار تاریخ دلیل داریم که آنچه را امروز در عالم تمدن می بینید سرنخ و اساس آن از دین است. یک دانه گندم وقتی زیر خاک می رود، گیاه شناسان می گویند که یک سلول زنده دارد. این سلول زنده شروع می کند نمو کردن، غذاهای داخل دانه را می خورد، تولید ریشه می کند، بعد ریشه داخل خاک می شود، مواد خاک را می گیرد و می شود خوشه گندم. اساس آن، سلول زنده اولی است. هر چه حیات است مدیون آن سلول زنده اولی است. می گویند فلانی فرزند فلانی است. این آقا فرزند فلانی است یک سلول زنده او در ابتدا متعلق به این شخص بوده است. بقیه وجودش که نیست. به واسطه همین یک سلول زنده است که می گویند حق حیات و پدری و مادری دارد. شما هر دانشی را که مطرح کنید، ما برایتان ثابت می کنیم که بنیانگذار آن دانش، مسلمین بودند و شما شاگرد آن بودید؟! مرحوم علامه طباطبایی این را شجاعانه در بحث تفسیر آیه ۲ سوره کهف جلد ۱۳ المیزان^۱ (ترجمه فارسی) فرموده اند.

آنچه امروز در عالم
می بینیم اساسش از
دین است.

ما ثابت می کنیم
بنیانگذار هر دانشی
مسلمین بوده اند.

نکته بعدی: اینکه نظام‌های بشری حاضر با تمام پیشرفت‌هایی که دارند در مقابل حل بحران‌های موجود عصر حاضر عاجز شده‌اند، ولی این مشکلات با دین قابل حل‌اند. مثل /فسردگی: امروز هر چه صنعت و فن‌آوری پیشرفت می‌کند، انسانها افسرده‌تر و گرفتارتر می‌شوند. *سردی روابط*: شما از آنهایی که در خارج زندگی می‌کنند و زمانی به اینجا می‌آیند بپرسید، اینکه ما صله رحم می‌کنیم و با اقوام دور هم روابط داریم، آنها اینها را ندارند. من فقط پدر و مادرم را می‌شناسم. من نمی‌دانم دیگر همسایه‌ام کیست؟ اصلاً با هم یکبار هم حرف نزدیم به این می‌گویند زندگی صنعتی. اسلام می‌گوید^۱ چهل تا همسایه اینطرف چهل تا همسایه آنطرف و چهل تا همسایه دو طرف حق به گردنت دارند. باید به حالشان توجه کنی. شما یک آجری گذاشتید در این دیوار با آجر بغلیش هیچ ارتباطی ندارد این یک زلزله یک ریشتری خرابش می‌کند هر آجری گذاشتید تا چهل تا آجر آن طرف‌تر به هم متصل است این به این سادگی خراب نمی‌شود. اینها بحث‌های اجتماعی است. اسلام چقدر قشنگ به هم متصل کرده جامعه را. عواطف را ترقیق کرده. آن چیزهایی که عواطف را از بین می‌برد نهی کرده یکی از آنها موسیقی است. موسیقی عواطف را لگدمال می‌کند اگر اسلام شرب خمر را نهی کرده، موسیقی را نهی کرده و خیلی از چیزهای دیگر، به خاطر این است که عواطف انسانی، همان شناژهاست که ساختمان را گرفته و مانع جدایی انسانها از یکدیگر است. اینها را فقط با دین می‌شود حل کرد. بارها اعلام کرده‌اند که ما در حال فروپاشی نسلها هستیم. رسماً اعلام کرده‌اند. دوباره بیایید جلوی حجاب را بگیرید. دوباره بیایید افسار گسیخته روابط مختلف اجتماعی را آزاد بگذارید. نتیجه‌ی اینها این است.

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۶۹ «حَدُّ الْجِدَارِ أَرْبَعُونَ دَارًا»

مجبورید در آخر در مقابل دین، سر خم کنید. مجبورید نسخه خدا را بپذیرید. نسخه دیگران کاری برای شما نخواهد کرد.

شاید پرسید با تعریف شما از دین پس چرا اینقدر مسلمین عقب مانده هستند؟! و در این چند قرن آنچنان پیشرفتی نکردند؟!

دلیل عقب ماندگی

مسلمین چیست؟

جواب اول: پیشرفت

باید همه جانبه باشد

نه بخشی.

جواب اول: پیشرفت را باید درست معنی کرد. ما پیش فرض را قبول نداریم. چه کسی گفته آنها پیشرفته اند. پیشرفت را اولاً تعریف باید کرد. پیشرفت چیست؟ اگر آدمی همواره زورش زیاد شد اما عقلش هماهنگ با زورش زیاد نشد به نظر شما این پیشرفت است؟! این آدم هر که را فردا دید یک مشت میزند توی سرش و او را می کشد. مثل دیوانه‌ای که شمشیر در دستش است. ما به این، رشد و پیشرفت نمی‌گوییم.

اگر یک کودکی رشد ناهماهنگ جسمی داشته باشد به آن می‌گوییم عقب افتاده جسمی. اگر یک کشوری فقط در صنعت پیشرفت کرد و مثلاً در تسلیحات نظامی ولی در انسانیت و عواطف و اخلاق درجا زد به این می‌گوئیم رشد؟! به این می‌گوییم پیشرفت؟! ما این حرف را قبول نداریم. چه کسی گفته شما پیشرفته‌اید؟ شما پیشرفته‌اید که در الجزایر یک میلیون آدم کشتید؟ برای اینکه به زور قدرت ظالمانه‌تان را القاء کنید؟ آقایان انگلیسی آیا شما پیشرفته‌اید که در هندوستان فقط در جنگ جهانی، یک میلیون جوان هندی را جلوی توپ گذاشتید؟! پس اخلاق کجاست؟ خدا رحمت کند امام^(ره) را فرمودند: «سعی کنید قبل از هر پیشرفتی، در انسانیت پیشرفت کنید» این عین فرمایش امام است.

با اینکه می‌گویند اینها پیشرفته‌اند و ما این حرف را قبول نداریم اما بر فرض که اینها پیشرفته‌اند و مسلمان‌ها عقب افتاده. چرا ما عقب افتاده‌ایم؟ اولین جواب این است اسلام نسخه است موقعی اثر می‌گذارد که به نسخه عمل شود. فرضاً بنده رفته‌ام پیش یک پزشک مشهور جهانی که به این سادگی همه نمی‌توانند بروند پیش ایشان. ایشان خیلی مشهور است و خیلی هم وقتش تنگ است و دقیقه دقیقه‌اش حساب است و هر کشوری رویش حساب کرده و برایش وقت گذاشته حالا ما در مهمانی، جایی افتخاری نصیبمان شد و نشستیم کنار آقا و آقا هم یک چک آپ کامل کرد و گفت من یک نسخه‌ای کامل برای شما می‌نویسم که تمام امراض شما خوب شود. یک نسخه‌ای نوشت و داد به من و بعد من گفتم حیف نیست من این نسخه را بردارم و ببرم بدهم داروفروش. داروخانه نمی‌برم، می‌برم در بازار یک قاب طلایی پیدا می‌کنم با یک شیشه خیلی قشنگ و آن را در قاب می‌گذارم و به خانه می‌آورم و در اتاق پذیرایی و اطرافش هم یک پارچه سبزی می‌گذارم و هر روز هم یک عطری به آن می‌زنم و گردگیریش می‌کنم و یک دستی هم رویش می‌کشم و می‌مالم روی سر و صورتم و هر کسی هم آمد می‌گویم بیایید ببینید چه افتخاری نصیب ما شده است؟

اسلام نسخه است.
موقعی اثر می‌گذارد
که به آن عمل شود.

آیا با این کار خوب می‌شوم؟ نه! ما با قرآن همین کار را کردیم. خدا در قرآن فرموده این نسخه است. به این نسخه چقدر عمل کردیم؟ برای قبرستان. ما یک زمانی در دانشگاه گفتیم وقتی بیکاری دانشجویان یک آوای دلنشین که گوشخراش نباشد، یک ترتیل آرام بگذارید کم‌کم گوش دانشجو با این کلمات قرآن آشنا می‌شود و خود به خود یاد می‌گیرد؛ خیلی مؤثر است. بعد از سه چهار روز، آن را قطع کردند رفتیم و گفتیم پشیمان شدید؟! گفتند اینقدر آمدند و سؤال

کردند چه کسی مرده که دیگر خسته شده‌ایم. یعنی قرآن خواندن شده آرم اینکه یک کسی مرده. خیلی بد است. بچه به دنیا می‌آید حمایل بچه می‌کنند، حمایل عروس، به خانه نو می‌روی اول قرآن را ببر. آقای نانوا یک قرآن بگذارد بالای تنورش و زرگر بگذارد توی مغازه‌اش که دزدش نزند و برای ابطال سحر و ... حق قرآن این بوده؟ خیلی هنر کرده‌ایم، بنشینیم مثلاً با قرائت بخوانیم و به این فکر کنیم که سبک چه کسی قشنگ‌تر است و سبک چه کسی بهتر است؟ این مثل آن است که شما تشنه‌اید بیایید کنار استخر و دور استخر بدوید و بگویید طولش چقدر است، عرضش چقدر است، عمقش چقدر است. ریز تمام ویژگیها، خصوصیات همه‌اش را بفهمیم و آخر کار هم از این آب نخوریم. شما با آن آدم تشنه‌ای که در کویر است هیچ فرقی ندارید. پس جواب این است: اگر ما عقب ماندیم چون به نسخه عمل نکردیم. مثل ما مثل مریضی است که رفت پیش دکتر، دوا گرفت آمد قابش گرفت و نسخه را گذاشت در خانه.

جواب دوم: عمل همه جانبه به اسلام تأثیرگذار است.

جواب دوم: عمل همه جانبه تأثیر دارد ببینید اگر این سیستم برق، کامل نباشد یک سری از اتصالاتش وصل نباشد، نورافشانی نخواهد کرد. هرچه کلید می‌زنید لامپی روشن نمی‌شود. شما یک ماشینی دارید شمع ندارد هرچه استارت بزنید روشن نمی‌شود. این هست که اگر کسی بگوید من بخشی از اسلام را قبول دارم و بخشی را نه، نصاً قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...»؛ به حق کافرند. اگر کسی قبول داشته باشد اما عمل نکند مثلاً بگوید من نماز را قبول دارم. اسلام را درست قبول دارم اما حالا حوصله ندارم نماز بخوانم. این از نظر فقهی، مسلمان است اما

اگر کسی بگوید بخشی از اسلام را قبول دارم و بخشی را نه، کافر است.

از نظر فطری یا باطنی کافر است. با او ازدواج کردن مانعی ندارد. در قبرستان مسلمین، دفن می‌شود. نجس نیست و احکام مسلمان را دارد اما در روز قیامت که شد می‌گویند بفرما برو کنار کفار بایست.

قرآن از ارتباط با کفار، از دوستی با کفار نهی می‌کند که ما به آن وجوب تولی و تبری می‌گوییم. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»^۱: یهود و نصاری را دوست نگیرید. بعد در انتهای آیه می‌فرماید: «...وَمَنْ يَتَّخِذْهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...»؛ هر کس از شما که با اینها دوستی کند یعنی به حکم واجب تولی و تبری عمل نکند آن هم با آنهاست؛ یعنی آن هم کافر است. خیلی محترمانه گفته است کافر است. اگر کسی بگوید من در اعتقاد قبول ندارم، این حکمش شدیدتر است. قرآن صریحاً گفته کافر است. اما اگر بگوید قبول دارم اما حال ندارم نماز بخوانم. اسلام را قبول دارم حال روزه گرفتن را ندارم هیچ جای قرآن صریحاً نگفته این کافر است ولی اگر بگردید در لُقافه، تمام اینها را کافر دانسته است. تارک حج عمدی، تارک امر به معروف و نهی از منکر، تارک نماز، تارک جهاد را کافر دانسته است. بعضی از روایات هم صریحاً گفته‌اند مثلاً روایت می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ وَاحِدَةً مِنْ هَذِهِ الْخُمُسِ عَمْدًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَافِرٌ»^۲؛ هر کس عمداً نماز را ترک کند کافر است. نه کافر فقهی، کافر فطری. کافر فطری فرقی با کافر فقهی در چیست؟ آن کسی که باطناً کافر است روز قیامت می‌گویند شما جزء کفاری و دیگر مسلمان حساب نمی‌شوی. وقتی می‌گوید ما در دنیا جزء مسلمانان حساب می‌شدیم می‌گویند برای راحت کردن بقیه

هر کس نماز نخواند ولی به نماز اعتقاد داشته باشد، کافر فطری است.

فرق کافر فطری و کافر فقهی

۱- مائده آیه ۵۱

۲- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۳۵، باب «فضل الصلوه و عقاب ترکه»

بندگانم بود می خواستم به سختی نیفتند. در خانه اش زندگی می کردی برای اینکه زندگیش نجس نشود مشکل زناشویی پیدا نکند. حالا بفرما برو آنجا. اینجا می فرماید: «...وَمَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأِنَّهُ مِنْهُمْ...»؛ هر کس از شما با اینها دوستی کند جزء آنهاست. ببینید چقدر بدبختی در عالم اسلام بخاطر ترک همین واجب درست شده است؟ در همین درگیری حزب الله لبنان، همین رؤسای خبیث اعراب که خدا انشاءالله اگر قابل هدایتند هدایتشان کند پنهانی داشتند به اسرائیل کمک می کردند و می گفتند حزب الله را نابود کن. اینها نتیجه زیر پا گذاشتن فرائض اسلامی است. یک انقلاب اسلامی در ایران باعث آبروی اسلام در دنیا شد. هیچ کس بیشتر از اینها به آن ضربه نزدند. همه خندیدند و دوستی کردند و سلاح از آنها گرفتند و علیه مسلمین به کار بردند. یک وقت کسی نیاید و بگوید چرا خداوند زود حکم تکفیر صادر می کند؟ می گوئیم به این دلیل. به خاطر اینکه اگر کسی اجرا نکند در سوره انفال می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»؛ اگر شما مسئله تولی و تبری را اجرا نکنید، «تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ»؛ فتنه در زمین واقع می شود و یک فساد بزرگی می آید. دیگر فتنه چه طوری است؟ فتنه این است که بیایند منابع سرشار مسلمین را بریزند در حلقوم آمریکا امکانات و سرزمینهای اسلامی هم بدهند دست آمریکا و بیاید حمله بکند به سایر کشورها. این هواپیماهای آمریکا از کجا بلند می شدند و به افغانستان حمله می کردند از پاکستان. از عربستان به عراق حمله می کردند.

چون نیک نظر کرد خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

خودمان با دست خودمان داریم خودمان را بدبخت می‌کنیم.

روز قیامت هم با باطن مردم کار دارند نه با ظاهر. در آیات ۸۱ تا ۸۵ سوره مبارکه براءت، قرآن کریم از مخلفین (نه منافقین) صحبت می‌کند. مخلفین کسانی هستند که در جنگ تبوک، در خانه‌هایشان نشستند و به میدان جنگ نرفتند و به جهاد حاضر نشدند خدا آنها را مخلف نامید. منافقین هم که نیامدند یک عده از منافقین هم که آمدند به قصد خرابکاری و اذیت و به هم ریختن سپاه مسلمین آمدند. آن سال تابستان بود. بارندگی در زمستان خیلی خوب بود. میوه‌ها خیلی رسیده بود. همین که آمدند بگویند برویم میوه‌ها را بچینیم و بفروشیم یک وقت خبر رسید سپاه روم حمله کرده است. مسلمین باید بروند و دفعش کنند. خیلی ناراحت شدند. این چه وقت جهاد بود. یا رسول‌الله! ما تازه آمدیم نفس راحتی بکشیم میوه‌هایمان را بچینیم و یک پولی در بیاوریم. حالا این باغها را رها کنیم و برویم میوه‌ها فاسد می‌شود. گفتند دستور خداست. آنهایی که ایمانشان سست بود اینجا خود را نشان دادند. یک عده‌ای گفتند ما نمی‌آئیم. ما قبولت داریم پیغمبر هستی اما این کار را نمی‌کنیم. چقدر خسارت تحمل کنیم. نشستند در خانه‌هایشان. این سوره براءت، اکثر آیاتش در آنجا نازل شده است. حداقل این قسمتی که مربوط به جهاد هست و پیغمبر را امر می‌کند که به اینها توجه نکن. تقریباً تا آخر آیات براءت به صورت قطع و وصل این موضوع را ذکر می‌کند. بعد «...وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ...»^۱؛ گفتند در گرما به جهاد نروید، مشکل است. در گرما نمی‌رویم به جهاد. بعد خداوند می‌فرماید: «...قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا...»^۲؛

مخلفین چه کسانی هستند؟

۱- توبه آیه ۸۱

۱- همان

بگو آتش جهنم، سوزان تر است اگر بفهمند پس باید خیلی کم بخندند و بسیار بگریند به خاطر چیزهایی که به دست آوردند و به خاطر گناهایی که کردند. بعد خداوند اینها را مذمت می‌کند تا اینکه می‌فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا...»^۱؛ اگر یکی از اینها مُرد هرگز سر قبرش حاضر نشو. چرا؟ «...إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...»^۲ ببینید چند تا آیه را فاصله انداخته و بعد گفته کافرند. خیلی صریح، کفر را به اسمشان نچسبانده. اینها به خدا و رسول کافر شدند. «...وَمَا تَوَا وَهُمْ فَاسِقُونَ»^۳؛ مردند در حالیکه نافرمان بودند.

باز در سوره انفال (تنها آیه‌ای است که حکم خمس را بیان می‌کند) می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...»^۴؛ بدانید هر چه را غنیمت گرفتید یک پنجمش مال خدا و رسول است، «...وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...»؛ برای بستگان پیامبر، «...وَالْيَتَامَىٰ...»؛ و یتیمان، «...وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ...»؛ مسکین‌ها، در راه مانده‌ها، «...إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...»؛ اگر به خدا ایمان دارید باید زیر بار خمس بروید. مفهومی این است که اگر کسی زیر بار خمس نرفت به خدا ایمان ندارد. این را هم می‌بینید خیلی لطیف، خیلی محترمانه گفته اینها کافرند. چطور ممکن است یکی بگوید من اسلام را قبول دارم خدا را قبول دارم پیغمبر را قبول دارم اما حاضر نیستیم به احکام اسلام عمل کنم این دهان

۲- توبه آیه ۸۴

۳- همان

۴- همان

۵- انفال آیه ۴۱

کجی است. از این دست آیات اگر شما در مورد تمام فرائض از نماز شروع کنید تا تولی و تبری (دهمین مورد) می‌توانید در قرآن و روایات صریحاً پیدا کنید که خدا اینها را کافر می‌داند. اگرچه صریحاً نمی‌گوید کافر هستند. فقها هم صریحاً نمی‌گویند اینچنین کسی کافر است. اما آن کسی که بگوید من حتی یک آیه قرآن را قبول ندارم به تعبیر قرآن، «... وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»^۱؛ می‌خواهند بین این اسلام و کفر یک راه سومی پیدا کنند. همان چیزی که حضرت امام^(ه) از آن بعنوان اسلام التقاطی یاد کرد قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...»^۲؛ به حق کافرند. در اسلام شرط پذیرش این است که ما به صورت مجموعی بپذیریم نه به صورت تکی. من این یکی را خوشم می‌آید و از این یکی بدم می‌آید. اینکه ما آثار اسلام را کمتر در زندگیمان دیدیم به خاطر این است که بخشی از اسلام را عمل کردیم و بخشی دیگر را عمل نکردیم. یک آیه قرآن دستور حج داده^۳. ما بیست آیه حدوداً در مورد حج داریم اما یک آیه دستور حج را صادر کرده است. چقدر تشکیلات درست کردیم برای حج. چقدر هزینه می‌کنیم. اما صد و سی آیه قرآن امر به دادن زکات کرده. یک دفتر برای گرفتن زکات در همه کشور نداریم. خدا خیر به آقای قرائتی دهد هرچه ایشان زحمت کشید. این درست مثل این می‌ماند که

درمورد حج در قرآن حدود ۲۰ آیه وجود دارد اما در مورد زکات ۱۳۰ آیه وجود دارد.

۱- نساء آیه ۱۵۰

۲- نساء آیه ۱۵۱

۳- آل عمران ۹۷ (فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) □

بنده بروم پیش پزشک، ایشان هم ده پانزده نوع دارو برایم بنویسد بگویند همه اینها را باید بخوری. بعضی از اینها داروی اصلی است و آثار جانبی دارد، بعضی هم داروی مکمل است و بعضی هم آثار آن داروها را دفع می‌کند. اگر یکی از آنها را نخوری کار خراب می‌شود. بنده بیایم نگاه بکنم ببینم کدامشان خوشمزه است مثلاً قرص جوشان را که داده حتماً می‌خوریم شربت تلخ را داده اصلاً نمی‌خوریم! خدا حج فرستاده هم سیاحت است و هم زیارت و هم تجارت. حتماً می‌رویم. نهی از منکر ممکن است سیلی بخوری، فحش بشنوی مثل دارو تلخ است. انجام نمی‌دهیم. برای نماز به مسجد می‌رویم و مشکلی نیست. زکات، زکات دیگر چیست؟ ما مالیات و خمس می‌دهیم!

زمان ظهور درهای
تمام علوم باز
می‌شود، زیرا امام
زمان (عج) دین کامل را
اجرا می‌کند.

یکی دیگر از دلائلی که ما نتوانستیم آن نورافشانی اصلی اسلام را ببینیم این است که در روایت می‌گویند: که امام زمان (عج) که می‌آیند درهای تمام علوم باز می‌شود، برکات از آسمان بر زمین نازل می‌شود. مگر امام زمان (عج) چه کار می‌کند؟ امام همین دین را کامل اجرا می‌کند. امام می‌آید همه این رشته اتصالات را وصل می‌کند و می‌گوید حالا کلید را بزنید ببینید چه اتفاقی می‌افتد. همه دنیا روشن می‌شود.

پس علت اینکه مسلمین عقب افتادند این دو موضوع است:

۱- عمل نکردیم. ۲- آنهایی را هم که عمل کردیم کامل عمل نکردیم. گزینشی عمل کردیم. طبیعتاً آثار اسلام هم با عمل گزینشی قطعاً عیان نخواهد شد یا اگر هم عیان بشود با یک

۱- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۴۶ «يَتَّجُّ ... فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رَجُلًا مِّنِّي...»

تندبادی از بین می‌رود شما یک باغی درست کنید بهترین درختان و با پیشرفته‌ترین روشهای کشاورزی، بهترین میوه‌ها را هم در آن به دست بیاید دیوار برایش نگذارید چه اتفاقی می‌افتد؟ غارت می‌شود. دیوار بگذارید درب برایش نگذارید. همان اتفاق می‌افتد. یک کشوری بسازیم بهترین صنعت بالاترین سطح رفاه، مردمش از همه دنیا با فرهنگ‌تر، باسوادتر تعداد دانشمندانش بیشتر، ولی نیروی نظامی و دفاعی ندارد که می‌شود یک کشور ضعیف، که با اندک مشکلی همه این صنعت و اقتصاد و همه چیزش از بین خواهد رفت. شما همه چیز را ایجاد کردی یک قسمت را خالی گذاشتی. یک آقایی از رستم زورش بیشتر است. وزنه‌های خیلی سنگین را بلند می‌کند اما سیستم دفاعی بدنش ناقص است. یک سرماخوردگی او را از پا در می‌آورد. دینی درست کردیم که نماز دارد، روزه دارد، زکات دارد اما امر به معروف ندارد. بخاطر این است که در قرآن آمده آن کسی که بگوید من این را قبول دارم و آن را قبول ندارم کافر است. تقیه را ما جزو فروع دین نمی‌دانیم. ولی امام می‌فرمایند: «لا دینَ لِمَن لا تَقِيهِ اللهُ»^۱؛ آن کسی که اهل تقیه نباشد دین ندارد. تقیه خوفی را می‌گوید نه مداراتی. اگر جایی تقیه واجب شد و شما پرهیز نکردید و جان خود و عده‌ای را به خطر انداختی. امام می‌فرمایند این دین نیست این خارج از دین است. در نهایت چرا با وجود اسلام ما عقب ماندیم؟ چون عمل نکردیم اگر هم عمل کردیم، گزینشی عمل کردیم.

قوانین ساخته دست بشر یک سری ضعف‌های کلیدی و حساس وجود دارد چون بحث حاکمیت دین را مطرح کردیم به این ضعف‌ها هم اشاره می‌کنیم.

ضعف‌های
بشری:

۱- ضمانت‌ها

نوع هست:

الف) ضمانت

۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۱۷ باب التقيه

۱- ضمانت اجرای ضعیف: وقتی قانونی نوشته می‌شود باید ضمانت اجرا هم داشته باشد به این معنا که نمی‌شود در کتابی نوشت که مردم نباید رشوه بگیرند، مردم نباید سرقت کنند بعد هم کتاب را بگذاریم در مکانی و به اطلاع عموم برسانیم و بگوییم کار تمام شد، خیر چون دزد هیچ وقت نمی‌آید خودش را معرفی کند، یک کسانی باید باشند که این قانون را اجرا کنند، به این می‌گویند ضمانت اجرا، ضمانت اجرا حرفش خیلی ساده است اما فوق العاده در عمل مشکل. تمام نظام‌های حقوقی جهان در اجرای قوانین به نوعی مشکل دارند، مشکلات حادّ تقریباً لاینحلی که معتقدند راه حلی برای آن وجود ندارد اما ما معتقدیم که وجود دارد. ما دو نوع ضمانت اجرا داریم، ۱- ضمانت اجرای بیرونی که پلیس، قوای قضائیه و قوای قهریه هستند و جلوی متخلف را با زور می‌گیرند. ۲- ضمانت اجرای درونی جایی که دیگر پلیس دستش نمی‌رسد، در آن جا چه باید کرد و چطور باید کنترل کرد؟ این جاست که نظام‌های ساخته دست بشر به شدت ضعیف و ناتوانند و دین قدرت خودش را در این جا نشان می‌دهد.

۲- نفع طلبی: قوانین بشری با توجه به این که قانون‌گذاران بشری خودشان افراد محتاجند همیشه در قانون گذاردن نفع شخصی خود را ناخودآگاه لحاظ می‌کنند، فرض کنید آقایی در شورای شهر راه پیدا کرده‌است طرح می‌آورند که آقا ما می‌توانیم مثلاً یک کوچه را یا یک جاده را تعریض کنیم و خیابان کنیم حالا این جا باشد یا آن جا نگاه می‌کند می‌بیند زمین خودش کنار آن یکی است اصرار می‌کند که آن یکی باشد.

۳- تحقیر بشر: قوانین بشری، بشر را تحقیر می‌کنند.

۴- ضد کمال بشری: که کمالات بشری را از بین می‌برد و به انسان سیر قهقرایی می‌دهد.

۵- **مقطعی بودن:** یعنی در یک زمان قابل اجرا است و خیلی سر و صدا دارد و خیلی ظاهر و بروز دارد اما در یک مقطعی کم کم کهنه می‌شود و دیگر قابل اجرا نیست.

۶- **عدم قداست:** ببینید قرآن قانون زندگی ماست و جدا از این که قانون زندگی است، مردم برای آن قداست قائلند، اگر یک آدم فاسق و فاجر که همه خلافی می‌کند در دادگاه به او بگویند: این کار را کرده‌ای؟ می‌گوید: نه، قرآن می‌آورند می‌گویند دست بگذار روی قرآن می‌گوید: نه من روی قرآن دست نمی‌گذارم. آیا مثلاً کتاب قانون منتسکیو این طوری است؟ مثلاً اگر در جاده افتاده باشد می‌گویند: پا روی آن نگذار قداست دارد؟! دست بی‌وضو به آن نزن! این قدسیت کجا در قوانین بشری است؟

۷- **افراط یا تفریط:** حدّ اعتدال به ندرت است، یک قسمتی از قوانین است که خود خدا هم گفته است خودتان وضع کنید و به عقل ما واگذار کرده‌است، مثلاً این که آدم‌کشی ممنوع است و جرم است و کسی حق ندارد انسانی را از بین ببرد، این نیاز به تشریح ندارد، حتی فقها می‌گویند: شریعت مقدّس نمی‌تواند در این جا حکمی صادر کند (لفظ نمی‌تواند به کار می‌برند) لذا این آیه که می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...»^۱. این آیه حکمش تأکیدی است و از باب تأکید است، ارشاد است به اصطلاح فقهی می‌گویند: تأسیسی نیست چون عقل می‌فهمد، قبل از این که شریعت بگوید آدم نکشید عقل این را گفته‌است، اشتراک ما با قوانین بشری در این قسمت است، مثل قوانین مربوط به بهداشت، قوانین مربوط به راهنمایی و

رانندگی، خیلی از قوانین اجتماعی، مثلاً علائم راهنمایی و رانندگی از کشورهای دیگر است و واضع آن مسلمانان نبوده‌اند ولی فقها عمل کردن به آن را واجب کرده‌اند، چرا؟ چون این‌ها نیاز به شریعت ندارد، خدا گفته است من به شما عقل دادم و راه را هم به شما نشان دادم، بروید انجام دهید اما آن قسمت‌هایی که عقل به آن راه ندارد در این موارد هر چه بشر قانون وضع کند یا افراط است و یا تفریط، یا تندروی است و یا کندروی که هر دو در جامعه بشری اثر منفی دارد.

۸- سلب برکات

واقعی

۹- اول راحت، بعد

بن بست

۸- سلب برکات واقعی: قوانین بشری، برکات واقعی را از انسان و جامعه بشری می‌گیرد.

۹- اول راحت، بعد بن بست: این که بگویند: چشمت آزاد این اولش خیلی راحت تر است از اینکه بگویند: جلوی چشمت را بگیر، وقتی که چشم را آزاد گذاشت در خیابان که راه می‌رود جوانی است که تازه ازدواج کرده‌است زانی می‌بیند از همسر خودش زیباتر و برازنده‌ترند، علاقه‌اش به همسرش کم می‌شود، می‌رود خانه احساس می‌کند که دیگر آن احساس و گرایش و میل و علاقه اول را ندارد و دعوا شروع می‌شود، شما می‌دانید چقدر از طلاق‌ها از این مورد است، از همین آزادی چشم، چرا می‌گویند در کشورهای اروپایی از هر دو ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد؟ یکی از علت‌های اصلی آن همین است، ولی کشور ما با همه مشکلاتی که دارد سخنگوی قوه قضائیه گفت: ما از هر نه ازدواج یک طلاق داریم، البته این هم زیاد است و نباید باشد ولی در کره جنوبی از هر دو ازدواج یک طلاق است این است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ»؛ حق سنگین است ولی عاقبت شیرین دارد، «وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبَيءٌ»؛ باطل سبک است اما

عاقبش وبا آلود است. جام عسل زهرآلود اولش شیرین است ولی آخرش تلخ است. دواى تلخ شفا بخش اولش تلخ است و آخرش شیرین است. از کوه بالارفتن اولش سخت است ولی در آخر به قلّه می‌رسی. از ارتفاع سه هزار متری پریدن اولش راحت است که چطور داریم می‌رویم پایین ولی آخرش هلاکت است. قوانین اسلام را زیر پا گذاشتن، چشمت، گوشت، دستت آزاد! هر کار که دلت می‌خواهد انجام بده، جامعه به هم می‌ریزد، فردا یکی قوی‌تر از تو پیدا می‌شود و بُنیانت را خراب می‌کند. قوانین بشری اولش راحت است و آخرش بن‌بست است اما در اسلام:

۱- ضمانت اجرای قوی: ضمانت اجرا قوی است هم درونی و هم بیرونی.

۲- لحاظ مصالح بندگان نه نفع شخصی: تنها دلیلی که خداوند احکام را فرستاده است خیر بندگان است و خدا نیازی به اعمال ما ندارد؛ «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ...»^۲؛ همه شما هم که کافر شوید به خدا ضرری نمی‌رسد.

۳- تکریم بشر.

۴- باعث کمال بشر: انسان را در ابعاد انسانی بالا می‌برد و اوج می‌دهد.

۵- همیشگی بودن: این نیست که قانون اسلام کهنه شود چون همانطوری که ارزشهای اخلاقی و علوم ریاضیات و... کهنه نمی‌شود قوانین اسلام هم کهنگی بردار نیست، مقطعی نیست.

۶- قداست و حرمت.

۲- همان

۳- زمر آیه ۷

۷- نه افراط است و نه تفریط و حدّ اعتدال دارد.

۸- باعث نزول برکات الهی می‌شود.

۹- اول آن در بعضی مواقع سخت ولی عاقبت آن آسان: اولش یک مقدار ممکن است سخت باشد با این که همه قوانین اسلام هم این طوری نیست. خیلی از قوانین بشری اولش سخت است و آخرش هم بدبختی است. «و ما أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ»^۱؛ چه زیان بار است مشقتی که آخرش هم عذاب باشد، «وَمَا أَرْبَحَ الدَّاعِيَ وَرَاءَهُ الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ»^۲؛ چه راحت است آن بی تکلیفی که آخرش هم امان از آتش باشد.

توضیح:

ضمانت اجرا: دو نوع است یکی بیرونی است و یکی درونی. بیرونی که من عرض کردم نیروهای پلیس و قضایی و غیره. درونی وجدان است گاهی وقتها دیدید دست به دامن وجدان می‌شوند شعارهایی هم درست کردند که وجدان محکمه‌ای است که نیازی به قاضی ندارد، حالا چقدر کاربرد دارد؟ وجدان موقعی که دین باشد رنگ می‌گیرد، وقتی دین نباشد وجدان چیست؟ پلیس امریکا بودجه سالیانه‌اش نزدیک شصت میلیارد دلار است یعنی از بودجه خیلی از کشورها بیشتر؛ اما نگاه کنید به سیر تصاعدی تبهکاری‌ها و جنایات و ارقام و آمارهای نجومی عجیب و غریب که انسان را به دهشت می‌اندازد، چقدر فیلم در این رابطه درست کرده‌اند، فیلمی در سال

ضمانت اجرای درونی
و بیرونی.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۲۸

۲- همان

۱۹۴۶ ساخته شده که فقط گوشه‌ای از تبهکاری‌های داخل مدارس امریکا در آن فیلم منعکس شده‌است به نام آمار جنایت در جنگل تخته سیاه، آدم کشی‌ها و رد و بدل مواد مخدر بین دانش‌آموزان متوسطه که در آن فیلم آمده‌است بعضی از دانش‌آموزان سالانه ده‌ها هزار دلار مواد مخدر در مدارس می‌فروشنند. گاهی وقت‌ها این اخبار را مخفی می‌کنند. دیدید یک دانش‌آموز یک اسلحه به مدرسه بُرد و پانزده معلّم و دانش‌آموز را کشت و بعد هم خودش را کشت. خوب این ضعف از کجاست؟ یک مثالی عرض می‌کنم شبکه CNN فیلمی نشان داد که در اخبار تلویزیون ایران هم پخش شد؛ یک ماشین بین بانکی حامل دلار که از یکی از بانک‌های امریکا به بانک دیگری می‌رفت در جاده بیرون شهر چپ شده بود، من تصویرش را دیدم شاید بعضی از شما ها هم دیده باشید این دلارها در یک قطر نسبتاً زیادی در اتوبان پخش شده‌بود، هر کس از عابرین که می‌رسید گویی که این کار قبیحی و عیبی ندارد پارک می‌کرد و شروع به جمع کردن دلار می‌کرد، من از دیدن این صحنه شگفت زده شدم، خیلی برای همه عادی بود، دلارها جمع شده‌بود نوبت به سکه‌ها رسید که ماشین پلیس آژیر کشان آمد و همه سوار ماشین شده و فرار کردند یعنی دزدی یک فرهنگ عمومی است. بی‌خود نیست که آقای کلینتون می‌گوید: من از همه رستوران‌ها قاشق و چنگال دزدیدم و پدرم هم همین کار را می‌کرده، ایشان خجالت نمی‌کشد چون می‌داند یک فرهنگ شده‌است. با کدام ضمانت اجرا شما می‌خواهید به مردم بگویید دزدی نکنند؟ او می‌گوید: اگر قانونت توانست می‌توانست مجرم را بگیرد من را مجازات کند که بکند و اگر نتوانست حق من است که این کار را بکنم. به چه دلیل اگر دست من به مالی رسید برندارم؟ اما یک فیلم دیگری هم تلویزیون ایران نشان داد یک کاری که افراد صدا و سیما انجام داده بودند

جالب بود، یک بسته اسکناس انداخته بودند در کوچه خلوتی و یک دوربین مخفی درست کرده بودند که ببینند عکس العمل عابرین چیست؟ آقایی رسید، نگاه به اسکناس‌ها و اطراف کرد و دید هیچکس نیست دوربین هم همینطور تعقیبش می‌کرد پول را برداشت و بعد رفت داخل مغازه‌ای و به صاحب مغازه داد که اعلام کند تا صاحبش پیدا شود، بعد با او مصاحبه کردند که آقا وقتی شما پول را برداشتی کسی که نبود گفت: خدا که بود! شما می‌توانید با قوانین بشری این را ایجاد کنید؟ یک چنین نمونه‌ای می‌توانید به ما نشان دهید، پنج شش نفر رد شدند و هیچ کدام برنداشتند، به یکی گفت: شما چرا برنداشتی؟ گفت: من به آخرت ایمان دارم و دزدی نمی‌کنم، به دومی گفت: چرا برنداشتی؟ گفت: من به زن و بچه‌ام خیانت نمی‌کنم و لقمه حرام برایشان نمی‌برم، به نفر بعد گفت: شما چرا برنداشتی؟ گفت: من آدم خوبی نیستم ولی حق مردم را هم نمی‌خورم، یک اعتقادی به خدا و پیغمبر دارم، این خیلی مهم است. چرا باید رئیس پلیس امریکا در سال ۱۹۹۸ یا ۱۹۹۷ بگوید: متأسفانه هیچ راهی برای جلوگیری از تصاعد آمار جنایت وجود ندارد جز این که وجدان بشریت بیدار شود. یعنی رسماً جلوی تبهکاری دست را بالا بردند و گفتند ما نمی‌توانیم آن را کنترل کنیم چون ضمانت اجرای بیرونی کافی نیست. همه جا که ما نمی‌توانیم پلیس بگذاریم تازه خیلی از پلیس‌ها خودشان تبهکارند، آیا می‌شود برای پلیس هم پلیس گذاشت؟ دوباره از کجا معلوم که آن پلیس هم خلافکار نباشد، چقدر از خلفاها در دنیا توسط خود نیروهای اجرایی صورت می‌گیرد، به دست خود قاضی صورت می‌گیرد. نمونه دیگر یک مرد ایرانی را در سال ۲۰۰۳ در استرالیا به عنوان مرد سال استرالیا انتخاب کردند که یک راننده تاکسی در آن کشور بود و خیلی هم شأنی نداشت علت این که ایشان به عنوان مرد سال

شناخته شد و در اخبار جهانی هم منعکس شد این بود که یک خانم ثروتمندی سوار ماشین او می‌شود و کیف پولش را جا می‌گذارد در کیف این خانم یک میلیارد دلار استرالیا موجود بوده است، این آقا مراجعه می‌کند به اداره پلیس، کارش را رها می‌کند و بالاخره بعد از اعلام و گشت و گذار صاحب کیف می‌آید و نشانی‌ها را دقیق می‌دهد و پول را به او تحویل می‌دهند به راننده می‌گویند: کسی داخل ماشین شما بود می‌گوید: نه، می‌گویند: کسی شما را تعقیب کرد، می‌گوید: نه، گفتند: پس چرا پول را آوردی؟ تو با این شغلی که داری می‌توانستی با این پول مشکلات را به کلی حل کنی جواب داده بود که من به خدا و روز قیامت ایمان دارم و می‌دانم که یک جایی به حساب بندگان خدا رسیدگی خواهد شد؛ لذا به عنوان مرد سال استرالیا انتخابش کردند می‌دانید یعنی چه؟ یعنی در فرهنگ خودشان یک چنین نمونه‌ای ندارند، ما در هر محله خودمان صد نمونه به شما نشان می‌دهیم از همین مردمی که گاهی به آن‌ها انتقاد داریم. همسر مرد فقیری به او گفت: در خانه نشستی برو بیرون گفت: من کاری ندارم که بروم بیرون، شغلی ندارم گفت: چند روز است غذا نخوردیم و گرسنه‌ایم به امید فضل خدا برو شاید چیزی به دست آوری، مرد از خانه بیرون رفت در کوچه‌ای دید که کیسه‌ای افتاده برداشت دید که سنگین است در آن را باز کرد دید که سکه‌های طلاست شمرد دید که هزار سکه زر ناب است، خواست همسرش را امتحان کند به خانه برگشت و گفت: ببین چه چیزی پیدا کردم ثروتمند شدیم گفت: از کجا آوردی؟ گفت: در مسیر یافتم گفت: حق نداری دست به یک سکه‌اش بزنی، ما اگر مضطر هم شویم دست به این‌ها نمی‌زنیم اگر خدا بخواهد به ما برساند بلد است. خندید و گفت: الحمدلله! می‌خواستم تو را امتحان کنم. مطمئن باش که اگر تو هم می‌گفتی من بر نمی‌داشتم. گفت: حالا

چه کار می‌کنی؟ گفت: الان می‌روم و فریاد می‌زنم تا صاحبش را پیدا کنم شاید یک دیناری به خودمان پاداش داد که با آن مشکلمان را حل کنیم. رفت و فریاد زد که من پولی پیدا کردم یک آقای خیلی متشخصی آمد و گفت: پول مال من است گفت: نشانی‌ها را بده دقیق نشانی‌ها را داد مرد گفت: الحمدلله که تکلیف از دوش ما برداشته شد و دست در جیبش کرد، صاحب سکه‌ها گفت: این کیسه برای تو باشد و دست در جیبش کرد و یک کیسه مثل همان کیسه بیرون آورد و گفت: این هم پاداش تو! گفت: یعنی چه؟ جریان چیست؟ گفت: من آدم خیلی ثروتمندی هستم یک پریشانی داشتم گفتم: خدایا اگر پریشانی من رفع شود دو هزار دینار طلا به یک بنده صالح و پرهیزگارت خواهم داد، مشکلم که رفع شد پول را به هر کس که خواستم بدهم جرأت نکردم گفتم: شاید این شخص ظاهرالصلاح باشد و شاید نذر من ادا نشود فکری به ذهنم رسید گفتم: خدایا تو که بنده شناسی من یک کیسه را سر راه می‌اندازم تو دست آن بنده صالح را به آن برسان کیسه دیگر را هم به او می‌دهم که آن شخص تو بودی نشان صلاحیت هم این است که با این وضع ظاهر است فقیری دست به این پول نزدی بیا این کیسه هم مال تو برگشت به خانه و به همسرش گفت: ما به حرام خدا دست نزدیم خدا از راه حلال دو کیسه طلا رساند، شما نمونه اینچنین دارید؟ ما هزاران مورد داریم شما یک مورد هم ندارید اگر هم دارید شما قیافه نگیرید برای آیین مسیح است، مال دین است، مال همان ته مانده مسیحیت است، ممکن است در گوشه و کنار اروپا انسان‌های مؤمن و معتقد پیدا کنید که به معاد ایمان دارند، خلاف هم نمی‌کنند اگر چه کم هستند ولی هستند. بحث، بحث بین دین و غیر دین است، بین اروپا و آسیا

نیست، بین ایران و امریکا نیست. بحث، بحث این است که دین باید قانون گذاری کند و شما این ضمانت اجرایی را ندارید.

نفع طلبی: دومین ضعف قوانین بشری این است که نفع طلبند و نفع شخصی را لحاظ می کنند اما قوانین اسلام اینگونه نیست اگر بگوییم از هر کشوری از کشورهای جهان، متفکرترین و نخبه ترین حقوق دانان جمع شوند و بعد در مجمعی در کشوری از کشورهای دنیا جمع شوند و فکرهاشان را روی هم بریزند و با هم مشورت کنند و نخبه ترین افکارشان را ارائه دهند به عنوان یک منشور حقوقی بین المللی، بهتر از این دیگر می توانید؟ خوب شما این کار را کرده اید، این منشور حقوق بشر اکثر نقاط قوتش از اسلام است و مستقیم و غیرمستقیم از اسلام گرفتند. بعد از جنگ جهانی نخبه ترین متفکران ۱۲۴ کشور جهان جمع شدند و منشور حقوق بشر را نوشتند چه چیز از آن حاصل شد؟ حق و تو! بیش از پنجاه بار امریکا با استفاده از همین حق و تو ددمنشی های اسرائیل علیه مردم فلسطین و لبنان را توجیه کرده و حتی اجازه صدور یک قطعنامه خشک و خالی را هم نداده است و قطعنامه را و تو کرده است، یک نمونه اش اسرائیل در سال ۱۹۸۲ بعد از عملیات بیت المقدس ایران که خرمشهر آزاد شد یک حمله شدیدی به جنوب لبنان کرد و در آن حمله سی هزار نفر از شیعیان جنوب لبنان شهید شدند. مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل گفت: من انتقام خودم را از علی بن ابیطالب^(ع) گرفتم. شورای امنیت به ناچار مجبور شد که قطعنامه صادر کند که آمریکا همین را هم و تو کرد، تا به حال بیش از پنجاه قطعنامه که شورای امنیت در محکومیت جنایات اسرائیل صادر کرده است را آمریکا و تو کرده است.

خیلی از احکام الهی
به خاطر تکریم
انسان است.

تحقیر بشر: سومین ضعف قوانین بشری تحقیر بشر است، ببینید خیلی از احکام اسلام فقط به خاطر تکریم است مثلاً در اسلام آمده است که خوردن مثنائۀ گوسفند حرام است، خون خوردن حرام است. ممکن است که از نظر بهداشتی مشکلی نداشته باشد ولی حرمت و شخصیت انسان شکسته می شود، هر غذایی را انسان نباید بخورد. یکی از منتهای قرآن کراراً این است: «...وَّيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ...»؛ این کلام پیام دارد اگر خدا تحریم کرده است علتش این است که خبیث بوده است، در شأن شما نیست، این غذا که مشکل بهداشتی ندارد، اما مشکل شخصیتی دارد؛ یک بهداشت جسمی داریم، یک بهداشت شخصیتی، یک بهداشت روانی و یک بهداشت اخلاقی. اگر من یک تکه نان دست بگیرم و با زیرشلواری در کوچه شروع به دویدن کنم و دندان بزنم از نظر بهداشتی مشکلی دارد؟ حتماً که نباید بهداشت مهر تأیید بزند یا فقط مهر تأیید بهداشت کارها را درست می کند؟ بسیاری از تحریمات اسلام به خاطر حفظ شخصیت مؤمنین است اما قوانین بشری می گوید: آزاد! ما از اول با آزادی پیمان داریم، ضرب المثل معروفی است که می گوید: چینی ها هر چیزی که در دریا ببینند می خورند به جز کشتی! مار و موش و عقرب و سوسک و مگس را می خورند.

آیا ما حق داریم که هر چه دوست داریم وصیت کنیم؟ مثلاً همه اموال من را بروید شانه های تخم مرغ بخرید و ده پانزده نفر را هم استخدام کنید و یک دیوار بلندی را پیدا کنید و بزنید به دیوار، شما بی خود کردید که وصیت کردید، وصیتش را ببندازید دور؛ ولی در قوانین بشری می گویند:

مشکلی ندارد طبق وصیت عمل کنید دادگاه هم حکم می‌کند و قاضی امضاء می‌کند. بگذارید من دو نمونه عرض می‌کنم من یک نمونه‌اش را سال ۱۳۵۴ دیدم و یک نمونه‌اش را سال گذشته، یادم است که در سال ۵۴ در زمان شاه در روزنامه اطلاعات نوشته شده بود که یک زن امریکایی که میلیون‌ها دلار ثروت داشته است با پسر و دخترانش یک درگیری و ناراحتی داشته و به خاطر انتقام‌گیری وصیت کرده بوده که همه اموالش به سگش به ارث برسد، خانم هم در آن زمان مرده بود و سگ صاحب این همه اموال شده بود؛ راننده خصوصی، آشپز و دو نفر هم تر و خشکش کنند و همه هم بیمه شوند و کارگر سگ باشند! این قانون بشر را تحقیر نمی‌کند؟ شبیه همین جریان سال گذشته در روزنامه کیهان نوشته بود که در انگلستان یک خانم انگلیسی علی‌رغم داشتن چند فرزند اموالش را برای گربه‌اش وصیت کرده بود. گربه با حمایت قانون ماشین و راننده دارد، واقعاً تحقیر چه طوری است؟ خیلی‌ها هستند که قانونی با حیوانات ازدواج می‌کنند، این‌ها را چه کسانی نوشته‌اند، این‌ها کسانی‌اند که ادعا دارند ما جلوی دین قانون وضع می‌کنیم، اسلام از اساس حل کرده و گفته تو مالک واقعی نیستی و من این اموال را در اختیار گذاشتم تا زنده‌ای اولویت داری، وصیت هم می‌توانی بکنی تا یک سوم آن حق توست و بیش از یک سوم مربوط به اجازه وارث است و در مسائل شرعی هم می‌توانی وصیت کنی و خلاف قانون نمی‌توانی وصیت کنی.

آیات مطرح شده در جلسه ششم:

۱- «حَرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةَ وَ الْمَوْقُودَةَ وَ الْمْتَرِدِيَةَ وَ النَّطِيحَةَ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقُ الْيَوْمِ يَشِسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ

- دینکم فلا تخشوههم و اخشون اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا فمن اضطر في مخمصة غير متجانف للاثم فان الله غفور رحيم» (مائده آیه ۳)
- ۲- «اولئك هم الكافرون حقا و اعتدنا للكافرين عذابا مهينا» (نساء آیه ۵۱)
- ۳- «يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء بعضهم اولياء بعض و من يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين» (مائده آیه ۵۱)
- ۴- «و الذين كفروا بعضهم اولياء بعض الا تفعلوه تكن فتنة في الارض و فساد كبير» (انفال آیه ۷۳)
- ۵- «فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و كرهوا ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل الله و قالوا لا تنفروا فى الحر قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون» (توبه آیه ۸۱)
- ۶- «و لا تصل على احد منهم مات ابدا و لا تقم على قبره انهم كفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون» (توبه آیه ۸۴)
- ۷- «و اعلموا انما غنمتم من شىء فان لله خمس و للرسول و لذى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل ان كنتم امنتم بالله و ما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان و الله على كل شىء قدير» (انفال آیه ۴۱)
- ۸- «ان الذين يكفرون بالله و رسوله و يريدون ان يفرقوا بين الله و رسوله و يقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و يريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا» (نساء آیه ۱۵۰)

- ۹- «فیه آیات بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران آیه ۹۷)
- ۱۰- «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (اسراء آیه ۳۳)
- ۱۱- «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (زمر آیه ۷)
- ۱۲- «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف آیه ۱۵۷)

احادیث مطرح شده در جلسه ششم:

۱- «الكافی: ج ۲، ص ۶۶۹»

۲- «بحارالانوار: ج ۷۹، ص ۲۳۵، باب «فضل الصلوه و عقاب تركه»

مَنْ تَرَكَ وَاحِدَةً مِنْ هَذِهِ الْخُمْسِ عَمْدًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَافِرٌ

۳- «بحارالانوار: ج ۵۱ ص ۱۴۶»

۴- «اصول کافی: ج ۲ ص ۲۱۷ باب التقيه»

لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَهُ اللَّهُ

۵- «بحارالانوار: ج ۶۷ ص ۱۰۷»

إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

۶- «وسایل الشيعه: ج ۱۲ ص ۲۲۸»

وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَمَا أَرْبَحَ الدَّاعَةَ وَرَائَهُ الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه هفتم (۱۳۸۵/۱۰/۲۷)

ادامه ویژگیهای قوانین اسلام و قوانین بشری:

بعضی از ویژگیهای قوانین اسلام و قوانین بشری را عرض کردیم. گفتیم که در اسلام، ضمانت اجرا برای قوانین، خیلی قوی است. یکی ضمانت اجرای بیرونی است که با زور پلیس و قوای قهریه محقق می‌شود، یکی ضمانت اجرای درونی است که با مسئله دین، آن هم دینی که دستخوش تحریف نشده باشد، محقق می‌شود که در قوانین بشری جای این یکی خالی است. مشکل بزرگ نظامهای بشری این است که ضمانت اجرای درونی ندارند. یعنی اینکه آن چه که در اسلام شخص می‌گوید من در محضر خدا هستم، قیامت و روز حسابی است، اصلاً در نظامهای بشری وجود ندارد. اینکه اگر دستش برسد که تخلفی را به نفع خود و به ضرر جامعه انجام دهد، جلوی خودش را بگیرد و بگوید که من مکلفم که این کار را انجام ندهم و خویشتن‌داری کند، اینها اصلاً موضوعیتی ندارد. «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثمٌ...»؛ ای مؤمنان از بعضی از گمانها خودداری کنید که بعضی از گمانها گناه هستند. سوء ظن بردن به برادران و خواهران با ایمان، سوء ظن بردن به بندگان خدا. مگر کسی است که من را مؤاخذه کند و بگوید که شما گمان بد بردید و باید محاکمه شوید؟! مگر می‌توان برای گمان بد بردن هم قانون وضع کرد؟! اصلاً در این موارد نظامهای بشری ساکتند. یکی از رنجهای مردم در زندگی بشری همین است که من که دارم زندگی می‌کنم، آماج سوء ظن‌ها از سوی دیگران هستم و این انسان را رنج می‌دهد. همین مسئله جلوی خیلی از اختیارات و آزادیهای انسان را می‌گیرد. قوانین بشری نمی‌توانند در

مشکل بزرگ
نظام‌های بشری این
است که ضمانت
اجرای درونی ندارند.

اینجا قانونی وضع کنند ولی می بینید که اسلام در اینجا قانون وضع کرده است، «اجتنبوا» فعل امر است، واجب هم هست، سوء ظن به مؤمنین حرام است. بسیاری هم هستند که رعایت می کنند یعنی در عمل هم اجرا شده است. یکی دیگر از قوانین اسلام وجوب محبت به مؤمنان و بغض و عداوت دشمنان خداست. این هم یک امر باطنی است. درست است که آثار محبت، ظاهری است اما خود محبت و خود عداوت یک امر باطنی است. امر باطنی را که کسی نمی تواند نظارت کند که آیا شما دوست دارید یا دوست ندارید؟! آیا شما این قانون را رعایت کردید یا این قانون را رعایت نکردید؟ ببینید چقدر از آیات قرآن در این مورد است؟! «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...»؛ قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابید که دشمنان خدا را دوست داشته باشند حتی اگر پدرشان باشد، فرزندشان باشد، برادرشان باشد یا از خویشانان باشد. اینها مسائلی است که مربوط به امور بیرونی و حسی نیست، امور باطنی است. قانون وضع کردن برای امور باطنی چیزی است که اصلاً در نظامهای بشری امکان ندارد؛ چون ضمانت اجرایی ندارد. بلکه یک سری توصیه های بی ضمانت و یک سری حرفهای قشنگی که فقط در ادبیات گفته می شود، وجود دارد ولی در همین حد است، بیشتر از این نیست. اما اینکه ضمانت اجرا داشته باشد و قانونگذار تضمین کند اجرای آن را، چنین چیزی در نظامهای بشری وجود ندارد. می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ

قانون وضع کردن
برای امور باطنی
چیزی است که اصلاً
در نظامهای بشری
امکان ندارد چون
ضمانت اجرایی
ندارد.

أَجْرٌ كَبِيرٌ»؛ آنهایی که از خدا در خفا می‌ترسند، برای آنها مغفرت و پاداش بزرگ است. «بِالْغَيْبِ» را به دو صورت تفسیر کرده‌اند یکی گفته‌اند در باطن است. من که نمی‌دانم باطن شما چه است؟ آیا شما قلباً نسبت به من چه نیتی دارید؟ نسبت به خدا چه وضعیتی دارید؟ اگر چه آثارش در عمل انسان، به طور مداوم ظاهر می‌شود اما فی‌البداهه که انسان نمی‌تواند بفهمد! پلیس که نمی‌تواند کسی را مؤاخذه کند که تو این قانون را اجرا نکردی. بعضی‌ها گفته‌اند مراد از غیب، در خفا است؛ یعنی در مکان خلوت. یعنی در جایی که کسی نیست و انسان می‌تواند تخلف کند. ما در اسلام نمونه‌های بسیاری حتی در بین مردم عادی داریم. یعنی اسلام در عمل این کار را کرده است. اما اگر شما در میان تمام کسانی که قید قوانین بشری را به گردن خود انداخته‌اند بگردید یک نمونه هم پیدا نمی‌کنید. بلکه ممکن است نمونه‌ای پیدا شود که فردی معتقد به آیین مسیح^(ع) و معاد است، یک خلافی را انجام ندهد، این ربطی به قوانین بشری ندارد، این از بقایای آیین آسمانی است.

عبدالله ابن رواحه^۲ کسی بود که پیغمبر ایشان را فرستاد تا از یهود خیبر زکات بگیرد. عبدالله یک شخصیت بسیار با تقوایی بود. در جنگ موته هم سومین سرداری بود که شهید شد. یهودیان خیبر دیدند که این شخص ظاهری فقیرانه دارد و آدمی است که دستش تهی است و پول و سکه طلا و نقره برایش زرق و برق زیادی دارد. محاسبه کردند دیدند زکات مثلاً منطقه خیبر و اطراف آنها خیلی زیاد می‌شود. به او پیشنهاد دادند که فلان مقدار از زکات ما را نگیر و محاسبه نکن،

«بِالْغَيْبِ» را در این آیه به دو صورت تفسیر کرده‌اند:
 ۱- باطنی بودن.
 ۲- در خفا انجام دادن.
 که هر دو ضمانت درونی را می‌رسانند.

۱- ملک آیه ۱۲

۲- کافی، ج ۵، ص ۲۶۶ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَعْطَى خَيْبَرَ بِالْأَنْصَفِ...»

یک مقدار زیادی از طلا آلات و سکه‌های طلا و نقره را هم جلوی او گذاشتند و گفتند این هم پاداش شما که این کار را در حق ما می‌کنی. هیچ کس هم نبود، او تنها بود. عبدالله یک نگاه خشم آلودی به این یهودیان خیبر کرد و گفت: این مال رشوه است و حرام است و من حرام‌خوار نیستم، آنها را بردارید. می‌گویند: یهودیانی که ایستاده بودند از شدت شادمانی هلهله کردند و گفتند: این دین، شالوده استواری آسمانها و زمین است. کدام قانون بشری می‌تواند این کار را انجام دهد؟ چرا باید در یکی از شهرهای اروپایی در آلمان وقتی یک دقیقه برق شهر قطع می‌شود آمار جنایت چهار برابر شود؟ این معنایش این است که ضمانت اجرا، بیرونی است. تا چشم پلیس را می‌بینند، تا چراغ روشن است، تا امکان دسترسی به مجرم بیشتر است، تخلف کمتر است، به محض اینکه برداشته شد، تخلف زیاد می‌شود. باز قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ...»؛ خیانت چشم را میداند. «خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» را مفسرین این طور گفته‌اند که شخص، چشمش به طرفی است و ظاهراً آن طرف را نگاه می‌کند ولی در اصل طرف دیگری را می‌بیند. یک وقت علی‌الظاهر شخص نگاهش به این طرف است ولی حواسش به سمت دیگری است و آن سمت را هم می‌بیند. خدا می‌فهمد؛ یعنی خدا باطن چشمها را می‌فهمد. «...وَمَا تُخْفِي الصُّدُورَ»؛ هر چه در سینه مخفی است. بغض، محبت، کینه، نیت سوء، بخل، همه را خدا خبر دارد. باز می‌فرماید: «...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ

۱- غافر آیه ۱۹

۲- همان

رَبِّكَ مِنْ مُثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ...»^۱؛ هیچ سر سوزن، هیچ چیز، از پروردگار تو در آسمان و زمین مخفی نیست. این دید، این اعتقاد و این بنیان اعتقادی و فکری به انسانها در باطن هم مهار می‌زند.

باز آیاتی که غیب آسمانها و زمین را از آن خدا می‌داند، در قرآن بسیار زیاد است. «وَلِلَّهِ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲؛ آنچه در آسمان و زمین پوشیده است مال خداست و خدا می‌داند، و آیات دیگر از این سنخ. اینها همه در این موضوع هستند که انسان را به گونه‌ای تربیت کنند که در درونش یک ضمانت اجرای نیرومندی ایجاد کنند که جلوی تخلف انسان را بگیرد. این یک شاهکار عجیبی است که دستگاههای حقوقی بشری در این موضوع و در این وادی در گل مانده‌اند و رسماً اعتراف به شکست کرده‌اند که ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. خیلی هنر بزرگی است.

لقمان به فرزندش می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...»^۳؛ به اندازه سنگینی یک دانه در قعر زمین و در دل آسمانها باشد خدا به آن مسلط است. «...إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۴؛ خدا به آنچه در سینه‌هاست داناست. «...وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

ایجاد ضمانت درونی
در اسلام، شاهکاری
است که دستگاههای
حقوقی بشر در این
وادی در گل مانده‌اند.

۱- یونس آیه ۶۱

۲- هود آیه ۱۲۳ و نحل آیه ۷۷ و کهف آیه ۲۶

۳- لقمان آیه ۱۶

۴- آل عمران آیه ۱۱۹ و ۱۵۴، مائده آیه ۷ و ...

خَبِير»^۱، «...إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۲، اینها ساختن آن ضمانت اجرای درونی است. جای همه اینها در نظامهای بشری خالی است. «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...»^۳؛ سه نفر با هم نجوا نمی کنند و در گوشی با هم صحبت نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است، پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنها است. پس یکی از ویژگیهای مهم قوانین الهی، ضمانت اجرای کامل است و یکی از نواقص بزرگ قوانین بشری ضعف در این قسمت است که هیچ راهی هم برای آن پیدا نخواهند کرد و هر چه هم نیروی پلیس بگذارند و از فناوری برتر بهره ببرند، به جایی نخواهند رسید. این قسمت فقط با ساختن درون انسانها و با تقویت بنیان ایمانی و معنوی و ایمان به معاد حل خواهد شد و هیچ راه دیگری ندارد. رئیس پلیس امریکا در سال ۱۹۹۷ اعلام کرد که متأسفانه هیچ راهی برای جلوگیری از تصاعد روز افزون آمار جنایت نیست جز اینکه وجدان بشریت بیدار شود. علناً خودشان اعلام کردند که هیچ راهی نیست. ما می گوییم راه است ولی شما بیراهه رفتید. این راهی که شما می روید هر چه بروید، راهی وجود ندارد و باید برگردید، اشتباه رفتید.

قوانین اسلام بر اساس مصلحت است اما قانون نویسی انسان بر اساس نفع شخصی است. مثلاً فردی در شورا نظر می دهد که خیابان را این طرف بیاندازید. وقتی که بررسی می کنیم، می بینیم

یکی از ویژگیهای مهم قوانین الهی، ضمانت اجرای کامل است و یکی از نواقص بزرگ قوانین بشری، ضعف در این قسمت است.

قوانین اسلام بر اساس مصلحت و قوانین انسان بر اساس نفع شخصی است.

۱- بقره آیه ۲۳۴ و ۲۷۱، آل عمران آیه ۱۵۳ و ۱۸۰ و ...

۲- بقره آیه ۱۱۰، بقره آیه ۲۳۳، بقره آیه ۲۳۷ و ...

۳- مجادله آیه ۷

که چون خانه‌اش نزدیک است می‌خواهد قیمت زمینش بالا رود. دنبال نفع خودش است. یا مثل بعضی از باند بازیها و بی توجهی‌ها به مبانی دینی. می‌گویند چون گروه من به این قانون رأی مثبت می‌دهند یا رأی منفی می‌دهند، من هم باید چنین کاری را انجام دهم وقتی می‌گویی پس مصلحت جامعه چه می‌شود، می‌گویند به من ربطی ندارد. اصلاً مصلحت جامعه را فراموش کرده است. نفع شخصی یا نفع گروهی را مد نظر قرار می‌دهد. اما خداوند نیازی ندارد. قرآن می‌فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ...»^۱ (بارها و بارها قرآن به این حقیقت اشاره کرده است)؛ اگر کافر شوید خدا از شما بی‌نیاز است، خدا ضرر نمی‌کند. یا «...وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۲؛ هر کس از خدا روی بگرداند خدا بی‌نیاز و ستوده است. گویا این را می‌خواهد بگوید که خدا به نماز و ستایش شما نیازی ندارد و اگر شما هم خدا را عبادت نکنید، آسمانها و زمین خدا را تسبیح می‌کنند، احتیاجی به سپاسگزاری شما نیست. در بعضی از آیات به پیغمبر^(ص) می‌فرماید: به آنها بگو که «...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...»^۳؛ من از شما اجری نمی‌خواهم مگر دوستی اهل بیتم را. اما در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...»^۴؛ این اجری را هم که از شما خواستم به نفع خودتان است. منظور این است که شما اگر اهل بیت^(ع) را دوست بدارید باعث نجات

۱- زمر آیه ۷

۲- حدید آیه ۲۴

۳- شوری آیه ۲۳

۴- سبأ آیه ۴۷

خودتان می‌شود و الا اهل بیت^(ع) را چه دوست داشته باشید، چه دوست نداشته باشید، پیش خدا عزیز هستند و جایگاه خودشان را دارند. همه این آیات در این وادی است که خدا، این قوانینی که وضع کرده است دلیلش این نبوده که نیازی به کسی دارد، او هیچ نیازی به بندگان ندارد. انسانها وقتی قانونی می‌گذارند فوراً حق خودشان را، فرزندانشان را، نوه، طایفه، عشیره و محله‌شان را لحاظ می‌کنند اما خدا قانون فرستاده است که خیلی از این قانونها پیغمبر گرامی را در مشقت انداخته است. مثلاً «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»^۱، این خیلی تکلیف سنگینی است. می‌گوید: حق نداری شب را بخوابی، واجب است که شب را بلند شوی، نصف از شب را عبادت کنی، بعد قرآن را ترتیل بخوانی. آیا کسی که خودش قانونی را وضع می‌کند، در نظامات بشری، یک چنین تکلیف شاقّ سختی برای خودش وضع می‌کند؟! بسیاری از تکلیفهایی که مختص به شخص پیغمبر اسلام است، از همین سنخ است. به خاطر همین خداوند می‌فرماید: من هیچ نیازی به شما ندارم. این قوانینی که گفتم به نفع خودتان است. به خاطر اینکه من رحیم هستم و دارای رحمت واسعه هستم. رحمت من اقتضا می‌کند که شما را هدایت کنم. شاید یکی از دلایلی که در همه سوره‌ها در ابتدا «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» آمده است و اشاره به صفت رحمت شده است، همین باشد. ما می‌گوییم فلانی! می‌خواهی به حرف من گوش کن، می‌خواهی گوش نکن، به ضرر من نیست. اگر گوش هم کنی نفعی به من

نمی‌رسد. من چون تو را دوست دارم این توصیه را به تو می‌کنم. اول هر سوره خدا می‌گوید: من چون رحمان و رحیم هستم، این حرف را به تو می‌زنم.

تکریم انسان در قوانین الهی:

یکی دیگر از ویژگیهای قوانین الهی تکریم انسان است. روش شیطان تحقیر انسان است. قرآن در مورد فرعون می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ...»^۱؛ قوم خود را تحقیر نمود، آنها هم از او اطاعت کردند. اما اسلام با همه انسانها کریمانه برخورد می‌کند و حتی احکامی هم که بدان الزام می‌نماید باعث تکریم انسان است. حتی به پیروان خود امر می‌کند که با همه مردم نیک سخن بگویند، «...قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»^۲؛ با مردم نیک سخن بگویند. اگر شما بخواهید اصل را بر عموم بگذارید، از عموم آیه می‌توانید بگویید که کفار را هم شامل می‌شود پس باید با آنها هم خوب حرف زد. اگر بخواهید اطلاق کنید، می‌توانید بگویید آیه مطلق است و مقید نکرده است به ایمان. نگفته که حتماً باید مؤمن باشد. بعضی‌ها فکر کردند، آیاتی (آیات سیف: آیاتی که بیشتر در سوره انفال و براءت است و به پیغمبر دستور می‌دهد که با دشمنان اسلام از موضع قدرت برخورد کند). که دستور غلظت با کفار را می‌دهند، این آیه را نسخ کرده‌اند. اینها یکی از اشتباهاتی است که بعضی از مفسرین کرده‌اند. مفسران گرامی مثل علامه طباطبایی و امثال ایشان، قبول نکردند و گفتند هیچ تعارضی نیست و این دو آیه در کنار هم هستند. آن آیات (آیات سیف) مربوط به زمانی است که ما می‌خواهیم با دشمنان خدا و آنهایی که قصد شرارت دارند و موجودیت آیین

احکامی که خدا انسان را بدان ملزم می‌نماید، باعث تکریم انسان است.

۱- زخرف آیه ۵۴

۲- بقره آیه ۸۳

توحید را به خطر می‌اندازند، برخورد کنیم. اما گاهی در معاشرت اجتماعی است. مثلاً اگر در راه با یکی از اهل کتاب برخورد کردیم و او یک سؤالی از ما پرسید، آیا باید مؤدبانه به او جواب دهیم یا با کلمات رکیک به او جواب دهیم؟ من اگر مؤدبانه جواب دهم شخصیت دینی خودم را نشان داده‌ام. ببینید در جایی قرآن می‌گوید: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۱، بنی آدم شامل کفار هم می‌شود. در جای دیگر می‌فرماید: «...قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»؛ با مردم خوب حرف بزنید. چرا؟ چون گل و طینت انسان از نظر خدا و از نظر اسلام کریم است.

گل و طینت انسان از
نظر خدا و از نظر
اسلام کریم است.

یکی از علماء که اهل کرامت هم هستند گفتند که پسر من یک تخلفی کرد، من هم عصبانی شدم، دنبالش دویدم که او را کتک بزنم، او فرار کرد به سمت کوچه. کوچه خلوت بود دویدم که او را بگیرم، یک وقت آقایی وارد کوچه شد. پسر من دید که این صحنه برای من خیلی بد است، ایستاد و من هم به او رسیدم. گفت: بابا اگر می‌خواهی مرا کتک بزنی، بزن. بعد گفتم: چرا ایستادی؟ گفت: دیدم اگر من کتک بخورم بهتر از این است که آبروی شما برود (وَلَدُ الْعَالِمِ نِصْفُ الْعَالِمِ). گفت: من خیلی پشیمان شدم و از این جوانمردی او و اینکه حاضر شد به خاطر من کتک بخورد خجالت کشیدم. چند روزی سرافکنده بودم. بعد رفتم پیش استادم علامه طباطبایی، دیدم ایشان ناراحتند، مثل اینکه می‌دانستند. گفتم: آقا چکار کنم؟ من را پیش برادرشان در تبریز (سیدحسن طباطبایی که از علمای بنام بودند ولی شهرت علامه را ندارند و برادر بزرگتر علامه بودند) فرستادند. گفت: در خانه ایشان را که زدم، ایشان از داخل خانه صدا زدند که ما با آن کسی که به

فرزند خود رحم نمی‌کند و ظلم می‌کند، کاری نداریم. کجا چنین دینی شما سراغ دارید؟ دینی که اینقدر برای انسان کرامت قائل است.

اینقدر پیغمبر اسلام گفتارشان با اهل کتاب و مخالفینشان که می‌گفتند تو را قبول نداریم و ایشان را تکذیب می‌کردند، خوب بود که می‌گویند: امیرالمؤمنین^(ع) با لشکر اسلام رفته بودند جلوی دژ خیبر. رئیس دژ، توهینهای زشتی می‌کرد. مسلمانها به شدت عصبانی و کاری هم نمی‌توانستند انجام دهند. آنها در دژهای محکم و در بسته بودند و لشکر اسلام نمی‌توانست وارد شود و اینها را از بین ببرد. هر چه حضرت نصیحت کردند، آنها فحاشی می‌کردند و نوک تیز فحاشی‌ها به شخص پیغمبر بود. می‌دانستند که مسلمانها ارادت عجیبی به رسول گرامی دارند و اگر حضرت مورد فحاشی قرار بگیرد، عصبانی می‌شوند. جنگ روانی راه انداخته بودند. به حضرت امیر خبر رسید که رسول گرامی می‌خواهند به اینجا بیایند و با رئیسشان صحبت کنند. حضرت خیلی تلاش کردند که این اتفاق نیفتد و رسول خدا به اینجا نیایند. کسی را فرستادند که به حضرت بگویید که به اینجا نیایند. ولی دیدند که بر خلاف انتظار حضرت آمدند. دلپهره‌ی عجیبی امیرمؤمنان^(ع) را گرفت. ایشان نگران این بودند که یک وقت این یهودیان توهین و جسارت کنند و کاری از دست حضرت بر نیاید. همین که بر خلاف انتظار، رسول گرامی آمدند اینها ساکت شدند و دیگر توهین نکردند. حضرت با رئیس یهودیان شروع کردند به صحبت کردن. هر چه گفتند، قبول نکرد، هر چه وعده دادند زیر بار نرفت و اشکال در آورد. تا اینکه به ناچار حضرت یک کلمه تندی به او گفتند، گویا گفتند مادرت به عزایت بنشیند. خوب یک قومی که به پیغمبر توهین می‌کنند، تا حالا هم داشتند توهین می‌کردند، آمادگی درونی هم دارند، دستی هم به آنها نمی‌رسد، این

درست مثل این است که جرقه‌ای به یک بنزینی بزنی. بر خلاف انتظار آنها این کار را نکردند. رئیس یهودیها با کنیه (یا ابوالقاسم) حضرت را خطاب کرد. در عرب رسم است که هر کس را بخواهند خیلی تکریم کنند با کنیه خطابش می‌کنند مثل ابا الحسن و گفت: یا ابوالقاسم! ما شما را یک شخصیتی می‌دانستیم که خیلی مؤدبانه و با مهربانی با مردم برخورد می‌کردید، چرا امروز با من اینطور حرف زدید؟ حضرت اینقدر ناراحت شدند که از فرط ناراحتی نشستند روی زمین. گویا که حضرت آرزو می‌کردند که ای کاش این حرف را هم نزده بودند. این نشان می‌دهد که اینقدر حضرت در رفتارشان و برخوردشان مؤدب بودند که این فحاش‌ها جلوی خود حضرت با اینکه دست حضرت هم به آنها نمی‌رسید، فحش ندادند. این تکریم الهی است، «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...».

اهمیت نامگذاری در
تکریم انسان:

اهمیت نامگذاری در تکریم انسان:

قرآن کریم می‌فرماید: «...بُئِسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ...»؛ بعد از اینکه کسی ایمان بیاورد، نام بد برای او خیلی زشت است. قبل از انقلاب متأسفانه این رسم زیاد شایع بود ولی الحمدلله امروز چون سطح فرهنگ بالا رفته است نامگذاری‌های زشت کمتر شده است ولی هنوز هم هست. خیلی‌ها هستند که به یک نامی معروف شده‌اند، خوششان هم نمی‌آید. که این طبق نص قرآن حرام است و شأن انسان را پایین می‌آورد.

نکته: بعضی‌ها فکر کردند که اگر کسی نام ائمه^(ع) را برای فرزندش انتخاب نکند، یک کار خلاف شرعی انجام داده است، نه اینطور نیست. اینکه در روایات می‌بینیم «أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ»^۱؛ حق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش بگذارد، معنایش این نیست که اگر کسی نام ائمه بر فرزندش نگذاشت، مرتکب گناه شده است، بلکه به خاطر این است که نام انسان روی شخصیت انسان اثر دارد. در عربها رسم این بود که اسم حیوانات را روی بچه‌هایشان می‌گذاشتند.

مثلاً اباذر غفاری وقتی که اسلام آورد، پیغمبر^(ص) به او گفتند که برو به ربذه و تبلیغ اسلام کن. رفت و تا سه سال آنجا مشغول بود. بعد از سه سال، کارش که تمام شد و همه را مسلمان کرد، برگشت. حضرت اسمش را فراموش کردند (این هم از ناحیه بشری است، از ناحیه وحی نیست). حضرت گفتند: تو ابونمله نبودی! گفت: نه یا رسول‌الله! من ابوذر هستم^۲. ابونمله یعنی پدر مورچه. ابوهریره یعنی پدر بچه گربه. معاویه یعنی سگ عوعو کننده. بنی کلاب یعنی پسران سگ. اسم یک طایفه‌ای بنی کلاب یعنی پسران سگان بود. اسم فردی گلاب بود یعنی بچه سگ! اسلام آمد جلوی این کار را گرفت و گفت این کار را نکنید. چرا اسم بد روی همدیگر می‌گذارید؟ چرا اسم بچه‌ها را اسم حیوان می‌گذارید؟! اسمهای خیلی زشتی در فرهنگ عرب رسم بود. اینکه اسلام سفارش به اسم نیک کرده است به خاطر این است که شخصیت فرزند حفظ شود. حالا اگر کسی اسمش مثلاً جمشید بود، بعضی از متدینین می‌گویند که این جزء لاییک‌هاست، در صورتی که اینطور نیست. من خیلی‌ها را دیدم که اسمشان جمشید، خسرو یا فرید و ... است، گاهی اسم

۱- یا علیُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلٰی وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَادَّبَهُ وَ يَضَعُهُ مَوْضِعاً صَالِحاً وَ... وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۸۹

۲- الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۶

فلسفه نامگذاری
نیک در اسلام،
تکریم شخصیت
دینی است.

شرعی هم نیست اما نماز شب هم می خواند. البته اسم اهل بیت^(ع) زیباتر است. «وَمَا أَحَلَىٰ أَسْمَاءُكُمْ»؛ چقدر زیباست اسم شما. وقتی انسان را بین طلا و آهن مخیر کنند، طلا را بر می دارد. ما در این تردید نداریم. اما اگر کسی اسم دیگری روی فرزندش گذاشت، به او ایراد نگیرید. فلسفه نامگذاری نیک در اسلام تکریم شخصیت دینی است. من دیدم بعضی ها حساسیت ویژه ای نشان می دهند. تا می گویند کسی اسمش مثلاً خسرو هست، دیگر به او محل نمی گذارد گویی که او جزء کفار است و دوستی کردن با او اشکال شرعی دارد، نه اینطور نیست. باز می فرماید: «... لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ...»^۲ ببینید نگفته «جَمَاعَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لِجَمَاعَةٍ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ». آیه مطلق است، «قوم» مطلق است، مقید به ایمان نیست. یعنی هیچ قومی را نباید مسخره کرد. این جوکهایی که برای اقوام مختلف می گویند، از نظر شرعی حرام است.

جاسوسان امریکایی در لانه جاسوسی اسیر بودند و رئیسشان هم سولیوان امریکایی بود که ایشان استاد ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز بود خیلی هم قشنگ فارسی صحبت می کرد یعنی اینقدر خوب فارسی صحبت می کرد که شما نمی فهمیدید که این شخص اصالتاً امریکایی است. خیلی آرام و عادی صحبت می کرد. رهبر انقلاب آمدند، ابتدا دست دادند خیلی کریمانه سپس گفتند: مشکلات شما چیست؟ گویی که از یک ایرانی دارند تفقد می کنند اما چیزی هم که نشان بر محبت و ولایت و دوستی باشد در رفتارشان دیده نمی شد. این طور رفتار کردن خیلی مشکل

۱- فرازی از زیارت جامعه کبیره، مستدرک الوسائل ج ۱۰، ص ۴۲۳

۲- حجرات آیه ۱۱

است. اینکه خوب حرف بزنی، در چاله افراط نیفتی، دوستی هم به آن معنا که اسلام گفته نداری، در چاله تفریط هم نیفتی که بد اخلاقی و تندی کنی، این همان صراط مستقیم است که از شمشیر تیزتر و از مو نازکتر و باریکتر است.

قوانین الهی موجب کمال انسان می‌شود:

یکی دیگر از ویژگی‌های قوانین بشری این است که انسان را از کمالات واقعی دور می‌کند و قوانین اسلامی انسان را به کمال واقعی می‌رساند. تعاریف مختلفی از کمال شده است، اما بر مبنای اعتقادات ما، هر چیزی که موجب تقرب به خدا بشود، آن کمال است. اصلاً کمال چیزی نیست جز نزدیک شدن به ذات اقدس الهی. بنابراین هر چیزی که انسان را از خدا دور کند نقص است حتی اگر از نظر ظاهر و عرف اجتماع کمال محسوب شود.

هنر و قدرتی که انسان را از خدا دور کند، اینها همه نقص بوده و هیچ کدام کمال محسوب نمی‌شود. این هنر برای جامعه مضر است، باعث انحطاط اخلاقی جامعه خواهد شد، آن ثروتی که انسان را از خدا دور کند، فسادآور است و ظلم، بی‌عدالتی و طبقاتی شدن جامعه را به دنبال دارد. آن علمی که باعث دوری انسان از خدا شود، موجب فساد اخلاق و خرابی اجتماع خواهد شد. الان در عصر حاضر می‌بینیم، بمب‌های مخرب اتمی و شیمیایی را جاهلان نساخته‌اند بلکه عالمان ساخته‌اند. هنرهایی که باعث تخریب بنیان اجتماع می‌شود، مثلاً این فیلمهای خشونت‌بار که اکنون در خیلی از کشورهای غربی، ساخت این فیلمها در حال کنترل است. بارها اتفاق افتاده است که مثلاً دانش آموزی با دیدن این فیلمها، به روی همکلاسی‌های خود اسلحه کشیده و آنان را کشته است.

هر چیزی که موجب تقرب به خداست، کمال است و هر چیزی که موجب دوری از خدا شود، نقص است.

هر چیزی که به ظاهر کمال محسوب شود، اما در واقع انسان را از خدا دور کند از نظر اسلام نقص است. دلیلش هم این است که نتیجه آن تخریب بنیان اجتماع است. شما به هر کدام که می‌خواهید نگاه کنید. هیچگاه ثروتی که انسان را از رضای خدا دور کند، برای جامعه بشری خیر و برکت نمی‌آورد. همین طور هنر و سایر علوم. اما اسلام قوانینش کمال‌آور است. یعنی اگر کمالی، ثروتی و یا هنری به انسان می‌دهد، در جهت نزدیک شدن و تقرب به خدا و رضای الهی است. یکی از فضلا از یکی از بزرگان سؤال می‌کند، علت اینکه علمای متقدمین کمالاتشان بیشتر از علمای متأخرین بوده، چیست؟ ایشان جواب می‌دهد: به خاطر اینکه آنها نه تنها به واجبات و محرمات توجه داشتند بلکه حتی به مکروهات و مستحبات هم توجه می‌کردند. به این صورت که مکروهات را جزء محرمات قرار داده بودند و به کلی ترک کرده بودند و مستحبات را واجب دانسته و انجام می‌دادند. نماز هفده رکعت است، شما هفده رکعت بخوانید به اندازه یک سوم کمال نصیب شما می‌شود، در صورتی که نوافل را هم بخوانید دو برابر آن مقدار واجب، کمال پیدا خواهد شد، کمالش سه برابر خواهد شد. (۵۱ رکعت) روزه واجب ماه رمضان، ۳۰ روز است. ولی روزه مستحبی با روزه واجب ۹۰ روز است. یعنی سه برابر و بنابراین کمالاتش هم سه برابر است. بسیاری از مکروهات را اگر اسلام تحریم نکرده است به خاطر وارد شدن مشقت بر مؤمنین بوده است. بسیاری از مستحبات هم اگر واجب نشده است به خاطر رفع مشقت بوده است، والا چه بسا که مصلحتش کمتر از واجبات هم نبوده است. مثلاً در روایتی از پیغمبر گرامی

تحریم نکردن
بسیاری از مکروهات
و واجب نکردن
بسیاری از مستحبات
به خاطر رفع مشقت
از مؤمنین بوده است.

اسلام آمده است که می‌فرمایند: اگر نمی‌ترسیدم که بر امتم مشقت وارد شود، واجب می‌کردم که برای هر نمازی هنگام وضو، مسواک بزنند. یعنی در این حدیث تصریح شده است که علت اینکه مسواک زدن در هر وضو واجب نیست به خاطر این بوده است که شارع مقدس تشخیص داده که این تکلیف مشقت‌آور است. شما ببینید که مسواک زدن چه مصلحت بزرگی را فوت خواهد کرد. در روایت^۲ داریم که اگر انسان با زدن مسواک وضو گرفته و نماز بخواند، ثواب نمازش هفتاد برابر خواهد شد. این خیلی مصلحت بزرگی است. ولی می‌بینیم که در قالب مستحبات آمده است. این درست نیست که ما تصور کنیم، مستحبات مصالح کوچکتری داشته‌اند و واجبات، مصالح بزرگتری. چه بسا برخی مستحبات که مصالحشان از واجبات کمتر هم نباشد. اما شارع مقدس به برخی دلایل گفته بر شما واجب نیست. خوب است و خدا دوست دارد که شما این را انجام دهید. این مستحبات کمال‌آور است. هر کدام از احکام اسلام را که نگاه کنیم باعث کمال می‌شود.

هر کدام از احکام
الهی باعث کمال
می‌شود.

روزه: ضعف بزرگ جامعه بشری چیست؟ اینکه در اجتماع می‌بینیم ظلم، تخلف، دزدی، جنایت و تبهکاری وجود دارد، آیا علتش این است که مردم نمی‌دانند این امور بد است (یعنی بدی را نمی‌شناسند) یا این است که نمی‌توانند بدی نکنند؟ (یعنی می‌دانند این جرم است ولی باز هم نمی‌توانند انجام ندهند). اگر مشکل اولی باشد که می‌توان با گذاشتن کلاس جرم‌شناسی آن را حل کرد. به جامعه می‌آموزیم این دروغ است، دروغ بد است و نباید دروغ گفت و دلایلش را هم

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۲ «لَوْ لَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لَلَمَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»

۲- همان «رَكَعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً»

بیان می‌کنیم، مسأله حل می‌شود. ولی شما می‌بینید همه کسانی که دروغ می‌گویند، می‌دانند که دروغ گفتن بد است. تمام آنهایی که دزدی می‌کنند می‌دانند که دزدی بد است. بسیاری از افرادی که برای رد برخی تباهی‌ها، کتاب می‌نویسند، خودشان معتاد به انجام آن تخلف می‌باشند. مثلاً اگر شما بخواهید ضررهای اعتیاد به تریاک را بدانید در صورتی که از یک معتاد بپرسید بهتر از یک انسان معمولی می‌تواند پاسخگوی شما باشد! بنابراین مشکل ندانستن نیست. پس مشکل چیست؟ چگونه است که من با وجود دانستن اینکه فلان کار بد است، باز هم آن را انجام می‌دهم؟! علت اصلی آن نتوانستن و ضعف اراده است. برای اینکه جلو تخلف بشر را بگیریم، باید اراده او را قوی کنیم. اگر اراده قوت پیدا کرد، مشکل حل است. من می‌دانم که نباید غیبت کنم، تهمت بزنم، مسخره کنم و... اینها را می‌دانم ولی پس از ارتکاب گناه با خود می‌گویم: امشب باز هم غیبت کردم، لعنت بر شیطان! خود می‌دانم که در حال غیبت کردنم ولی در انتهای کار می‌گویم: لعنت بر شیطان! معنایش این است که من به گناه بودن این امر واقفم اما ناتوانم. پس باید اراده را تقویت کرد. یکی از بهترین راههای تقویت اراده به این صورت است: اگر شما در مقابل یک سری امور که به آنها تمایل دارید مقاومت کنید، اراده شما قوی خواهد شد. هیچ راهی بهتر از این نیست. شما به زندگی مرتاض‌ها نگاه کنید. آنان از همین طریق استفاده کرده و کارهای خارق عادت انجام می‌دهند. مثلاً فردی یکسال حرف نمی‌زند، فردی چشمش را پس از دو سال باز می‌کند. کارهای فوق‌العاده عجیب، یکی از پا خود را مثلاً به درخت آویزان می‌کند. مثلاً فردی دستش را مشت کرده و گفته بود چند ماه دیگر باز نمی‌کنم پس از مدتی ناخنهایش در گوشت دست فرو رفته بود. جلوی تمایلات می‌ایستند که این خود باعث قوی‌تر شدن اراده

می‌شود. اسلام افراط را در این مورد نپذیرفته و راه میانبر را پیشنهاد می‌نماید. روزه، یک سازندگی معنوی و ارادی از راه میانبر است. روزه که می‌گیرید اراده شما نیرومند می‌شود. اگر دقت کنید روزه اول ماه رمضان از روزه‌های آخر ماه بسیار سخت‌تر می‌باشد. شما روزه‌های اول ماه مبارک رمضان، نزدیک به ظهر به شدت تمایل به غذا خوردن پیدا می‌کنید ولی در روزه‌های آخر به روزه گرفتن عادت کرده و خو گرفته‌اید. این نشان می‌دهد که اراده شما نیرومند شده است. زمانی که اراده نیرومند شد انسان می‌تواند آن مشکل را حل نماید، یعنی زمانی که می‌داند کاری بد است، به نفس خود می‌گوید: بد است، انجام نمی‌دهم. قدرت دارد و ترمز قوی شده است. فوراً و به محض احساس خطر کردن، ترمز می‌کند. قرآن چه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱، چون روزه باعث می‌شود که اراده قوی شود و با قوی شدن اراده، انسان گناه نمی‌کند. گناه که نکردید به آتش جهنم وارد نخواهید شد پس روزه، سپری برای آتش است. اینکه در روایت آمده است که: روزه سپر آتش است^۲، به این علت است. این کمال از راه میانبر است.

امر به معروف و نهی از منکر: اگر همه مردم پلیس شوند، هرکس خواست خلاف کند بقیه همه اعتراض کنند، متخلف، بمباران خواهد شد. شما دقت کرده‌اید متخلفی که از چراغ قرمز رد می‌شود، اگر فقط با پلیس مواجه باشد، رد شدن از چراغ قرمز را برای خود افتخار و هنر، هم می‌داند و خود را انسان شجاعی می‌پندارد! اما اگر همه مردم هر کدام به نشانه اعتراض به کار

۱- بقره آیه ۱۸۳

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۳ (...الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ)

مقاومت اجتماع
باعث کمال و اصلاح
اجتماع است.

وی، بوق بزند این کار برای او از هر مجازاتی بدتر است. مقاومت اجتماع باعث کمال اجتماع است؛ یعنی اگر همه مردم احساس تقید و مسئولیت کنند در این صورت جلوی خلافاکاری و تبهکاری گرفته خواهد شد و این کمال آور و باعث اصلاح جامعه بشری است.

مؤثرترین و
شدیدترین راه از بین
بردن استکبار، نماز
است.

هر کدام از عبادات یک خاصیت ویژه دارند و یک خاصیت عمومی. همه عبادات، اراده را قوی می‌نمایند ولی این قوی‌تر شدن اراده، در روزه بیشتر است. همه عبادات، استکبار را از بین می‌برند ولی این، در نماز شدیدتر می‌باشد. یعنی تأثیر نماز در قلع و قمع ریشه استکبار از سایر عبادات بیشتر است و چون استکبار، بزرگترین مانع کمال انسانی است، نماز هم بزرگترین عبادت است. اگر نماز را اول گذاشته‌اند به این دلیل است که چیزی که از بین می‌برد در رذالت، اولین است. قرآن وقتی می‌خواهد علت سجده نکردن و انجام این گناه بزرگ توسط شیطان را ذکر کند، می‌فرماید: «.../سَتَكْبِرُ...»^۱؛ استکبار ورزید. کما اینکه در حدیث فاطمی نیز آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيَهُ عَنِ الْكِبْرِ»^۲؛ خداوند نماز را واجب کرد به این دلیل که انسان را از تکبر پاک کند.

مشکل امروز جامعه
بشری، تکبر است.

مشکل امروز جامعه بشری تکبر است. چه چیز باعث می‌شود قلدری از آن سوی دنیا به این طرف بیاید میلیون‌ها نفر را بکشد و کشوری را اشغال نموده و سپس به مسلمانان بگوید: شما چه کاره‌اید که در امور داخلی عراق دخالت می‌کنید؟! جالب است! هم کیشها و همسایه‌ها و هم دین‌ها و برادران دینی ما را به انواع بدبختی و عذاب گرفتار می‌کنند، آن هم از آن طرف کره

۱- بقره آیه ۳۴، ص آیه ۷۴

۲- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۹

زمین! بعد به ما می‌گویند که شما دارید در امور داخلی عراق دخالت می‌نمایید. می‌گویند: تعیین کننده اصول نظم نوین ما هستیم. معیار تروریسم دوستان و دشمنان ما هستند. هر کس دوست ماست تروریست نیست و برعکس دشمنان ما همگی تروریستند! موشک زدن به اتومبیل خانوادگی فلان مسئول ترور نیست، اعدام کردن فلان رئیس مافیا ترور است. به این می‌گویند استکبار که مشکل امروز بشر است. امروز اگر نصف درآمد جهان به صورت عادلانه تقسیم شود، ما یک گرسنه در روی زمین نخواهیم داشت! اما هفتاد درصد ثروت جهان به خاطر خودخواهی و زیاده‌خواهی‌های مستکبران صرف تسهیلات می‌شود که همین تسهیلات ده سال بعد، از رده خارج است. دوباره برای عقب نماندن از رقیب باید تسهیلات جدید تولید کنند. اینها همه به خاطر وجود استکبار است. این مشکل باید حل شود چرا که جامعه بشری اکنون در آتش استکبار مستکبرین می‌سوزد. کمال این است که انسان استکبار نداشته باشد. این هم یکی از ویژگی‌های بسیار عجیب قوانین اسلام است.

تقوا باعث بارور شدن عقل می‌گردد. هر گناهی مخالفت با دین است. مثلاً دین می‌گوید غیبت نکن، من مخالفت می‌کنم و چون قبلاً گفتیم که ریشه تمام احکام عقل است (الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه) پس مخالفت با دین مخالفت با عقل است. هر کششی در وجودتان که با آن مخالفت نمایید سرکوب خواهد شد. اگر کسی مرتب توی سر عاطفه‌اش بزند، کم‌کم عاطفه او از بین می‌رود. مثلاً فکر می‌کنید این افراد آدم‌کش از مادر اینگونه متولد شده‌اند، اول حتی مورچه‌ای را هم له نمی‌کرده است! دفعه اول که مرتکب جنایت شد، تا چندین روز اعصاب او مرتعش بوده است، دفعه دوم کمتر، دفعه سوم کمتر و بالاخره دفعه چهارم برایش عادی شده

تقوا باعث بارور شدن
عقل می‌گردد.

است. هر کدام از کشش‌های انسانی که به آن بی‌توجهی بشود، خُرد می‌شود. اگر عقل هم اینگونه با آن برخورد شود کم‌کم زبون و کوچک خواهد شد. چرا می‌گویند: موسیقی حرام است؟ زیرا موسیقی در اولین قدم، عقل را لگدمال می‌کند. نشانه‌اش هم این است که به محض اینکه فرد برای چند لحظه آهنگ‌ها را گوش می‌کند، شروع به نشان دادن حرکاتی از خود می‌کند که در حالت عادی به هیچ وجه حاضر به انجام آن نیست. مثلاً فردی شب گذشته در یک مجلس شادمانی، کارهایی کرده و به قول معروف احساساتی شده است و امروز، به خاطر برخورد نکردن با افراد، و از خجالت مجبور است مسیرش را عوض کند. آن لحظه عقل کار نمی‌کرده و اکنون عقل سرجایش برگشته است. اگر این سرکوفت زدن وی بر سر عقل هر روز تکرار شد و دوام پیدا کرد، کم‌کم عقل مانند انسانی که مشتش بر سرش بکوبند، خمود خواهد شد. پس مخالفت با دین، مخالفت با عقل است و در نتیجه مخالفت با دین، عقل را هم سبک می‌کند.

مورد دیگر اینکه احکام دین زمینه رشد عقلانی را فراهم می‌نماید. چقدر آیات قرآن می‌فرماید: «...قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ...»؛ این آیات را برای شما بیان کردیم، «...لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ...»^۲؛ تا راه عقلتان باز شود. امیرالمؤمنین (ع)^۳ در توضیح وظایف انبیاء می‌فرماید: «لِيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنُ الْعُقُولِ»^۳، اگر بخواهیم همه

احکام دین، زمینه رشد عقلانی را فراهم می‌نماید.

۱- حدید آیه ۱۷

۲- همان

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۶۰

وظیفه انبیاء را طبق فرمایش حضرت علی^(ع) در یک جمله خلاصه کنیم، باید بگوییم، انبیاء آمدند تا عقل‌های مدفون شده را بیرون بیاورند. (گنج‌های عقل را استخراج کنند). شما سؤال می‌کنید که چرا غیر مسلمین هم پیشرفت نموده‌اند؟ اینکه خلاف حرف شماست! در اینجا سه جواب ساده و خلاصه عرض می‌کنم.

جواب اول: ثابت شد که آنان هر چه دارند با یک واسطه به دین می‌رسد و مدیون دینند. تقدم مسلمین در علوم و بنیانگذاری‌شان در علوم، ریشه‌گذاری معارف بشری توسط انبیای الهی و... همه این موارد مطرح شد. قرآن هم می‌فرماید وظیفه پیامبر این است که «...يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»^۱؛ پاکشان کرده و حکمت و دانش هم به آنها بیاموزد. خداوند می‌فرماید: «...وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...»؛ خداوند به شما دانش یاد می‌دهد.

پیشرفت یعنی رشد
هماهنگ در جهت
مثبت.

جواب دوم: پیشرفت را اینگونه تعریف می‌کنیم، رشد هماهنگ در جهت مثبت. اولاً رشد منفی را پیشرفت نمی‌دانیم و ثانیاً رشد مثبت را هماهنگ می‌دانیم. مثلاً اگر کسی در علوم مادی پیشرفت نمود اما در معنویت عقب‌گرد داشت، اگر کسی قدرت مادی، قدرت اقتصادی و نظامی پیدا کرد ولی از نظر اخلاقی و انسانی دچار انحطاط شد، نتیجه‌اش همان می‌شود که اکنون در جهان مشاهده می‌نمایید. اسلام اگر به جامعه بشری پیشرفتی می‌دهد، پیشرفت هماهنگ است.

پیشرفتی که اسلام
می‌دهد، پیشرفت
هماهنگ است.

جواب سوم: علوم حقیقی نزد اولیای الهی است. علوم ارجمند، ارزشمند و عالی را خداوند حراج نمی‌کند. امام آیه ۳۱ سوره رعد را تلاوت نمودند. «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ

علوم حقیقی نزد
اولیاء الهی است.

كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِّ لَهِ الْأُمُرَ جَمِيعًا...»؛ قرآنی که اگر آیاتی از آن را بخوانی، زمین حرکت می‌کند، زمین قطعه قطعه می‌شود، کوهها به حرکت در می‌آیند، مردگان با این قرآن زنده می‌شوند. ظاهراً جواب شرطی محذوفه این است که آیا چنین قرآنی بر دل‌های ناپاک خوانده می‌شود تأثیری ندارد یا چیزی شبیه این. امام این آیه را خوانده و می‌فرمایند: در قرآن آیتی است که اگر بر مردگان بخوانی مردگان زنده می‌شوند، در قرآن آیتی است که اگر بر کوهها بخوانی کوهها روان می‌گردند، اگر بر زمین بخوانی زمین می‌شکافت.

یکی از فضایل شهر خودمان، خدمت یکی از ابدال در مشهد رسیده بود. بعد گفته بود من قصد دارم نزد یکی از دوستان شما (آن شخص هم از بزرگان و ابدال بوده است) بروم و به ایشان بگویم عیدی به ما بدهند. ایشان هم نوشته‌ای به او داده بودند و او هم روز عید خدمت آن آقا رفته بود و سپس نوشته را که نشان داده بود گفتند: بیا تا به تو عیدی بدهیم. او را به حیاط برده و سپس در گوش او آیه‌ای از قرآن خوانده بود. سؤال کرده بود: عیدی من همین است؟! پاسخ داده بودند: بله. تا پایان عمرت هیچ گزیده‌ای نمی‌تواند تو را بگذرد و در صورت گزیدن، بر تو اثر نخواهد کرد. ایشان به یزد آمده بود و در جمع پزشکان مار جعفری (که ماری بسیار خطرناک است) را گرفته بود که مار وی را گزیده بود ولی در ایشان اثر نکرده بود. آن افراد او را مسخره کرده بودند و وی نیز ناچاراً پس از گرفتن یک زنبور بزرگ، آن را در دست یکی از پزشکان گذاشته بود. فوراً زنبور پزشک را گزیده بود و چون اتفاقاً آن پزشک حساسیت تنفسی نسبت به

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۶ «نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسِرُّ بِهِ الْجِبَالُ وَ...»

زهر زنبور داشته فوراً دچار حالت تنگی نفس و ورم دست می‌گردد و به آن شخص می‌گوید: تو مرا کشتی. شخص در جواب می‌گوید: هیچ آسیبی به تو نخواهد رسید. آهسته آن آیه را خوانده و بر دست پزشک فوت می‌کند و فوراً دست وی به حالت عادی بر می‌گردد و همه افراد بهت‌زده می‌شوند. البته آن شخص حاضر نشد که آن آیه را معرفی نماید. گفته بود که این امانتی است که نمی‌توانم آن را به کسی بازگو کنم. امام می‌فرمایند: واللّه، در این کتاب آیاتی هست که اگر بر کوه بخوانی کوه روان می‌شود، اگر بر مرده بخوانی زنده می‌شود.

تعداد زیادی از امراض بشری هست که هنوز لاعلاج است و درمانی برای آن پیدا نشده است. علم پزشکی هنوز راه معالجه بسیاری از امراض کلیدی را کشف نکرده است. مثلاً قند، آسم، امراض ریوی و کلیوی و حتی چیز ساده‌ای مثل آنفلوآنزا. چیزهایی که حل نکرده‌اند خیلی بیشتر از امراضی است که درمانش را پیدا کرده‌اند. این علوم نزد اولیای خاص الهی است. قرآن در مورد این کفار می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...»^۱؛ این چیزهایی که اینها می‌دانند مانند پوسته‌ای است، قشری است. باطن معارف و علوم را خداوند به همه نداده است. چون علم به تعبیر امیرالمؤمنین^(ع) وراثت کریمه^۲ است. ارث گرامی است که خداوند آن را به هر کس نمی‌بخشد. «إِذَا أَرَدَ اللَّهُ الْعَبْدَ حَذَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ»؛ اگر خداوند بخواهد بنده‌ای را خوار و ذلیل کند در علم را به روی او می‌بندد. علم را که به هر کس نمی‌دهند!

۱- روم آیه ۷

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴ «الْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ»

به عنوان مثال شما سراغ عالم طب بروید، به داروخانه‌های دنیا بروید و دارویی را پیدا کنید که این دارو هیچ عوارض جانبی و ضرری نداشته باشد. حتی به گفته پزشکان و اهل فن، داروهای تقویتی نیز مضرند. به خاطر اینکه ما از راه وارد نشده‌ایم. قرآن کریم علمی که ایشان دارند به سخره گرفته و می‌فرماید: اینها علمی نیست که دارند. یک ظاهری از حیات دنیاست. «...فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...»^۱. در سوره روم آمده است: و اما اولیای خدا، خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به ایشان نشان می‌دهد. یعنی باطن و حقیقت حقایق عالم را خداوند پرده برداشته و همانگونه که هست به ایشان نشان داده است. این دانش را خداوند به اینها نمی‌دهد. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ ما ملکوت آسمانها و زمین، حقایق آسمانها و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم.

قوانین اسلام همیشگی و قوانین بشری، مقطعی است:

پنجمین ویژگی این است که قوانین اسلام همیشگی می‌باشد. قوانین بشری مقطعی است. در مباحث قبلی گفته شد که این قوانین در یک مقطع کارایی دارد و در مقطعی دیگر کارایی خود را از دست خواهد داد. اما قوانین اسلام هیچگاه کهنه نمی‌شود. هیچ وقت آیات قرآن از نو بودن خارج نمی‌شود. بلکه هرچه دانش بشر پیشرفت بیشتری بکند، این آیات تالوُشان بیشتر خواهد شد. دلیلش هم این است: ما که قانون می‌نویسم از وقایع یک ساعت دیگر نا آگاهیم. محاسبه خیلی از چیزهایی که در اجرا با آنها مواجه خواهیم شد، نمی‌کنیم. در ضمن اجرا به لزوم برخی

مسائل پی می‌بریم. حال که به مشکل برخوردیم، قانون را تغییر می‌دهیم! به این ترتیب قانون عبث می‌شود. می‌فهمیم که حساب خیلی چیزها را نکرده بودیم. اما خداوند که اینگونه نیست. دلیلی که ما اینگونه عمل می‌کنیم، جهل ماست. خداوند عالم مطلق است و چون علمش مطلق است، قانونی نمی‌نویسد که بعداً بگوید من فکر این بُعد قضیه را نکرده بودم! حالا باید عوضش کنم! هر چه خداوند بیان می‌کند بر اساس مصلحت و حکم واقعی است به طوریکه نه ذره‌ای افراط دارد و نه ذره‌ای تفریط. بنابراین این قانون جاودانی است و هیچ گاه در آن تغییری حاصل نمی‌شود.

خداوند عالم مطلق است و چون علمش مطلق است، قوانینش همیشگی است.

نکته: ما مشاهده می‌کنیم که بعضی از قوانین اسلام در برهه‌ای از زمان اجرا و در بعضی مواقع اجرا نمی‌شود. پس نسخ چیست؟ مگر در قرآن کریم آیاتی که منسوخ شده‌اند نداشته‌ایم؟ مگر احکامی مخصوص به زمان خاص نداشته‌ایم. مثلاً می‌گویند این آیه مربوط به آن زمان بوده است؟ مثلاً شخصی به امیرمؤمنان^(ع) گفت: «یا علی! اینکه پیغمبر فرمودند محاسن را خضاب کنید تا به یهود شبیه نباشید، چرا اکنون اینگونه نیست؟ (ظاهراً خود حضرت هم به خاطر داغ رسول خدا^(ص) خضاب نمی‌کرده‌اند. گفتند ما قومی هستیم که در مصیبت پیغمبریم) حضرت فرمودند: به این دلیل بود که این حدیث مال زمانی است که اهل اسلام کم بودند، دشمن جری می‌شد، پیغمبر فرمودند خضاب کنید، که به چشم دشمن پیر جلوه نکنید. دلیلش این مطلب بوده است. حال که دین گسترش پیدا کرده و حوزه آن وسیع شده است هر کس هر جور دوست دارد عمل کند. پس معلوم می‌شود یک قانونی داشته‌ایم که قبلاً بوده و الان نیست!

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷ قال رسول الله: غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ....

بسیاری از اسرار علمی قرآن کریم و روایات کشف شده، بسیاری کشف نشده و برخی نیز در قرآن وجود دارد، علم هم گفته ولی تطبیق داده نشده است که به گوشه‌ای از این موارد، در جلسات قبل اشاره شد. مثلاً در علم گفته شده که برای هضم پنیر، فسفر مصرف می‌شود و خوردن پنیر تنها، باعث کم شدن فسفر مغز و در نتیجه کم حافظه شدن می‌گردد. راه چاره استفاده از گردو است که دارای فسفر زیادی است و مانع کم شدن حافظه می‌گردد! شما اگر به باب اطعمه و اشربه کتاب وسائل الشیعه مراجعه نمایید، روایاتی مشاهده می‌کنید که در آنها آمده، پنیر تنها، نخورید که باعث کم شدن حافظه خواهد شد.^۲ مثلاً تخم مرغ به کلیه‌ها ضرر می‌رساند. افرادی بوده‌اند که به دلیل افراط در مصرف تخم مرغ دچار عارضه کلیوی شده‌اند. و درمان آن خوردن «پیاز» به همراه تخم مرغ است. در روایت داریم که خوردن تخم مرغ بدون پیاز مکروه است.^۳ در روایات داریم که موقع وضو مسواک بزنید. اصلاً در هیچ روایتی نیامده است که بعد از غذا مسواک بزنید. معمولاً عادت مردم و اهل نماز این است که یک ساعت بعد از نماز ظهر، ناهار می‌خورند. در مورد نماز مغرب و عشاء نیز همین طور است، یک ساعت بعد شام می‌خورند. نماز صبح نیز یک ساعت بعد صبحانه می‌خورند. روایات گفته قبلش مسواک کنید در حالی که می‌گویند بعد از غذا مسواک کنید! اخیراً در اکتشافات علمی مشخص شده است که مسواک کردن بعد از غذا، باعث خرد شدن دندانها و آسیب رسیدن به آنها می‌گردد! اسلام به این موضوع

۱- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۰۳

۲- طب النبوی، ص ۶، ص ۴۹ «دانشنامه احادیث پزشکی، مهر ری شهری، ص ۴۹۰

۳- الفردوس، ج ۳، ص ۳۱۱، ح ۴۹۳۸

توجه کرده است. یا به عنوان مثال اسرار شگفت انگیزی که در «حجامت» است. در مراجعه به یکی از پزشکان، ایشان گفت من در دوره آموزشی حجامت توسط یکی از پزشکان مسن در تهران شرکت نمودم. این پزشک به من گفت شما بدون حجامت، طبابت می‌کنید؟ گفتم: بله. گفت: پس کاری از دستتان بر نمی‌آید! گفت: من خیلی ناراحت و عصبانی شدم. بعد از این همه تحصیل و زحمت در دانشگاه و کلاس درس و... ایشان این حرف را به من می‌زند! بعد از دیدن آثار حجامت باورم شد که ایشان درست گفته و حرف گزافی نزده است. بعد ایشان گفت: امروز حجامت در طب اروپا جا افتاده است. این مسائل در اسلام آمده است. ما بیش از هفتصد حدیث در رابطه با حجامت داریم. یکی از احادیث معتبر معراج این است که پیغمبر گرامی فرمود: در هر طبقه‌ای از طبقات آسمان رفتم، سفارش خصوصی فرشتگان به من این بود که به امت بگو: حجامت کنند. و بسیاری از مسائل علمی که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است.

آیات مطرح شده در جلسه هفتم:

- ۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أُيْحِبُ أَحَدِكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات آیه ۱۲)
- ۲- «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله آیه ۲۲)
- ۳- «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (ملک آیه ۱۲)
- ۴- «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (غافر آیه ۱۹)
- ۵- «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (يونس آیه ۶۱)
- ۶- «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (هود آیه ۱۲۳)
- ۷- «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (نحل آیه ۷۷)

٨- «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لُبُّوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمَعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (كهف آیه ٢٦)

٩- «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِن تَكُ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (لقمان آیه ١٦)

١٠- «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنْامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران آیه ١١٩)

١١- «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نَّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران آیه ١٥٤)

١٢- «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (مائده آیه ٧)

١٣- «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (بقره آیه ٢٣٤)

۱۴- «إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (بقره آیه ۲۷۱)

۱۵- «إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (آل عمران آیه ۱۵۳)

۱۶- «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (آل عمران آیه ۱۸۰)

۱۷- «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره آیه ۱۱۰)

۱۸- «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَأُتْرَأَ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا اتَّيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره آیه ۲۳۳)

۱۹- «وَأِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بَيْنَهُمَا عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره آیه

٢٠- «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (مجادله آیه ٧)

٢١- «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (زمر آیه ٧)

٢٢- «الَّذِينَ يَبِخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (حديد آیه ٢٤)

٢٣- «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (شورى آیه ٢٣)

٢٤- «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (سبا آیه ٤٧)

٢٥- «يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ قِمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (مزمل آیات

١ تا ٤)

٢٦- «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف آیه ٥٤)

٢٧- «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» (بقره آیه ٨٣)

٢٨- «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا

تَفْضِيلًا» (اسراء آیه ٧٠)

۲۹- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَكُم مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات آیه ۱۱)

۳۰- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره آیه ۱۸۳)

۳۱- «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره آیه ۳۴)

۳۲- «إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (ص آیه ۷۴)

۳۳- «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (حديد آیه ۱۷)

۳۴- «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران آیه ۱۶۴)

۳۵- «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم آیه ۷)

۳۶- «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (غافر آیه ۸۳)

۳۷- «وَكَذَٰلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (انعام آیه ۷۵)

احادیث مطرح شده در جلسه هفتم:

- ۱- «کافی: ج ۵، ص ۲۶۶»
 أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَعْطَى خَيْرَ بِلِ النَّصْفِ...
- ۲- «وسائل الشیعه: ج ۲۱، ص ۳۸۹»
 يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَيَّ وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَادَّبَهُ وَيَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً وَ...
- ۳- «فرازی از زیارت جامعه کبیره، مستدرک الوسائل ج ۱۰، ص ۴۲۳»
 وَمَا أَحَلَّى أَسْمَائِكُمْ
- ۴- «کافی: ج ۳، ص ۲۲»
 لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لَلَمَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ
- ۵- «کافی: ج ۳، ص ۲۲»
 رَكَعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً
- ۶- «کافی: ج ۲، ص ۲۳»
 ...الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ
- ۷- «بحارالانوار: ج ۷۹، ص ۲۰۹»
 فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ
- ۸- «بحارالانوار: ج ۱۱، ص ۶۰»
 لِيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنُ الْعُقُولِ
- ۹- «کافی: ج ۱، ص ۲۲۶»

۱۰- «مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۴

أَلْعَلْمُ وَرِاثَةُ كَرِيمَةٍ

۱۱- «وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷»

قال رسول الله: غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ....

۱۲- «تاریخ بغداد: ج ۷، ص ۴۰۳»

۱۳- «طب النبی: ص ۶، ص ۴۹» دانشنامه احادیث پزشکی، مهر ری شهری، ص ۴۹۰»

۱۴- «الفردوس: ج ۳، ص ۳۱۱، ح ۴۹۳۸»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه هشتم (۱۳۸۵/۱۰/۲۹)

در جلسات گذشته گفتیم تنها دین و قوانین اسلامی می‌توانند بشریت را به سعادت خودش برسانند و انسان را از سردرگمی‌ها نجات دهد.

در مورد مالکیت خدا بحث کردیم که خدا چون خالق و مالک عالم هستی است، تدبیر عالم هم حق اوست و از آن اوست و هیچ کس مدبر عالم نیست. نه تنها مدبر نیست بلکه شریک او هم نیست و دین برنامه جامع خدا برای زندگی دنیا و آخرت است و هیچ خللی در آن نیست. این حرف قرآن است. ما هم به آن اعتقاد داریم و یک سر سوزن هم از این اعتقاد عقب‌نشینی نمی‌کنیم.

قوانین الهی قداست دارد:

یکی دیگر از ویژگیهای قوانین الهی، قداست است. وقتی می‌گوییم قوانین الهی، یعنی قوانین هر دین در عصر حاکمیت آن دین. الآن تجسمش در اسلام است. قداست به این معنا که قانون جدای از اینکه برای مکلفین لازم الاجراست از یک نوعی تنزه و پاکی و محبوبیت خاص برخوردار است. محبت چند نوع است: مردم پول را دوست دارند، بچه‌شان را هم دوست دارند، جانشان را هم دوست دارند ولی هر کدام از این دوستیها به یک نحوی است. غذا خوردن را هم دوست دارند. تفریح را هم دوست دارند. به ارزشهای معنوی‌شان هم علاقه و محبت دارند. اینها از یک سنخ نیست. قداست یک نوع تنزه و یک نوع پاکی خاص است که باعث ارادت مردم به یک چیز می‌شود، به طوری که برای آن چیز حرمت استثنایی ویژه‌ای قائل می‌شوند. مثلاً قرآن را روی سر

قداست، یک نوع تنزه و پاکی خاصی است که باعث ارادت مردم به یک چیزی می‌شود به طوریکه برای آن حرمت ویژه‌ای قائل هستند.

و صورتشان می‌گذارند می‌گویند مایه برکت است. قرآن را برای حفظ و حراست خودشان به کار می‌برند. اگر چه ما اینها را آثار جانبی قرآن می‌دانیم اما اصل قرآن این نیست. قوانین بشری قداست ندارند. این قداست تأثیر بسیار دارد در اینکه آن ضمانت اجرا را تقویت کند و مردم نسبت به آن پایبندی بیشتری داشته باشند. حتی ما می‌بینیم افرادی که اعتقاد خیلی محکمی ندارند یا پایبندی در عمل ندارند مثلاً اهل نماز نیستند، بعضی کارهای بد انجام می‌دهند، در میان مردم به بدکاری مشهورند اما در یک مخاصمه‌ای وقتی می‌گویند به این قرآن، قسم بخور تا به اینجا می‌رسد، حاضر به قسم خوردن نمی‌شود. حاضر می‌شود که محکوم شود اما قسم نخورد. این از چه ناحیه‌ای است؟ این از ناحیه قدسیت قرآن و قوانین آسمانی است. الآن هم آنهایی که کتابهای قانون بشری را نوشته‌اند آنها هم دارند از این قداست قوانین آسمانی استفاده می‌کنند. الآن در محاکم دنیا قسم دادن به کتب مذهبی، قسم دادن به مقدسات دینی یک رسم رایج است. شما بارها می‌شنوید در دادگاه مثلاً اروپا یا در دادگاه آمریکا متهمین در مواردی که مدرکی در دست نیست قسم می‌خورند. یا رؤسای جمهور قسم می‌خورند. آیا آنها هم می‌توانند بیایند به کتابهای قانون قسم بخورند. مثلاً بگوییم ما قسم می‌خوریم به منشور حقوق بشر. آیا می‌توانند این را بگویند؟! حاضرند خودشان این کار را بکنند و بگویند ما بجای مثلاً کتاب آسمانی انجیل یا به جای خدا که اینها ارزشهای دینی و واژه‌های دینی هستند از این به بعد به رؤسای جمهور یا به وکلا و نمایندگان می‌گوییم قسم بخورند به منشور حقوق بشر؟ از جهت قداست هیچ ارزشی برایشان ندارد.

عدم افراط و تفریط در قوانین الهی:

قداست قوانین الهی،
ضمانت اجرای آن
قوانین را تقویت
می‌کند. در حالیکه
قوانین بشری،
قداست مذکور را
ندارند.

وقتی یک مهندس می‌خواهد سدّی بسازد محاسبه می‌کند که مثلاً عمق این رودخانه چقدر است، آبی که در پشت سد جمع می‌شود چقدر است؟ طول سد چه مقدار هست؟ فشاری که به بدنه سد وارد می‌شود چه اندازه است؟ سد را باید با چه مصالحی ساخت، با چه موادی و با چه قطری، تا بتواند جلوی این فشار را بگیرد و نشکند؟ اگر خیلی بیش از حد نیاز بسازد، مصالح را خراب کرده است. اگر کمتر از حد نیاز بسازد جان مردمی که در پشت این سد، ساکن هستند به خطر افتاده است.

اگر ما بخواهیم جلوی تبه‌کاری را بگیریم باید بدانیم اولاً از چه نوع مجازاتی باید برای مجرمین استفاده کرد این خیلی مهم است آیا باید زندانشان کرد؟ آیا باید شلاقشان زد؟ آیا باید آبرویشان را در میان مردم ریخت؟ یا مجازات‌های دیگر... ثانیاً چه مقدار و به چه اندازه. اگر بیشتر از حد آن مجازاتی که باید در حقش اجرا شود، مجازاتش کنیم آثار بد دارد. یکی این است که در حق شخص و خانواده‌اش ظلم شده است. باعث کینه‌توزی او خواهد شد. او را اصلاح نمی‌کند. اگر کمتر از حد نیاز او را مجازات کنیم، جرأتش زیاد می‌شود، ترسش هم می‌ریزد و دفعه بعد هم دست به ارتکاب همان جرم می‌زند.

قوانین بشری یا حالت افراط دارند یا حالت تفریط. یعنی یا بیش از حد استحقاق مجرم، مجازات می‌کنند یا کمتر از حد استحقاق. هر دوی این هم مضر است. مثلاً در قوانین بشری می‌آیند دزد را می‌گیرند و زندان می‌کنند. وقتی وارد محیط زندان شد با یک آدم‌های عجیب و غریبی روبرو می‌شود. اینها بیکارند و مجبورند بنشینند کنار هم و برای هم تعریف کنند. کم‌کم تجارب همدیگر را یاد می‌گیرند. با هم رفیق و بعد هم با هم همدست و هم پیمان می‌شوند. یک وقت

اگر مجازات در نظر گرفته برای مجرم بیش از حد باشد، آثار بد دارد از جمله: کینه‌توز شدن فرد و اگر مجازات کمتر از حد نیاز باشد، جرأتش زیاد می‌شود و دوباره مرتکب جرم می‌شود.

می‌بینی آقا تکی رفت به زندان. این تک‌تک‌ها تبدیل شدند به یک باندهای مافیایی خطرناک و آمدند بیرون. قبلاً اگر می‌شد این آقا را به راحتی گرفت الآن دیگر یک دولت قوی هم نمی‌تواند با اینها مبارزه کند. باید به او باج بدهد. اینها از کجا در آمدند؟ از زندانها. اگر شما بروید و بگردید خواهید دید که باندهای مافیایی تمامشان از زندانها تولید شده‌اند. این مجازات کجایش خوب است؟ شما آمدید یک دزد را اصلاح کنید یک ابرزد درست کردید. الآن امروز دزدی و سرقت یکی از تبهکاریهای رایج جوامع پیشرفته است. من رفته بودم مالزی، آنجا یکی از دوستان سفارت گفت در همه مغازه‌های زرگری، پاسبان هندی با اسلحه ایستاده است. گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه در روز روشن می‌آیند مسلحانه دزدی می‌کنند. بعد تعریف کرد و گفت: در یکی از بانکها دزدان تبهکار، هفت میلیارد دلار پول دزدیده‌اند! اسلام این کار را نکرده است. شرایطی گذاشته، جرم را تقبیح کرده، مردم را بیدار نموده و بصیرت داده است. حلال و حرام را برای مردم معرفی کرده است. ارتکاب جرم را به حداقل رسانده بعد هم به مردم ابلاغ کرده اگر کسی دزدی کند مجازاتش این است. به ندرت، گاهی اتفاق می‌افتد آن هم اگر شرایطش موجود بود انگشتانش را قطع می‌کنند. تعبیر قرآن این است: «...نَكَالًا مِنَ اللَّهِ...»^۱.

در اسلام نه افراط است نه تفریط. همه احکامی که داده است اگر یک ذره بیش از این می‌بود برای جامعه مضر بود. اگر یک ذره کمتر از این هم می‌بود برای جامعه مضر بود. کما اینکه در بسیاری از آیات قرآن کریم به این مطلب اشاره شده است. مثلاً افراط یا تفریط در خوردن، افراط

اسلام برای کاهش جرم ابتدا جرم را تقبیح نموده، مردم را روشن نموده و بعد نیز برای مجرمین در حد و اندازه جرمشان، مجازات تعیین نموده است.

در اسلام نه افراط است و نه تفریط. همه احکام اسلام هم دلالت بر این مطلب دارد.

یا تفریط در خوابیدن همگی آثار بد دارد. سخن زیاد گفتن و سخن کم گفتن. افراط در سکوت، تفریط در سکوت، افراط در مجازات، تفریط در مجازات همینطور عفو، کار، استراحت، احسان. البته این احسانی که می‌گوییم اگر به معنای واقعی کلمه باشد (کلاً معنویات به یک معنا) افراط در آن راه ندارد. مثلاً می‌گوییم افراط در اخلاص. اخلاص که افراط ندارد. انسان هرچه خالصتر باشد بهتر است.

بعضی وقتها ظاهر عمل صورت احسان دارد اما فی الواقع احسان نیست. افراط در انفاق: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ آنهایی که هرگاه انفاق می‌کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند و میان این دو هستند. این حد وسط را پیدا کردن یک مرز خیلی کم وسعتی است. یعنی اندک تمایلی کنید به چاله افراط می‌افتید و اندک قصوری کنید در چاله تفریط سقوط می‌کنید. پیدا کردن این مرز گاهی وقتها اینقدر مشکل هست که عقول بشر در مقابله عاجز است. چطور ما می‌توانیم بفهمیم که یک شخصی که سرقت کرده یا مرتکب فلان جرم شده بطور دقیق مجازاتش چیست؟ که هم حق او ضایع نشود و هم حق جامعه. اگر بیشتر از حقش مجازاتش کنیم، ظلم به اوست. مثلاً فرض کنید یک توزیع کننده مواد مخدر را گرفته‌اند، حالا حکم این مثلاً اعدام است یا پنج سال زندان است اگر حقش پنج سال زندان باشد بیایند و اعدامش کنند خوب حق این و خانواده‌اش ضایع شده است. حق فرد، ضایع شده است. اگر حق او اعدام باشد یعنی واقعاً آدم مفسودی باشد که برای جامعه مضر است موجودیتش باعث عفونت اعضای جامعه می‌شود اگر این فرد را رهایش کنند به حق جامعه ظلم کرده‌اند. هر دو طرفش

زیان دارد. این را جز خدا کسی نمی‌داند. این است که می‌فرماید: «...صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ...»^۱؛ صراط مستقیم از مو باریک‌تر و از شمشیر، تیزتر است. گاهی وقتها پیدا کردن این راه مستقیم بسیار سخت است.

افراط در مجازات، مجرم را به انتقام وامی‌دارد و تفریط باعث ارتکاب جرم مجدد می‌شود.

در مجازات جرم اگر افراط شود ظلم در حق مجرم است و گاهی وقتها هم باعث جری شدن و جسور شدن و کینه توزی و اینها می‌شود. حس انتقام را در مجرم برمی‌انگیزد. دنبال این می‌رود تا از قانونگذار انتقام بگیرد و گاهی وقتها نیروی مخالف و مخالفین خطرناک از این راه تولید می‌شوند و اگر تفریط باشد سدّ جرائم، امکان پذیر نیست. ما این سد ضعیف را گذاشته‌ایم جلوی جرمهای سنگین. این سد شکسته می‌شود و توانایی دفع جرم را ندارد.

برکات:

یکی از ویژگی‌های قانون بشر این هست که برکات الهی را از جامعه بشری می‌گیرد. اولاً اجرای احکام الهی باعث تعادل جامعه می‌شود. باعث تعادل جسم و روح هم هست. از دستورات بهداشتی اسلام شروع کنید. در همه زمینه‌ها در شخصیت، در روان، در جسم. می‌بینید اگر رعایت شود باعث تعادل جسمی، تعادل روحی، تعادل شخصیتی، تعادل اجتماعی باعث این خیرات هست. یکی از ویژگیهای مهم این قسمت، شکوفایی عقلهاست.

خداوند در قرآن می‌فرماید: اگر مردم ایمان آورده و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین، بر آنها عرضه می‌شد.

قبلاً عرض کردیم که هر چه احکام دینی است ریشه آن در عقل است. وعده قرآن این است که اگر شما به احکام الهی عمل کنید ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی شما باز می‌کنیم.

خدا در سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...»^۱! «قُرَى» جمع قریه است؛ قریه در ترجمان عربی به ما گفته‌اند قریه یعنی روستا. ولی اینجا قریه یعنی مجتمع‌های بشری اعم از شهر، شهرهای بزرگ، کوچک، روستا و ... یعنی هر جایی یک عده ای انسانها بصورت دسته جمعی و متمرکز زندگی می‌کنند. قرآن می‌فرماید: اگر اهل این آبادیها، شهرها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند (یعنی به حدود الهی عمل می‌کردند) ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم. این یکی از وعده‌های الهی است.

در مورد اهل کتاب، می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ...»^۲؛ اگر این اهل کتاب، احکام خدا در تورات و انجیل را اجرا می‌کردند، «...لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...»^۳؛ از بالا و از پائین یعنی از زمین و از آسمان به آنها برکت می‌دادیم. بعد در همین سوره می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ...»^۴؛ ای اهل کتاب، هیچ ارزشی پیش خدا ندارید تا آن زمان که احکام الهی تورات و انجیل را اجرا کنید.

۱- اعراف آیه ۹۶

۲- مائده آیه ۶۶

۳- همان

۴- مائده آیه ۶۸

نکته: این آیه از چه وقت دارد با اهل کتاب حرف می زند؟ زمانیکه اسلام آمده، هجرت هم واقع شده است. چون این آیه در سوره مائده است و سوره مائده از سوره‌های آخر قرآن است. یعنی از آخرین سوره‌های نازل شده، سوره مائده می‌باشد. آخرین آیه قرآن هم در همین سوره است. زمانیکه تقریباً بیست سال از ظهور اسلام گذشته خداوند دارد به اهل کتاب می‌فرماید هیچ ارزشی ندارید تا اینکه احکام تورات و انجیل را اجرا کنید. لابد می‌گویید دیگر تورات و انجیل از دایره مشروعیت خارج شده‌اند. شما هیچ وقت سؤالی برایتان در این آیه پیش آمده بود یا نه؟ وانگهی تورات و انجیل هم که تحریف شده‌اند. چه چیزی را اجرا کنم؟ اینها نکات ریزی است که گاهی وقتها ما بدون دقت از کنارشان رد می‌شویم و به آنها توجهی نداریم.

نکته اول: این است که به دلیل همین آیه و به دلیل آیات دیگری که من ردیابی کردم و در بحث خودش خواهم گفت، آنچه معروف شده که تورات و انجیل قبل از اسلام تحریف شده بودند من ثابت کردم که این چنین چیزی نیست. هیچ اثری هم از آیات و روایات و منابع مورد وثوق و تفاسیر پیدا نکردم که با آن ثابت کنیم که تورات و انجیل قبل از اسلام تحریف شده بودند. ما حتی در قرآن، آیاتی داریم که تورات و انجیل بعد از اینکه آیات قرآن نازل شد (خصوصاً بعد از هجرت) تحریف شدند. وقتی کار پیامبر بالا گرفت اینها آمدند یک سری از آیات تورات و آیات انجیل را پنهان کردند. چون آن موقع چاپ که نبوده است تا در دست مردم باشد. در دست با سوادها بوده در دست احبار و رهبانان بوده و مردم بیسواد هم می‌پرسیدند و آنها هم به ایشان می‌گفتند بله این آیه هست و آن موضوع نیست. مثلاً شما ببینید در جامعه خود ما که اینقدر قرآن هست الآن شما به مسلمین بگویید این آیه در قرآن هست یا نیست می‌گوید نمی‌دانم. آن

زمان که خیلی بدتر بوده است. مردم می‌آمدند به علمای یهود و نصاری می‌گفتند در مورد این مردی که آمده چیزی در قرآن آمده؟ می‌گفتند: نه نیامده است. آیاتش را هم مخفی می‌کردند و با هم تبانی می‌کردند. در سوره مائده می‌فرماید: «وَكَيفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ...»؛ ای پیغمبر چه طوری اینها تو را حکم و قاضی می‌کنند در حالیکه توراتی نزد آنهاست که حکم خدا در آن است؟! این آیه صراحت دارد در اینکه آن زمانیکه این آیه نازل می‌شده است تورات تحریف نشده بوده است. اگر دقت کنید خیلی صریح است.

نکته دوم: حتی ادیانی که از مشروعیت هم افتاده‌اند اگر به احکامش عمل شود آثار و برکات دارد. زیرا خیلی از احکامشان با ما مشترک است. خیلی از احکامشان هم که با ما مختلف هست اما آثار و برکات دارد.

یکی از خواهران دانشگاه، نقل می‌کرد و می‌گفت: یک دانشجویی، مسیحی بوده بعد ایشان گفته ما در خانواده‌مان مذهبی هستیم. طبق مذهب مسیح، حجاب را واجب می‌دانیم. پدر بزرگ من اگر یک تار مویی از مادر بزرگم بیرون بیاید نمی‌گوید تار مویت را حفظش کن. آنرا می‌کند بعنوان مجازات. مسیحی هم هست. هنوز امروز شما تصویر راهبه‌های اروپایی را که می‌بینید حجاب کامل دارند. بسیاری از احکام آنها با ما مشترک هست. با توجه این دو نکته یک نتیجه کلی می‌گیریم:

مطلب دیگر در مورد تورات و انجیل این است که در عین تحریفی که بعد از اسلام در آن ۲ کتاب رخ داد اما بسیاری از احکامی که از تورات و انجیل باقی مانده با اسلام مشترک است و در صورت عمل بدان آثار و برکات آن نمایان خواهد شد.

اگر قرار باشد عمل به احکام تورات و انجیل، باعث برکات آسمان و زمین شود، «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ... لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...»^۱؛ اگر احکام تورات و انجیل را اجرا می‌کردند از آسمان و زمین به آنها روزی می‌رسید. پس شرف قرآن خیلی بیشتر از تورات و انجیل است و اجرای حدود قرآن برکاتش بیشتر است.

روایت می‌فرماید: برکاتی که اجرای یک حد از حدود الهی در یک شهری برای مردم آنجا به همراه می‌آورد (منظورمان از برکات، همین برکات دنیایی هست. هنوز برکات اخروی‌اش را ذکر نکرده‌ایم) بیشتر از بارش چهل روز باران است.^۲ اگر مثلاً فرض کنید در یزد چهل روز باران ببارد در یک سال یعنی طوری که ضرر نداشته باشد دو ساعت باران بیاید و دوباره آفتاب شود و دوباره فردا دو ساعت باران بیاید و دوباره آفتاب شود همین طور هر روز باران بیاید چه اتفاقی می‌افتد؟ اصلاً همه شهر و همه زمینها سبز می‌شود. یک حد الهی اگر اجرا شود، برکتش از این بیشتر است. برعکس آن اگر حدود الهی تعطیل شود خداوند برکات را از جامعه می‌گیرد. قطع برکت خواهد شد. اگر از سیاسیون بپرسیم، بگوییم به نظر شما گرانی، تقصیر کیست؟ یکی می‌گوید فشار آمریکاست، یکی می‌گوید: تحریم است، یکی می‌گوید: تقصیر دولت است یکی می‌گوید تقصیر سرمایه‌داران است. ولی اگر از قرآن بپرسیم که علت اصلی گرانی چیست؟ می‌گوید: علت اصلی‌اش این است که حدود خدا را تعطیل کرده‌اید. خدا هم برکت از زندگیتان برداشته است.

۱- مائده ۶۶

۲- کافی، ج ۷، ص ۱۷۴ «اقامه حد خیر من مطر أربعين صباحاً»

البته ما هنوز خیلی برکات داریم. هنوز یک سری حدود الهی را اجرا می‌کنیم اما متأسفانه نسبت به بعضی از حدود الهی کوتاهی کرده‌ایم. بنابراین اگر می‌خواهیم خدا درهای برکت را باز کند تنها راهی را که به ما نشان می‌دهد این است که ما حدود خدا را اجرا کنیم خداوند از زمین و آسمان به ما روزی خواهد داد. رزق ما را زیاد خواهد کرد.

یک سؤالی اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه چرا ما می‌بینیم کفار و کشورهای مثلاً صنعتی که اکثر قریب به اتفاقشان غیر مسلمین هستند اموالشان زیاد هست، سرزمینهایشان سرسبز است، بارانهای شدید در آنجا می‌بارد. برعکسش در کشور ما اینطوری نیست. اگر به این شکلی بود که اینجا گفته شد باید عکس این باشد. جوابش این است که خداوند در قرآن یک بابی دارد به نام استدراج. استدراج یعنی مگری که خدا در حق کفار می‌کند و آن این هست که پاداش اعمال خوب آنها را در این دنیا می‌دهد با یکسری از نعمتهای ظاهری. بعد در آخرت آنها را به عذاب ابدی گرفتار می‌کند. «...سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۱، «...وَأُمْلِي لَهُمْ». اِمْلاء یعنی مهلت دادن. مگر الهی، مهلت دادن خداست. منتهی مهلت دادنی که با نعمت باشد. اِمْلاء به معنای مهلت زمانی صرف نیست به معنای امداد هم هست. قرآن می‌فرماید: هر کس به خدای رحمان کافر شود، «...فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا...»^۲؛ خدا به او امداد می‌کند. اما مؤمنین را چون خدا دوست دارد، ماحصل روایات هست که: اگر خطاهایی بکنند بعضی از آن خطاها را خدا به خاطر ایمانشان می‌بخشد حق خودش است یا قابل بخشش هست می‌بخشد. بعضی از آن خطاها که به هیچ وجه قابل

خدا کفار را با سنت استدراج و اِمْلاء و... امتحان می‌کند.

استدراج یعنی اینکه خداوند پاداش اعمال خوب کفار را با یک سری از نعمتهای ظاهری در همین دنیا بدهد.

۱- اعراف آیه ۱۸۲ و قلم آیه ۴۴

۲- مریم آیه ۷۵

بخشش نیست و سنت الهی اقتضای مجازات قطعی دارد برای اینکه در آخرت عذاب نشوند در دنیا مجازاتشان می‌کند. از امام صادق (ع) داریم که: سر به درد آمدن، پا به سنگ خوردن، حتی خواب وحشتناک دیدن به خاطر یک گناهی است. اگر ما واقعاً بخواهیم به یک جامعه‌ای برسیم که خداوند درهای برکات مادی و معنوی را روی ما باز کند باید حدود الهی را زیر پا نگذاریم.

سؤال: قرآن کریم جزء دین است و داخل دین اسلام است یا اینکه اسلام داخل خود قرآن است؟ به عبارتی دیگر قرآن ظرف است و اسلام در آن است یا اسلام ظرف است و قرآن داخل آن است؟

جواب: قرآن ظرف است و محتوای ظرف، اسلام است. یعنی مجموعه احکام اسلام و اصول اسلام و فروع اسلام در قرآن کریم است.

نکته: ارزش برترین چیست؟

یک سری ارزشها از دسته اولند و یک سری ارزشها از دسته دوم هستند و یک سری ارزشها از دسته سوم هستند. مثلاً اینکه بعضی‌ها سعی می‌کنند ملی‌گرایی را به عنوان یک ارزش مطرح کنند، در حالیکه ملی‌گرایی یک ارزش دسته سوم است. قرآن به وطن و سرزمین هم توجه کرده است، اما موقعی که آن سرزمین یک حاکمیت الهی در آن حاکم باشد. اگر حاکمیتش یک حاکمیت طاغوتی شد، قرآن، هجرت را واجب کرده است. هجرت یعنی چه؟ یعنی وطنت را رها کن و برو به جای دیگری. مثلاً در این لیوان اگر نوشداروی حیاتی باشد که باعث شفای دردهای بی‌درمان است، چون نوشدارو ارزشمند است تا زمانی که در لیوان است، لیوان مفید و ارزشمند است ولی اگر لیوان بشکند و نوشدارو بریزد لیوان هم بی ارزش می‌شود. ارزش لیوان به تبع

قرآن ظرف است و محتوای ظرف، اسلام است. یعنی مجموعه احکام اسلام و اصول اسلام و فروع اسلام در قرآن کریم است.

در میان ارزش‌های ذاتی، ارزش برتر، اسلام است؛ به حدی که همه انبیاء و اولیاء فدای اسلام شدند.

نوشداوی درون لیوان است. بعضی از ارزش‌ها ذاتی‌اند. اما در ارزش‌های ذاتی، ارزش برتر، اسلام است. در روایت می‌فرمایند: «الإسلامُ يعلوُّ»^(۱)؛ اسلام عالی و برتر است. «و لا يُعلَى عليه»؛ و هیچ چیز از اسلام برتر نیست. حالا اگر یک وقتی امر دایر شد که جان امام حسین^(ع) و یارانش فدا شود و اسلام بماند یا اینکه اسلام، فدا شود و امام حسین^(ع) بماند، کدامشان باید فدا شوند؟ امام حسین^(ع). چرا؟ چون ارزش اسلام حتی از جان امام حسین^(ع) هم بیشتر است. دلیل ما بر اینکه اسلام، ارزش برتر شده از نظر این حدیث این است که اولیاء خدا و انبیای عظام همه‌شان فدای اسلام شدند. چرا اسلام اینقدر ارزش دارد؟ بخاطر اینکه کلید همه سعادت‌ها در این دین و در این آئین است و بشریت با این دین به سعادت می‌رسد. پس اسلام ارزش برترین هست. تازه آنهایی هم که فدای اسلام می‌شوند چیزی از دست نمی‌دهند و خیلی چیزی به دست می‌آورند.

خدا رحمت کند حضرت امام^(ره) فرموده بودند: ارزش ما به این هست که در راه اسلام فدا شویم. فدا شدن، در اینجا به معنای فنا شدن نیست.

دستور جهاد: یعنی چه؟ یعنی ای پیغمبر، جانت را برای اسلام به خطر بینداز. پیامبر گرامی می‌جنگید. در بسیاری از جنگ‌ها خودش شمشیر به دست می‌گرفت، سلاح بر می‌داشت، لباس رزم به تن می‌کرد و در وسط میدان هم می‌جنگید. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: هر گاه دشمن هم‌اورد می‌طلبید، اول بستگان نزدیک و درجه یک خودش را می‌فرستاد جلوی دشمن نمی‌گفت به یارانش که شما بروید اقوام من پشت خط بمانند. در جنگ بدر، اول علی^(ع) (دامادش) را فرستاد. در همان جنگ بدر، حمزه را فرستاد. آن شخصی هم که شهید شد، ایشان هم از بستگان و اقربای پیامبر

بود. حضرت سه نفر از خویشاوندان خودش را فرستاد به جنگ و سپر بلا کرد. پس دستور جهاد، دستور خود را به خطر انداختن برای اسلام است.

دستور ابلاغ هم همین است چون ابلاغ، خطر مرگ دارد. خیلی از یاران پیغمبر کشته شدند. پس پیامبر هم فدایی اسلام است و اسلام از پیامبر هم با ارزش تر است.

مجموعه دستورات اسلام:

۱- احکام عملی که ما اصطلاحاً می‌گوییم تعبدیات.

احکام عملی: همان احکام مربوط به فروع دین: نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری است.

۲- اخلاق (اگر چه خیلی از احکام اسلامی هم عین اخلاق هستند)

۳- عقاید، که ما به آن می‌گوییم اصول دین.

عقاید سه قسمت دارند:

الف) عقاید اصلی که به آنها اصول دین می‌گوییم: توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت.

ب) عقاید فرعی، به اینها فروع دین می‌گوییم: البته فروع به این معنا نیست که اگر مثلاً کسی اصلی را انکار کرد از دین خارج شده اما اگر کسی فرعی را انکار کرد از دین خارج نشده است نه. اگر کسی مثلاً نماز را هم انکار کند، از دین خارج شده است.

ج) عقاید جنبی، عقاید جنبی مثلاً مثل اعتقاد به معراج پیغمبر یا اعتقاد به مثلاً ظهور امام مهدی^(ع)

که البته آن در قسمت امامت می‌آید و جزء اصول می‌شود (به یک اعتباری). مثل اینکه آیا حشر

انسان در قیامت با همین بدن است یا با بدن دیگری است؟ با بدن مادی است یا با بدن غیر

احکام سه دسته‌اند:

۱- عملی: مربوط به

فروع دین است.

۲- اخلاق

۳- عقاید

عقاید نیز سه قسمت دارند:

۱- عقاید اصلی که

که همان اصول دین

است.

۲- عقاید فرعی:

همان فروع دین

است.

۳- عقاید جنبی:

مثل اعتقاد به معراج

و چگونگی آن.

مادی؟ آیا معراج، معراج جسمانی بوده یا معراج روحانی؟ اینها می‌آید در عقاید جنبی. در بسیاری از این موارد که مواردش هم خیلی زیاد است. اگر کسی انکار کند، موجب کفر نیست. مثلاً اعتقاد به عالم ذر. عالم ذر را خیلی‌ها قبول ندارند. روایتش را هم خدشه وارد می‌کنند. ما هم نمی‌توانیم به اینها بگوییم شما کافرید. یا خیلی‌ها هستند که معاد را معاد جسمانی می‌دانند اما می‌گویند انسان کالبدش در عالم آخرت یک کالبد بسیار لطیف است. کالبد را قبول دارند اما دیگر این جسم را قبول ندارند. انکار معاد نمی‌کنند. انکار آخرت و حساب و حسابرسی ندارند. نظرات، مختلف است. این هم عقاید جنبی است که بحث بسیار گسترده‌ای دارد. پس دسته اول و دوم تماماً جزء ضرورات اسلامند و منکر آنها از اسلام خارج است اگر از روی علم باشد؛ یعنی بعد از اینکه تفهیمش کردیم که این جزء قرآن هست، گفت من باز هم قبول ندارم این از اسلام خارج است. دسته سوم؛ بعضی از مواد دسته سوم بر می‌گردد به دسته اول و دوم. مثلاً اینکه بگوییم حتماً قیام‌کننده‌ای از خاندان پیامبر می‌آید و جهان را پر از عدالت می‌کند. این جزء ضرورات است. چرا جزء ضرورات است؟ چون روایاتی که این را می‌گویند متواترند. هم نزد شیعه و هم نزد سنی. اگر کسی این را انکار کند چون روایات قطعی‌اند و معلوم است قطعاً پیغمبر این حرف را زده‌اند در واقع پیغمبر را انکار کرده است و چون پیغمبر، انکار شد، می‌شود انکار نبوت. انکار نبوت هم می‌شود خروج از دین. به خاطر همین هست که علمای اهل سنت و علمای اهل شیعه، اجماعاً فتوا داده‌اند: منکر این قیام‌کننده که پیامبر وعده داده است کافر است. شما تعجب نکنید سنی‌ها هم می‌گویند منکر مهدی، کافر است. منتهی در شخص مهدی اختلاف دارند. ده، دوازده نفرشان هستند که می‌گویند مهدی همین فرزند امام حسن عسکری^(ع) است. یک

در بسیاری از عقاید جنبی که اختلاف در آن بسیار است، اگر توسط فردی انکار شد به کفر فرد منجر نمی‌شود.

برخی از عقاید جنبی همچون عقیده به قیام امام مهدی^(ع)، با توجه به اینکه انکار نبوت را بدنبال دارد، موجب کفر است.

عده‌شان هم تشکیک کرده‌اند. یک عده‌شان هم می‌گویند نه هنوز به دنیا نیامده، به دنیا می‌آید و بعد قیام می‌کند و آن وعده خدا محقق می‌شود. اما در اینکه مهدی باید باشد و خواهد بود جزء ضرورات هست. چرا جزء ضرورات است؟ چون حدیثش متواتر است و ما قطعاً می‌دانیم که پیغمبر این را فرموده‌اند و چون انکارش می‌شود انکار سخن پیغمبر، می‌شود انکار نبوت؛ یعنی اگر کسی این را تکذیب کند رسول گرامی را تکذیب کرده است.

و اما یک بحث دیگر هست که اسلام با کفر، شرک و ارتداد چطور برخورد کرده است؟ کفر به معنای وسیعش هم شامل شرک می‌شود و هم ارتداد یعنی انکار اسلام یعنی خروج از اسلام. خارج بودن یا خارج شدن.

اما شرک، یک چیز زائدی بر کفر است یعنی برای خدا شریک گرفتن. هر کافری، مشرک نیست. خیلی از کفار، موحدند. مثلاً کلیمی‌ها و یهودیها می‌گویند ما خدا را به یگانگی قبول داریم. در توحید خیلی مشکل حادی ندارند اما از نظر ما کافرند. چون پیغمبر را قبول ندارند. چون پیامبر گرامی اسلام و قرآن را قبول ندارند. اما بعضی از کفار برای خدا هم شریک قائلند. یعنی مشکلشان فقط در نبوت نیست. در توحید هم مشکل دارند اینها را می‌گویند مشرک.

دسته سوم: مرتدین هستند. مرتد به کسی گفته می‌شود که یک زمانی اسلام اختیار کرده یا مسلمان بوده بعد به اختیار خودش اعلان خروج از اسلام نموده است.

کفار سه دسته‌اند: ۱- اهل کتاب که شامل مسیحیان، یهودیان و صابئیان (یک قومی که دارای مذهبی هستند که اختلاف است که پیرو کدام پیغمبرند و ستارگان را تقدیس می‌کردند و امروز اثری از آنها نیست یا کم هستند). ۲- عده‌ای ملحق به اهل کتاب هستند مثل مجوس‌ها یا

هر کافری مشرک نیست، مثل کلیمی‌ها و یهودیها که خدا را به یگانگی قبول دارند، کافرند ولی مشرک نیستند.

کفار سه دسته‌اند:

۱- اهل کتاب

۲- ملحق به اهل

کتاب مثل

زرتشتیان.

۳- مشرکین

زرتشتی‌ها؛ اینها کفار اهل کتاب هستند. ۳- مشرکین. این قسمت اول، در بحث توحید خیلی مشکل ندارند. البته یک عده‌ای از مجوس‌ها یعنی زرتشتی‌ها هستند که قائل به دو خدا هستند. همه آنها اینطور نیستند تعداد زیادی از آنها هستند که قائل به خدای یگانه هستند. به اینها می‌گویند اهل کتاب یا ملحق به اهل کتاب. مثلاً زرتشتیها ملحق به اهل کتابند و هر حکمی در مورد اهل کتاب جاری می‌شود در مورد آنها هم جاری می‌شود. گروه دیگر از کفار، گروه مشرکانند. مشرک به کسی گفته می‌شود که برای خدا شریک قائل شود. یا شریک در ذات، (بگویند یک خدای دیگری هم در کنار خدا است) یا شریک در عبادت، که خدا را یگانه بدانند (مثل مشرکین قریش و مکه) اما برای خدا شریک در عبادت قائل شود. مثلاً بگویند بتها هم عالم را تدبیر می‌کنند و شریک خدا در تدبیرند یا ما باید برای بتها عبادت کنیم. بتها واسطه ما و خدا هستند. از این حرفها که مشرکان می‌زدند. این هم شرک است. نوع سوم ارتداد است. ارتداد یعنی بازگشت؛ بازگشت به جاهلیت؛ خروج از اسلام. رده هم گفته شده است. رده یعنی برگشت از دین. مرتد یعنی کسی که از اسلام خارج شود و بر دو نوع است. ۱- مرتد فطری و آن مرتدی است که بر فطرت اسلام به دنیا آمده و متولد شده است یعنی پدر و مادرش مسلمان بوده‌اند و مسلمان به دنیا آمده است. ۲- مرتد ملی و آن مرتدی است که بر ملت کفر متولد شده است. فطری یعنی آن شخصی که بر فطرت اسلام متولد شده اما بعد، از اسلام خارج شده است. مرتد ملی مرتدی است که بر ملت کفر متولد شده و بعد اسلام آورده و دوباره از اسلام خارج شده است. حالا ما می‌خواهیم ببینیم برخورد اسلام در مورد افرادی که خارج از دین هستند چیست؟ بسیاری از مستشرقان غربی در کتابهایشان نوشته‌اند که اسلام با زور شمشیر و با قدرت و

- شرک در ذات: قرار دادن خدا در کنار خدای دیگر.

- شرک در عبادت: خدای یگانه مورد پذیرش است اما در عبادت بتها را نیز بپذیرد و بتها را واسطه بداند.

مرتد بر دو نوع است:

۱- مرتد فطری

۲- مرتد ملی

خونریزی بر مردم تحمیل شده است و ما می‌خواهیم بررسی کنیم ببینیم واقعاً اینطوری است؟ آیا اسلام دین زور و شمشیر است؟ آیا دین اختیار محض است؟ بینابین است؟ اگر بخواهیم بگوییم دین زور و شمشیر است که واقعاً یک چیز غیرمنصفانه‌ایست و هیچکس نمی‌پذیرد، شما هم می‌دانید این طور نیست. الان هم نمونه‌اش را می‌بینید. در جامعه ما کسانی که اسلام را قبول ندارند راحت و بدون هیچ دغدغه‌ای زندگی می‌کنند. اموالشان محترم است هیچ کس هم به آنها کاری ندارد. به مراکز دادگستری و ... مراجعه می‌کنند، شکایت می‌کنند.

جالب است همین استانداری شهر خودمان، در زمینش بین استانداری و یک عده زرتشتی اختلاف بود که آنها شکایت کرده بودند و نهایتاً دیوان عالی کشور به نفع زرتشتی حکم داد علیه استانداری. کجای دنیا این جوری دیده‌اید!! یک اقلیت این جرأت را داشته باشد در دادگاه یک کشور شکایت کند بعد آن دادگاه منصفانه حکم علیه یک نهاد دولتی صادر کند. از یک جهت هم اگر بگوییم اسلام یک دین اختیاری است ما می‌بینیم اسلام با مرتد برخورد تندی دارد. کدامش را بگوییم؟ متأسفانه بحث در اینجا خیلی خلط شده، آمیخته شده، بعضی‌ها آمده‌اند آیه شریفه سوره بقره، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۱؛ اکراه و اجباری در دین نیست. این را مبنا و شعار خودشان قرار داده‌اند برای اینکه بگویند دین آزاد است. هر کس می‌خواهد وارد شود مثل مجلسی می‌ماند که در و پیکری ندارد. مثل کاروانسرا، هر کس می‌خواهد وارد شود و هر کس می‌خواهد تشریف ببرد بیرون، هیچ مشکلی ندارد. بعضی‌ها خواستند بگویند دین مثل یک پادگان نظامی است. ورود به

آن اجباری و خروج از آن هم بدون اجازه ممنوع و هر وقت مرخصی دادند شما می‌توانید خارج شوید. بعضی‌ها می‌گویند بینابین است. نه پادگان و نه کاروانسرا. حالا واقعاً کدامشان است؟ این یک بحث خیلی منقح، روشن، بدون پیرایه و صاف می‌طلبد.

نه، اسلام مثل کاروانسرا نیست که هر کس دلش خواست بیاید و هر کس دلش خواست برود. چرا این حرف می‌زنیم؟ اول وجود آیات برائت است. در صدر سوره برائت (همانطور که می‌دانید در سال نهم هجرت یعنی یک سال مانده بود به پایان عمر شریف پیامبر گرامی، این سوره نازل شده است)، این نظر (که دین مثل کاروانسرا است) را تأیید نمی‌کند. کسی هم نمی‌تواند بگوید این آیات منسوخ شده است چون دیگر فرصت نسخی نبوده؛ هیچ کس هم مدعی نسخ این آیات نیست.

می‌فرماید: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...»^۱، بدون بسم‌الله (عنوان رحمت را از این سوره پاک می‌کند؛ به خاطر نهایت غلظت، حدت و شدت بر دشمنان خدا و بر معاندین حق، آنان که عاملاً و عامداً برای خدا شریک می‌آورند و پا روی حق می‌گذارند). «...إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲. بعد می‌فرماید: «...أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولِهِ...»^۳؛ هم رسول و هم خدا از مشرکین بری هستند.

به اعتقاد من لفظ برائت در فارسی ترجمه‌ای ندارد. گفته‌اند بیزاری، ولی بیزاری نیست؛ بیزاری خیلی کمتر از آن است. برائت نهایت انزجار، نهایت دوری، نهایت بی‌ارتباطی است. بعد در آیه

آیات برائت دلالت بر این دارد که اسلام همچون کاروانسرا نیست.

برائت که در قرآن آمده چیزی فراتر از بیزاری است؛ برائت نهایت انزجار، نهایت دوری، نهایت بی‌ارتباطی است.

۱- توبه آیه ۱

۲- همان

۳- توبه آیه ۳

پنج صریحاً (ما که نمی توانیم قرآن را دمکرات مابانه تفسیر کنیم) می فرماید: «فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ...»؛ ماههای حرام که سپری شد مشرکین را بکشید. نمی گوید: «قاتلوا المشرکین»؛ با مشرکین بجنگید. می گوید: آنها را بکشید.

ما در ترجمه و تفسیر قرآن، چیزی از خودمان نباید به قرآن اضافه کنیم. بعضی ها خجالت می کشند این آیات را بخوانند. می گویند: امروزه جامعه جهانی این آیات را نمی پذیرد؛ با خط قرمز دور آیات قرآنتان خط بکشید و یا حذفشان کنید. ما با کسی شوخی نداریم. این همه شهید دادیم به خاطر چه؟! از این ترسیدیم که یکی به ما بگویند تو خشنی، تو جزء گروه فشاری!

خواهید دید که نه هیچ خشونتی است و نه هیچ بی منطقی. عین منطق است. عین استدلال است. این که چرا اسلام با مرتد برخورد آن جوری کرده، در چه جایگاهی است؟ چرا با مشرک اینگونه برخورد کرده؟ چرا با اهل کتاب برخورد دیگری کرده است؟ من دقیق خدمتتان عرض می کنم. خواهید دید همه آنها منصفانه است. یک عده ای نتوانسته اند درست بفهمند؛ نتوانسته اند درست جمع بندی کنند؛ بعد به این آیات که می رسند آهسته تر می خوانند یا ترجمه نمی کنند. قرآن را ترجمه کنید، نترسید. هر چه هست بگویید. ما فقط قرآن را برای ثوابش می خوانیم؟! این آیات این نظریه را نفی می کند. یک عده ای هستند این حرف ها را می زنند، می گویند اسلام دین آزاد است. می گوییم نه. اگر نه پس این آیات چیست؟ پس «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» چیست؟

دوم، حکم برخورد با مرتد ملی. می‌گویند توبه کن. اگر گفت اشتباه کردم ببخشید توبه کردم. می‌گویند برو و دیگر از این کارها نکن. اگر گفت نه، حرف همین حرف است من دیگر اسلام را قبول ندارم هر کار می‌خواهید بکنید. حکمش اعدام است. بنده یک بار در یکی از کلاس‌ها در دانشگاه، بحث ارتداد را گفتم بعد دانشجویی که خیلی ظاهرش هم عجیب غریب بود آمد و گفت: به خدا اگر این است ما هم قبول داریم. این خیلی حرف منطقی است. ما بعضی وقت‌ها از ارزش‌های دینی بد دفاع کرده‌ایم که باعث شده است بعضی‌ها بیایند از ما ایراد بگیرند. اگر ما درست دفاع کنیم طرف مجبور است بپذیرد. ما برای این احکام، منطقی داریم؛ استدلال داریم. اگر مرتد فطری باشد توبه‌اش هم قبول نمی‌شود. نزد حاکم شرع، اجماعاً قبول نمی‌شود. بعضی‌ها گفته‌اند نزد خدا هم قبول نمی‌شود. قول قوی این است که اگر واقعاً در دلش توبه کند، نزد خدا قبول می‌شود. اما حاکم شرعی موظف است توبه‌اش را نپذیرد اگر ارتدادش ثابت شود. شما می‌بینید این حکم خیلی شدید و تند است. از یک طرف آن آیه می‌فرماید: «هَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»، «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»؛^۱ تو بر مردم سیطره نداری. «...أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۲؛ تو می‌خواهی مردم را با اکراه وادار به ایمان کنی؟ چطور ما این آیات را با هم جمع کنیم؟ یک عده‌ای که فکر می‌کردند بین این دو دسته آیات، تعارض است، این جوری گفتند: آیات سیف، آیات «هَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» و «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» را نسخ کرده و این طوری خودشان را راحت کرده‌اند.

۱- غاشیه آیه ۲۲

۲- یونس آیه ۹۹

گفته‌اند که این آیات منسوخ است. گفتند آن آیاتی که گفته «...وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»^۱، این آیات را نسخ کرده است. بعضی‌ها افراط کرده و گفته‌اند؛ با آیات سیف، بیش از دویست آیه نسخ شده است در حالیکه هیچ کدام نیست. اصلاً نسخی نیست. مرحوم آیت الله خویی فرمودند: یک آیه در قرآن بیشتر نسخ نشده است. شاید هم پنج تا هشت آیه. آیات زیادی نسخ نشده است.

در روزنامه‌ها می‌خوانید؛ در کلاس‌ها، دانشگاه، حوزه و مردم نمی‌دانند چه بگویند. از یک طرف می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» که دیده‌اید همه هم این آیه را بلد هستند. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ»^۲؛ دین شما مال خودتان، دین من هم مال خودم. از یک طرف، این آیات شدت و حدت، «...وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً...»^۳؛ با مشرکین بجنگید. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...»^۴؛ ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن، «...وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ...»^۵؛ خشن باش برای آنها و غلظت داشته باش، «...وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ...»^۶. «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»^۷؛ خدا لعن کرده است کافرین را. این آیات را که

۱- بقره آیه ۸۳

۲- کافرون آیه ۶

۳- توبه آیه ۳۶

۴- توبه آیه ۷۳

۵- همان

۶- همان

۷- احزاب آیه ۶۴

نمی‌شود گفت بوی دمکراسی دارد. بعضی‌ها می‌خواهند اسلام را تطبیق کنند با دمکراسی. بعضی‌ها هم مثل یک میانجیگر محافظه‌کاری که می‌خواهد بین دو تا را آشتی دهد، سعی می‌کنند یک جوری این دو تا را آشتی دهند. یک حرف این می‌زند تعبیر و تطبیق می‌کنند بر این. یک حرفی آن می‌زند می‌گوید آن گفته. ما هرگز چنین تقیدی نداریم. ما که گدای هنر و فرهنگ آنها نیستیم که بخواهیم از آنها چیزی بگیریم یا اگر نتوانستیم تطبیق کنیم و مشروعیت نداشته باشیم.

در رابطه با شرک و کفر اهل کتاب، حدتی که اسلام گفته فقط برای مشرکین است؛ نه برای اهل کتاب. من دلیل صریح دارم. در همین سوره براءت، آیات اول فرموده است با مشرکین برخورد آن طوری داشته باشید. آیه ۲۹ در همین سوره قرآن موجودیت کفار اهل کتاب را پذیرفته است؛ یعنی کاری به کار آنها نداشته باشید. روایت هم داریم. اینها در پناه حکومت اسلامی هستند. به این صورت است آیه قرآن می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ...»^۱؛ اهل کتاب که سرکشی می‌کنند و به خدا و قیامت و آیین شما ایمان نمی‌آورند با آنها بجنگید تا تسلیم شوند و حاضر به جزیه دادن شوند. یعنی چه؟ یعنی اگر جزیه دادند کاری به آنها نداشته باشید. احکام هم همین را می‌گویند. این یعنی اهل کتاب در سایه نظام اسلامی، حق زندگی در امنیت را دارند، حق شغل و سایر حقوق را دارند. یک سری احکام ویژه‌ای هم است که مشخص شده مثلاً دعاوی آنها چگونه باید مطرح شود؟ حقوقشان، دیاتشان، همه مشخص شده است. ببینید، اسلام موجودیت شرک را اصلاً نمی‌پذیرد. شرک نباید وجود

شدت و حدتی که در قرآن بکار رفته فقط برای مشرکین است، نه برای اهل کتاب.

خداوند موجودیت اهل کتاب را مشروط به پرداختن دیه پذیرفته است.

اسلام موجودیت شرک را اصلاً نمی‌پذیرد.

داشته باشد. اگر مشرک می‌خواهد حق حیات داشته باشد باید برود مسیحی، یهودی یا... شود. بگوید مثلاً من از امروز مسیحی هستم. دیگر اسلام به او کاری ندارد.

در دو آیه قرآن کریم در سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...!»؛ خدا فقط شرک را به هیچ وجه نمی‌بخشد. غیر از شرک، گناهان دیگر را برای هرکس، صلاح بداند می‌بخشد. یعنی حتی قتل نفس هم خداوند، در یک شرایطی، بر یک شخصی، به خاطر یک کاری یا به خاطر توبه‌ای یا کار دیگری می‌بخشد. البته شرک توبه بردار است. منظور آیه این است. آیه مطلق نیست؛ آیه مقید به این است که با شرک از دنیا برود. مطلق نیست اگر مطلق بود، ابوذر هم نمی‌توانست ایمان بیاورد چون ابوذر هم مشرک بود. ابوذر اول مشرک بود بعد توبه کرد و مسلمان شد. پس آیه مطلق نیست. مقید به چیست؟ به آیاتی که می‌گوید: توبه قبول می‌شود. اگر در زمان حیاتش توبه کرد و مسلمان شد که هیچ، اگر با شرک مُرد، قرآن در دو آیه به طور صریح و نص، می‌فرماید: هرگز دیگر بر او بخشش نیست. این برخورد تند و استثنایی فقط با جماعت مشرک است. می‌بینید اسلام با این سیاست، ریشه شرک را از سراسر شبه جزیره و اطراف آن کند. شرک دیگر باقی نماند. و اما اهل کتاب، اهل کتاب حق حیات و حق زندگی دارند. هیچ وقت اسلام آنها را مجبور نمی‌کند. اسلام همیشه در برخوردش با اهل کتاب، حد پایین‌تر را رعایت کرده؛ یعنی حتی از آن پیمانی هم که داشته‌اند نیز تخفیف بیشتری داده است. رهبر انقلاب از موقعیت ولأئیشان استفاده کرده‌اند و گفتند: دیه اهل کتاب مساوی دیه مسلمین

اسلام همیشه در برخوردش با اهل کتاب، حد پایین‌تر را رعایت کرده؛ یعنی حتی از آن پیمانی هم که داشته‌اند نیز تخفیف بیشتری داده است.

باشد. همیشه شیوه زعمای مسلمین در برخورد با آنها اینطوری بوده است. پیغمبر گرامی با اینها پیمان داشتند؛ با طایفه بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع، که اگر شما علیه اسلام و مسلمین وارد جنگ شدید و یا همدست دشمنان شدید، پیغمبر حق دارد مردانتان را بکشد و باقی مانده‌تان را اسیر کند و اموالتان را هم به غنیمت بگیرد. اما پیغمبر این کار را نکرد. حتی در مورد بنی قریظه هم که گفتند: امیرالمؤمنین^(ع) یک روز هفتصد نفر را گردن زدند؛ خیلی از محققان مثل آقای دکتر شهیدی انکار کردند و گفتند اسنادی داریم که این تکذیب می‌شود و ساخته دست یهود است. پیغمبر اینجا هم آنها را نکشت. در مورد بنی نضیر هم مفاد پیمان همین بود. حضرت به آنها گفت از اینجا بروید. آنها هم هر چه داشتند؛ حتی اموالشان را هم بردند. این بی‌انصاف‌ها هم حتی خانه‌هایشان را هم خراب کردند که مسلمین نیایند در خانه‌هایشان بنشینند.

قرآن می‌فرماید: «...يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ!»؛ درهای خانه‌شان را هم کردند و هر چه به دیوار هم نصب بود که به درد می‌خورد، کردند، بار حیواناتشان کردند و بردند؛ جلای وطن کردند. برخوردی که اسلام دارد یک برخورد منطقی است. می‌گوید: آقا نمی‌خواهید، خوب مشکلی ندارد، شما به همان احکام دینتان هم که عمل کنید خیلی جاها با ما همراه هستید.

شما الان ببینید اقلیت‌های مذهبی همه‌شان حجاب دارند. در آیینشان حجاب است. من متن انجیل را یک وقتی می‌خواندم، نوشته بود زنای چشم این است که به نامحرم نگاه کنی. زنای گوش این است که مثلاً صدای نامحرم را از روی ریه بشنوی. زنای دست فلان است. ما روایت^۲

۱- حشر آیه ۲

۲- وسائل الشیعه: ج ۲۰، ص ۳۲۶

داریم به همین مضمون. خیلی از احکام آنها با احکام ما تطبیق دارد. پس این دو مسئله تکلیفش مشخص شد. در مورد مرتد ملی اگر توبه کردند که می‌گویند بروید پی کارتان. اما مرتد فطری، ظاهر قضیه این است که خیلی سخت است. اما متأسفانه این حکم درست توجیه نشده است. اگر یک آقای آمد، رفت پیش حاکم شرعی و گفت: آقای حاکم شرع بنده امروز که از خواب بیدار شدم در مورد توحید و نوبت و معاد، هر سه شک کردم. این آقای حاکم شرعی هم موظف است که احکام اسلامی را اجرا کند. نیروی نظامی و انتظامی را هم در دست دارد. قدرت هم دارد، می‌تواند مرتد را هم اعدام کند. چه باید کند؟ او وظیفه دارد اگر کار دیگری دارد؛ وعده‌ای دارد، تماس بگیرد و بگوید امروز من یک کار مهمتری برایم پیش آمده است. بگوید بنشین اینجا برادر من، خواهر من، مشکل شما در چه چیزی است؟ بعد برای او توضیح دهد و کاملاً او را مجاب کند. اگر آمد و گفت آقا من نمی‌توانم بفهمم، قصور ذهن داشت، واقعاً این حق ندارد او را اعدام کند. عمل اختیاری که نیست. آقا، من چیزی نمی‌فهمم، مجازات برای عمل اختیاری است. یک چیزی که از اختیار خارج است. (یک شخصی، آقای را کشان کشان می‌آورد یک خواب بدی برای این شخص دیده بود. گفت: یا امیرالمومنین! حدش بزنید. حضرت فرمودند: این شلاق را بگیر بزن روی سایه‌اش. خوب خواب دیده، تقصیر که ندارد. او که نمی‌خواسته خواب ببیند). این ذهنش کج است باید بگویند برو آقا، اشتباه می‌کنی، داری هذیان می‌گویی. بیرونش کنید از اتاق. یک طوری خودتان را بزنید به آن راه، که یعنی نفهمیدم. حمل بر دیوانگی کند. حمل بر مرضی کند. یک وقت شخصی را می‌آورند که علناً گفته: من این قرآن و این دین را قبول ندارم (نعوذبالله). حاکم شرع می‌گوید: تو این را گفتی؟ عصبانی نبودی؟ ناراحت نبودی؟ می‌گوید: چرا. حاکم شرع

می‌گویید: دیگر این حرف را نزن. خوب نیست تو که ناراحت هستی به طرفت حرف تند بزن نه به قرآن و دین خوب برو.

اگر آمدند و گفتند: شما گفتی من حج را قبول ندارم؟ شما می‌دانی که در قرآن آیه‌ای داریم که حج بگذارید و همه فقها فتوا داده اند. این آیه قرآن است حرف خداست. می‌گویید: نه من نمی‌دانستم. حاکم شرع می‌گوید: برو اشکال ندارد. اگر یک وقتی گفت: نه، من به این نتیجه رسیده‌ام که باید از اسلام خارج شوم و می‌خواهم امتیاز یک روزنامه را بگیرم و علیه اسلام مطلب بنویسم. می‌گویند: اگر چنین کاری کردی اعدامت می‌کنیم. تو خودت می‌خواهی خارج شوی، خارج شو، اشکال ندارد. می‌خواهی در باطنت مسیحی باشی، خوب باش، اما سایرین را آلوده نکن. چرا؟ به خاطر اینکه این کار تأثیر عجیبی در خرد کردن روحیه جمعیت مسلمین دارد. من حالا یک مثالی برایتان می‌زنم: اگر در میدان جنگ یک نفر از نیروها پا را عقب گذاشته و فرار کند، نفر دوم که او هم ترسیده و آمادگی فرار هم دارد می‌گوید: حسن فرار کرد!! من هم می‌توانم فرار کنم او هم فرار می‌کند. دو نفر دیگر هم که بعد از اینها آمادگی فرار داشتند می‌بینند این دو تا که فرار کردند چیزی نشد آنها هم فرار می‌کنند. یک وقت نگاه می‌کنند می‌بینند یکی یکی دارند فرار می‌کنند. روحیه بقیه خرد می‌شود. یا باید فرار کنند یا باید بمانند و کشته شوند. چاره کار به نظر شما چیست؟ چاره کار این است که نیروی نظامی احساس کند که اگر فرار کند، حتماً کشته می‌شود و اگر برود جلو احتمال دارد کشته شود، احتمال هم دارد زنده بماند. در همه ارتش‌های دنیا حکم فرار اعدام است. ارتش آمریکا، ارتش اسرائیل این حکم را دارد، ارتش اسلام هم این حکم را دارد. زمان شاه هم همین حکم بود. اگر چه ما در زمان جنگ

تحمیلی حتی یک مورد این طوری نداشتیم. کسی این حکم را اجرا نکرد. این قضیه در دین هم است اگر یک وقتی یکی گفت: آقا من دیگر نمی‌خواهم مسلمان بمانم؛ اسلام به درد من نمی‌خورد. بعد هم آمد اعلام کرد، یک عده مسلمان ساده که احکام نمی‌دانند زیر پایشان خالی می‌شود، می‌گویند: ما چه دینی داریم!! لابد دینی که این آقا جدیداً اختیار کرده دین بهتری است که او از اسلام خارج شد؛ این هم منحرف می‌شود. اسلام می‌گوید تو می‌خواهی از دین خارج شوی تقصیر جامعه چیست؟! تو حق نداری این کار را بکنی. در سوره آل عمران می‌فرماید: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ یک عده‌ای از اهل کتاب به هم می‌گفتند: اول روز می‌رویم به مسلمان‌ها اعلام می‌کنیم ما اسلام آورده‌ایم؛ آخر روز که شد می‌گوییم این چه دینی است؟! به درد نمی‌خورد و برمی‌گردیم. برای چه لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؟ این لَعَلَّ برای ترجی است. به امید اینکه زیر پای این‌ها را خالی کنیم، به این امید که از اسلام برگردند. یعنی توطئه یهود این بود که دسته جمعی بروند بگویند: یا رسول الله دین شما خوب است، آمدیم اسلام بیاوریم. اسلام بیاورند؛ یک نماز جماعت باشکوهی هم شرکت کنند و عصر هم بگویند این است دین شما؟! دین ما، آداب و مراسم ما و مناسک ما خیلی بهتر و دل‌انگیزتر است. مسلمان‌ها لابد می‌گویند: اگر دین ما زوری داشت اینها را نگه می‌داشت. زیر پایشان شل می‌شود. یک عده دیگر هم دنبال اینها می‌روند. واقعاً توطئه خطرناکی بود. یکی از جاهایی که جبرئیل امین نازل شد و به پیغمبر اطلاع داد همین جا بود. این آیه نازل شد و به

اعلام خروج از اسلام و گرویدن به دین دیگر تأثیر عجیبی در تخریب روحیه مسلمین دارد؛ به همین علت است که اسلام چنین اجازه‌ای به کسی نداده است.

پیغمبر اطلاع داده شد. بعد وقتی اینها گفتند آمدیم ایمان بیاوریم؛ حضرت گفت: ما به ایمان شما نیاز نداریم. فهمیدند نقشه‌شان لو رفته است.

یک آقای مدام ایراد می‌گرفت که آقا این خلاف آزادی است؛ من گفتم اسلام می‌گوید اگر شما اشکال داری بیا سؤال کن، هیچ موردی نیست. هیچ کس هم به سؤال، تو را مرتد نمی‌داند. بگو من اشکال دارم و در دینم شک کرده‌ام، من را راهنمایی کنید. در سوره براءت می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ...»؛ (بعد از آن آیه‌ای که حکم نفی مشرکین، نفی شرک را از صفحه روزگار صادر می‌کند) می‌فرماید: اگر یکی از این مشرکین خواست کلام خدا را بشنود، استدلال اسلام را بفهمد و آمد پیش شما، فَأَجِرْهُ پناهش بده. این گونه نیست که اسلام اهل منطق نباشد. می‌گوید ما با حرف زور مخالفیم. شما می‌خواهید به موجودیت جامعه و به موجودیت ایمان مردم لطمه بزنید، به بهانه آزادی، همه مردم را خراب کنید. ما به شما اجازه نمی‌دهیم چنین کاری بکنید. اگر یک کسی بگوید من دوست دارم میکروب ایدز را انتقال دهم، شما می‌گذارید؟! این که بدتر از میکروب ایدز است. میکروب ایدز، دنیای عده‌ای از مردم را خراب می‌کند، این کار آخرت مردم را خراب می‌کند. ما به تو اجازه این کار را نمی‌دهیم. چنین آزادی، مشروع نیست. ایشان قبول نکرد. گفتم: شما می‌گویید این ایده، مخالف چیست؟ گفت: این ایده مخالف آزادی است. گفتم: شما معتقدید که هر کس آزاد است که عقیده‌اش را اظهار کند و به آن عمل کند. گفت: بله. گفتم: آن مرتد آزاد باشد اعلام کند؛ حاکم شرع هم عقیده‌ای

دارد، او هم آزاد است یا نه؟! گفت: بله. گفتم: او هم عقیده‌اش این است که مرتد را اعدام کند. به اینجا که رسید ساکت شد.

اگرچه این احکامی که در اسلام تند است ولی در عمل حکام شرعی خیلی طرف را توجیه می‌کنند، می‌گویند: شاید منظورت این بوده و توجیه‌اش می‌کنند. می‌گویند: بله آقا در غضب بوده؟! من به یکی از علما گفتم: آقا فلانی توهین کرده. فکری کرد و گفت: نه آقا، ناراحت نبوده؟! گفتم: چرا! درگیر بود. گفت: خوب این دیگر دیوانگی است؛ جنون است. در حالت دیوانگی هم که تکلیف ندارد یا می‌گذارد در دهنش که آقا شما از دست فلانی ناراحت نبودید؟! می‌گوید: بله. می‌گویند: آقا این که به اسلام توهین نکرده. تأویلش می‌کنند یا می‌گویند این آقا نمی‌دانسته که این آیه در قرآن است.

آخرین سؤالی که اینجا مطرح است این است که «*هَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ*» یعنی چه؟ همه حرف‌ها درست. پس خدا که این گونه تقسیم‌بندی کرده و با مرتد اینگونه برخورد کرده، با مشرک به گونه‌ای دیگر و با اهل کتاب هم به نوعی دیگر؛ با همه به یک نوع برخورد نکرده. می‌گوید پس این «*هَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ*» چیست؟ یا مجبورید بگویید حکمش منسوخ شده و یا مجبورید بگویید ناسخ است که نمی‌توانید؛ چون آیات بعد از آن آمده، در حالیکه ناسخ باید بعد بیاید. پس چه می‌کنید؟! اکراهی که در اینجا بحث شده، اکراه در عمل است. روایت هم داریم؛ علامه طباطبائی هم به بعضی از این روایات اشاره کرده است. اکراه در اعتقاد ممکن نیست؛ اکراه در عمل ممکن است. مثلاً به شخصی می‌گویند: شما یا بگو ۲×۲ می‌شود شش یا تو را مجازات سختی خواهیم کرد. آقا هم بترسد و بگوید: آقا شش تا که قابل شما را ندارد بفرمایید ده هزار تا بفرمایید بیست

هزار تا. خوب این در عمل است، اکراه بردار هم است؛ یعنی می توان کسی را اکراه کرد. می گوئیم این شلاق، یا می گویی ۲×۲ می شود شش یا می زنیم توی سرت. می گوید: آقا ۲×۲ می شود شش. این اکراه بردار است. اما وقتی که مثلاً ما یک دستگاه پیشرفته بیاوریم که این دستگاه می تواند محتویات اعتقاد شما را نشان دهد. همین الان یا باور کن ۲×۲ می شود شش یا اعدامت می کنیم. می گوید: نمی توانم!! امکان ندارد که من باور کنم ۲×۲ می شود شش، آیا این امکان وجود دارد؟! آن آیاتی که می فرماید: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»؛ تو بر مردم سیطره نداری. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، این نفی اکراه اعتقادی و باطنی است، به قرینه آیات برائت. روایت هم همین را می گوید. چطور آیات قرآن جمع می شود. یکی از راه های تفسیر همین است. بعضی از مفسرین نتوانسته اند این ها را جمع کنند، پس گفتند این ناسخ آن است. نه این ناسخ آن است و نه، آن منسوخ. و این آیه سر جایش است. من می خواهم علنی بروم در کوچه و خیابان، روزه خواری کنم؛ حاکم شرع تعزیرت می کند، شلاق می خوری. این اکراه است. اکراه نیست؟! شخصی بگوید: من می خواهم بی حجاب در خیابان بروم؛ نظام اسلامی به او اجازه نمی دهد، می گوید: شما حق نداری، باید حجاب داشته باشی. این اکراه است. پس «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، اکراه عملی نیست، اکراه باطنی و اعتقادی است. این آیات که می گوید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...»؛ در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی؛ هدایت دست خداست. همه این ها را می گویند که باطن کسی را به زور نمی شود عوض کرد. وظیفه دولت اسلامی هم این نیست. اما اگر یک عده ای پیدا شدند

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»
اکراه عملی نیست،
اکراه باطنی و
اعتقادی است.

گفتند: ما نمی‌خواهیم حجاب داشته باشیم، ما دوست داریم در ملأعام مرتکب فسق و فجور شویم، یا مثلاً بنده بروم یک مغازه‌ای باز کنم، بزنم میکده فلان، مردم بیایند اینجا شراب بخورند. دولت اسلامی با قدرت جلوی آن را می‌گیرد و شما حق ندارید در ماه رمضان روزه خواری کنید، اگر روزه خواری کردید؟! مجازات دارد، البته علنی. پس تکلیف آنها مشخص شد. برخورد اسلام با اهل کتاب، مشروط است؛ به شرط آنکه طغیان نکنند؛ علیه نظام اسلامی نجنگند؛ شر و شرارت نکنند؛ جزیه (مالیات) بدهند، چون در این نظام زندگی می‌کنند. بعد که جزیه دادند، در امانند. مشرک را به هیچ وجه نمی‌پذیرد یا باید مسلمان شود یا باید برود جزء یکی از دین‌هایی که حق حیات دارند. مرتد هم اگر کسی اشکال و ایراد داشت برود نزد حاکم شرعی، بگوید: آقا من می‌خواهم با شما صحبت کنم، در دینم اشکال پیدا کردم، به من یاد دهید. اگر کسی خواست کتاب بنویسد و روزنامه چاپ کند، توهین کند و دهن کجی کند، اسلام با او برخورد می‌کند. این هم منطقی است اگر واقعاً کسی نتوانست این را بپذیرد ما مجبوریم همان حرف را بزنیم، یعنی، تو در توهین کردن آزاد هستی، حاکم شرع هم در عقیده خودش، تو به عقیده خودت عمل کن او هم به عقیده خودش عمل می‌کند. می‌شود، «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي»؛ (این را هم همینگونه ترجمه کرد) تو دینت برای خودت، من هم دینم برای خودم. دین تو این است که به اسلام توهین کنی، دین حاکم شرع هم این است که بگوید توهین کننده جزایش اعدام است و آن را عملی کند.

آیات مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده آیه ۳۸)
- ۲- «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان آیه ۶۷)
- ۳- «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف آیه ۹۶)
- ۴- «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (مائده آیه ۶۶)
- ۵- «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (مائده آیه ۶۸)
- ۶- «وَ كَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (مائده آیه ۴۳)
- ۷- «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف آیه ۱۸۲)
- ۸- «فَدَرَنِي وَ مَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (قلم آیه ۴۴)
- ۹- «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا» (مريم آیه ۷۵)
- ۱۰- «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه آیه ۱)

۱۱- «وَ أذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تَبْتُمْ فَهُوَ

خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه آیه ۳)

۱۲- «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحَرَامُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ

مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه آیه ۵)

۱۳- «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره آیه ۲۵۶)

۱۴- «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ

الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ»

(بقره آیه ۸۳)

۱۵- «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» (غاشیه آیه ۲۲)

۱۶- «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس

آیه ۹۹)

۱۷- «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» (کافرون آیه ۶)

۱۸- «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ

ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ

الْمُتَّقِينَ» (توبه آیه ۳۶)

١٩- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ» (توبه آیه ٧٣)

٢٠- «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» (احزاب آیه ٦٤)

٢١- «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ

الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه آیه ٢٩)

٢٢- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا

عَظِيمًا» (نساء آیه ٤٨)

٢٣- «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا

أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ

بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر آیه ٢)

٢٤- «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكُفِرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ» (آل عمران آیه ٧٢)

٢٥- «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

لَا يَعْلَمُونَ» (توبه آیه ٦)

٢٦- «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (قصص آیه ٥٦)

احادیث مطرح شده در جلسه هشتم:

- ۱- «اصول کافی: ج ۸، ص ۳۱۲»
صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ
- ۲- «اصول کافی: ج ۷، ص ۱۷۴»
اِقَامَةُ حَدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً
- ۳- «الفقيه: ج ۴، ص ۳۳۴»
- ۴- «وسائل الشیعه: ج ۲۰۱، ص ۳۲۶»
مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ حَظًّا مِنَ الزَّانَا